اسباب بقاء و إنحلال ازدواج در فقه و قانون

نویسنده: استاد ولی الله " لبیب"
کابل- افغانستان

مولف: استاد ولی الله لبیب
نام کتاب: اسباب بقاء و إنحلال ازدواج در فقه وقانون
سال چاپ: خزان ۱۳۹۹ هجري خورشيدي
دیزاین: هویدا "لبیب"

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

مقدمه

الحمد لله الذی جعل من انفسکم ازواجا وجعل بین ازواجکم مودۀ ورحمۀ وجعل من ازواجکم بنین وحفدۀ لتبتغوا من فضله ولتسکنوا فی الارض عدد السنین والصلاۀ والسلام علی اشرف المخلوق وعلی آله واصحابه اجمعین.

الله جلت عظمته انسانرا اشرف مخلوقات خلق نموده است اصول احسان، خیر خواهی را بر نفس وی و برای سایر بشر، دراصل سرشت وفطرت انسان نهادینه ساخته، البته ظهور آثار فطرت وطبیعت نیکو انسان، وقتی آشکار وتاثیر گذار می شود که انسان، وفق قوانین خالق و رب العالمین تمام زندگی خود را عیار سازد، در غیر آن، خداوند انسانرا نسبت به حیوان بدتر معرفی نموده است، البته یکی روش های سعادت انسان، زندگی خانواده گی است. روی همین ملاحظه خداوند انسان را محتاج به یگ دیگر نیازمند به دیگران آفریده است، که یکی با تعاون وتساند دیگری، نیازمند ی روز مره خود را مرفوع ساخته و به زندگی طبیعی شرافت مندانه خود ادامه دهد، البته یکی از قانون خداوندی بر زندگی سعادتمند بشری، همانا نظام زوجیت ونکاح میان مذکر و مؤنث تحت شرایط خاص اسلامی می باشد. که همین نظام زوجیت را بنام نظام خانوداه، اسره، فامیل مسمی کرده و بشر به همین اسماء واصطلاحات معرفت وآشنایی کامل دارند. از طرفی هم، خداوند بزرگ هریک از مرد و زن را با افکار مختلف، سلیقه، ذوق، طبیعت وعادات متفاوت از هم دیگری آفریده است. بنابرین همین تفاوت ها میان زن وشوهر، بعضی اوقات سبب بگو مکو، مناقشه، اختلاف نظر می گردد. روی همین دلیل، اسلام جهت حفظ محبت ودوستی وادامه زندگی میان زن وشوهر نکاح را دستور داده وجهت بقای نکاح، بعضی قوانین ومقررات را وضع نموده است، تا این مقررات وقواعد مانع بروز مشکلات، ویا موجب ختم منازعه گردد. البته با کمال صراحت یقین وشجاعت گفته می توانیم که بهترین زندگی انسانی، زندگی که شرف عزت شخص را ازهرحیث ضمانت می کند وانسان را روحاً آرامش می دهد، واز زندگی احساس امن راحتی می کند، از زندگی لذت می گیرد، همانا زندگی فامیلی می باشد، که این حقیقت را هر

صاحب عقل سلیم اعتراف کرده واحساس می کند. ونیزهمه دانشمندان جامعه شناس درمورد، مقر ومعترف هستندکه اجتماع خوب، زاده فامیل خوب میباشد. اگر خواسته باشیم که اجتماع خوب انسانی مملو از اخلاق خوب هم پذیری و تعاون داشته باشیم، باید هسته وتهداب اجتماع که همانا فامیل است اصلاح سازیم وبه هم پذیری تربیه نمائیم.

فلهذا باید اذعان داشت، که خانواده امن‌ترین ومقدس ترین پناه‌گاهی است که همه‌ی انسان‌هابدان نیازمندند، اگرخانواده‌ای تشکیل می‌شود در واقع پناهگاه امنی برای افرادی چند، ساخته می‌شود وهمین طور اگرخانواده‌ای ازهم بپاشد، پناه‌گاهی ازبین رفته وافرادیکه گاهی تعدادشان تاده نفرمی‌رسد، بی‌خانمان وآواره می‌شوند؛ بنابراین خداوند متعال بوسیله‌ی اسلام بهترین وساده‌ترین شیوه‌ی تشکیل خانواده رابرای بشرمشروع قرارداده است.

تا اینکه انسان طوریکه اکرم وافضل مخلوقات است ،همان طور زندگی شرافتمندانه در فضائی رحمت ،دوستی ،مؤدت وباعزت داشته باشد. البته زندگی باعزت وقتی نصیب یک انسان می شود که خالق خود را بشناسد و احکام دین آن ذات اقدس را در تمام بخش های زندگی خود عملی نماید. نا گفته نباید گذاشت، هرگاه اگر مسلمانان در حین قصد نکاح وخواستگاری وبعد آز آن، شرایط واخلاق عقدنکاح را مدنظر گیرند، هیچ گاه در آینده زن وشوهر به مشکلات خانواده گی متبلا نمی شوند، به همه حال طوریکه نکاح ویکجا شدن وتشکیل خانوداه باشرایط وآداب خاص، شرعی وقانونی ویک امر اسلام است، همان گونه طلاق، فسخ، وازهم جدا شدن زن وشوهر هم یک امر طبیعی وشرعی میباشد. با در نظر داشت اینکه اسلام بر نکاح ترغیب داده ودر ان اجر ثواب را وعده کرده است. اما درطلاق دادن، دستور نداده ترغیب نکرده، بلکه اجازه وقوع طلاق را در آخرین تحلیل که همه راه های وصل میان زن وشوهر مسدود شود، می دهد. از همین رو خواستم مطالب عمده واساسی را، جهت در یافت اسباب که زندگی زن وشوهر را تحکیم وتقویت می بخشد، به گونه مدلل با نصوص شریعت به بحث بگیرم، که طی مباحثی تحت عنوان

(اسباب بقای وانحلال ازدواج) در روشنی از قرآن، حدیث، فقه وقانون توضیح داده شد. همچنان درمودر اسباب انحلال ازدواج، وعلل آن، وشیوهای جدای زن از شوهر در روشنی فقه اسلامی وقوانین مدنی افغانستان بحث های طولانی ومدلل، آزاد وعادلانه بدور از تعصبات مذهبی در این کتاب صورت گرفته است، وترکیزشده که هر گاه در نظام زوجیت وفامیل، عوض عرف های ناپسند ومزخرف، احکام اسلامی ودین جاگزین شود و به مبنای فقه اسلامی، همسر انتخاب، نکاح وازدواج صورت گیرد، هیچ گاه نظام زوجیت ازهم نمی پاشد، وجدا نمی شود. همین که ملت های اسلامی خصوصا جوانان، در حین انتخاب همسروبعد از آن، شرایط وآداب اسلامی نکاح را رعایت نمی کنند، به صدها مشکلات متعدد مواجه بوده که کاملا انسان را مبهوط ومتحیر می گرداند که حتا بعضی اوقات تمام خانواده از حل آن عاجز می ماند وبعضی اوقات به قتل هم دیگری قصد می کنند. بنابرین در موارد مختلف اسباب بقاء وانحلال نکاح، آیات قرآنی، احادیث قولی وفعلی و اقوال صحابه کرام و نظریات فقهای چهار مذهب فقهی را از متون اصلی ومعتبر خود ایشان، با امانت کامل نقل ودر حواشی آدرس داده ام.

قابل یاد آوری میدانم، که اکثر پول چاپ کتاب هذا از طرف بی بی حاجی پرداخته شده است . خداوند قبول وجزای خیر، نصیبش کند.

در اخیر عاجزانه عرض میدارم که پیرامون اسباب بقاء وانحلال نکاح، مطالبی را که در روی اوراق تحریر کرده ام، نهآیت مخلصانه ودرعین حال، عاری ازخطاهی لفظی ومعنوی نمی باشد، درصورت وقوع خطا هاعذر خواهی میکنم. اما نیت این بوده که دین نشر شود، درحالکیه اکثر موضوعات دینی به زبان عربی با متن وشیوه های عالی علمی که فهم وبرداشت آن به همه دشوار میباشد،پس ایجاب می کند که به زبان محلی وساده تبدیل گردد. واز طرف دیگری خدمت به ملت مظلوم وستم دیده می باشد، که ازشرایط بد روزگار، فرصت های تعلیم وتعلم را به گونه مناسب از دست داده، وغبار جهل جهالت همه را در گرو خود گرفته که بجز از نتایج جهل که همانا ظلم، حق تلفی ، خیانت وتجاوز به عزت، شرف خون ومال مردم، چیزی دیگری به مشاهده نمی رسد.

در اخیر می گویم اگر در تحقیق وبیان احکام دین پیرامون (اسباب بقاء وانحلال نکاح) اشتباه کرده باشم، قصدی نبوده ازالله منان غفور رؤف، سپس از اهل علم وقلم بدستان تمنای عفو گذشت دارم، اگر درست ومطابق به دین نوشته کردم باشم، فضل خداوند توانا بوده شکر گذار، الله سبحان هستم ومی باشم.

برادرتان ولی الله لبیب

۵سنبله سال ۱۳۹۹

فصل اول

کلیات

هریک ازواژه های زیر قابل بحث است که آن عبارت است سبب، علت، شرط، منع، نکاح، ازدواج، بقاء انحلال، انفساخ و فسخ که در مباحث بعدی بگونه مفصل تشریح خواهد گردید، بی مورد نخواهد بود که به اختصار پیرامون هریک صحبت شود. زیرا فهم ودانستن این واژه ها در حقیقت کلید ومفتاح فهم مباحثی میباشد که پیرامون هریک آن ده ها احکام وقوانین بر مصالح بنده ها نهفته است. وجامع بشری جهت تنظیم امور دین ودنیای خود، به این اصطلاحات نیاز مبرم دارند. طوریکه همه، لفظ احکام را شنیده اند، ولی محتوی، منظور وشرایط آنر ا نمی داند، که حکم صادر نمی شود تا زمانیکه علت ویا شرط آن تکمیل ومانع رفع نشده باشد. بناءً باید معنی سبب ، علت وشرط را دقیق فهمید. که سبب بیشتر به معنی وسیله و راه بردی است که انسانرا به مقصد تعین شده می رساند وعلت بیشتر به آن وسیله استعمال میشودکه انگیزه حکم میباشد. وشرط چیزی را گفته میشود که به وجود آن، حکم موجود میشود و به عدم آن حکم منتفی میباشد. نکاح وازدواج، عبارت از توافق دو جانب مخالف (مذکرومؤنث) به هدف استمتاع، توالد، تناسل وزندگی با حفظ حقوق مشترک وتنها، میان زن وشوهر میباشد. یا به عبارت دیگری نکاح همان پیوند محکمی شرعی است که به نیت ادامه زندگی میان دو جنس مخالف که اهلیت حقوقی داشته ومانع شرعی نباشد انجام می شود، اما انحلال و فسخ درمجموع رفع وازبین بردن قیدی است که توسط نکاح، میان مذکر ومونث که قبلا به میان آمده بود، دوباره ختم وازهم می پاشد.

مبحث اول

تعریف اسباب، نکاح، انحلال وفسخ.

مطلب اول: سبب در لغت

اسباب جمع سبب بوده، سبب در لغت به معنی ریسمان، قرابت وخویشاوندی، راه، طناب، وسیله استعمال شده است. [1] قال الجرجانی: «السبب فی اللغهٔ اسم لما یتوصل به إلی المقصود»[2] امام جرجانی سبب را در کتاب خود چنین تعریف نموده است: سبب در لغت اسمی است که انسان را به هدف اصلی ومقصود میرساند. به تعبیر دیگری، سبب عبارت از هر چیزی که توسط آن به چیزی دیگر دست می‌یابند، اطلاق می گردد.

سبب دراصطلاح:

جرجانی میگوید:«السبب فی الشریعهٔ عبارهٔ عما یکون طریقا للوصول إلی الحکم غیرمؤثر فیه»[3]ترجمه: سبب دراصطلاح شریعت، عبارت از راه ومسیری رسیدن به حکمی است بدون اینکه تاثیر در حکم داشته باشد.

«وقیل هو ما یکون طریقا ومفضیا إلی الشیء مطلقا وهذا المعنی یشمل العلهٔ» در تعریف دیگری از سبب آمده است، که سبب عبارت از راه رسیدن به یک شئ مطلق است و این معنی شامل علت نیز می باشد که در این صورت بین علت وسبب تفاوتی باقی نمی ماند. خلاصه اینکه سبب عبارت از وصف وجودیاست؛ به گونه‌ای که از وجود آن، وجود حکم و از عدمش، عدم حکم لازم می‌آید، مانند روزهای ماه رمضان که سبب وجوب روزه گرفتن می شود، و یا قرابت و خویشاوندی که سبب میراث بردن می شود، یعنی وجود ماه رمضان، سبب فرضیت روزه شده وعدم موجودیت رمضان سبب عدم روزه

---

[1]- المعجم الوسیط، ج،۱، ص۱۲۳.
[2]- کتاب تعریفات، جرجانی، باب سین ج، ۱ص، ١٥٤.
[3]- همان مرجع سابق، باب سین ج ،۱ص، ١٥٤.

است. همچنان وجود قرابت و خویشاوندی سبب ارث می شود و عدم موجودیت قرابت، سبب می شود که میراث نبرد.

مطلب دوم: استعمال سبب در قرآن

قرآن کریم نه تنها کتاب هدایت بوده وسعادت بشریت را تضمین می کند، بلکه کتاب ادب وتشریح لغت نیز می باشد.

الله جلت عظمته فرموده: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾ ترجمه: ما به او در زمین، قدرت و تمکّن دادیم و از هر چیزی [که برای رسیدن به هدف هایش نیازمند به آن بود] وسیله ای به او عطا کردیم. در جای دیگر الله متعال فرموده است: ﴿فَأَتْبَعَ سَبَبًا﴾ترجمه: پس با توسل به وسیله، راهی را [برای سفر به غرب] دنبال کرد. همچنان میفرماید:(ثمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا﴾ترجمه: پس باز هم با توسل به وسیله راهی را برای سفر به شرق دنبال کرد.

الله جل جلاله می فرماید:﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا﴾ترجمه: سپس [با توسل به وسیله] راهی را [برای سفر دیگر دنبال کرد.۱ سبب در هر سه آیات، به معنای وسیله استعمال گردیده است.

الله جلت عظمته فرموده است :(مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ﴾۲

ترجمه: کسی که همواره گمان می کند که خدا هرگز پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد داد و اکنون یاری خدا را می بیند و به این خاطر نا امید و خشمگین است باید طنابی از سقف [خانه اش] بیاویزد، سپس خود را حلق آویز کند، پس ببیند آیا حیله و نیرنگش آنچه را سبب خشم او شده است از بین می برد؟ در این آیت سبب به معنای طناب ریسمان ذکرشده است.

---

[1]- سوره کهف آیات،۸۹ ، ۸۵ ، ۹۲.
[2]- سوره حج، آیت، ۱۵.

الله متعال ازفرعون حکایت می کند: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ﴾[۱] ترجمه: و فرعون گفت: ای هامان! برای من بنایی بسیار بلند بساز. شاید به وسایلی برسم. در این آیت سبب به مطلق وسائل استعمال شده است.

مطلب سوم: تفاوت سبب با شرط

طوریکه نام های موجودات از هم فرق دارد، به همان گونه ماهیت اشیاء وخصوصیت آنها نیز متفاوت می باشد. بناءً در بین لغات واصطلاحات فقهی بعضی فرق ها واحیانا میان ایشان ظاهراً ترادف هم به نظر می رسد. به همین ملحوظ می بایست که وجوه افتراق واشتراک هر واژه، لغت و اصطلاح را تشریح کرد.

وجوه اختلاف بین سبب وشرط

الف:

۱- سبب به معنای وسیله وطناب تذکر یافته است. اما شرط به معنای علامه، آغاز هر چیز، وقید گذاشتن در وقت بیع استفاده شده است.

۲- شرط در اصطلاح، چیزی است که اا‌ز عدم آن عدم حکم لازم می‌آید، مگر وجودش مستلزم وجود حکم نیست، مانند بلوغ که شرط نمازاست. ولی سبب چیزی است که وجودش مستلزم صحت حکم وعقد می شود. مانند عقد بیع سبب استفاده از مبیعه می شود.

ب : وجه اشتراک

۱- هریک از کلمه سبب وشرط یکی از اصطلاحات عام ومشهور، در قواعداصول فقه می باشد. و نیزدرمیان فقهاء اصطلاحات متعارف بوده ودر روشنی آن، استخراج احکام جزئی و فرعی صورت می گیرد.

۲- هریک ازکلمه ی سبب وشرط، زبان عربی میباشد.

---

[۱]- سوره غافر، آیت، ۳۶.

مطلب چهارم: تفاوت سبب با علت

الف: وجوه اختلاف

۱- سبب به معنای طناب ووسیله استعمال شده است. اما عِلت به کسر عین، مریضی مداوم، مصروفیت بیشتر، هرچه که وجودآن بستگی به چیزی داشته باشد. [1] یعنی از لحاظ معنای لغوی متفاوت اند.

۲- مناسبت میان علت و حکم واضح و آشکار می باشد. مانند نجاست که علت وجوب تطهیر، و زناعلت وجوب حدمی باشد. یعنی وجود نجاست علت است برای وجوب شستن وتطهیر. هرگاه علت به وجود آمد، حکم وجوب وضو که شستن می باشد، به وجود می آید.

۳- سبب عام تراست و گاهی مناسبت میان سبب و حکم واضح وگاهی نمی باشد. مانند اوقات نمازکه سبب وجوب نمازاست. یعنی سبب که وقت است و حکم که وجوب نماز، میان هر دو مناسبت واضح وجود دارد. تا زمانیکه وقت نماز نباشد، نماز هم واجب نیست.

۴- ولی بعضی اوقات حکم می باشد، ولی سبب معلوم نمی باشد، مانند چهار رکعت نماز ظهر فرض است ،ولی سبب حصر چهار رکعت، معلوم نیست.

۵- بعضی ها معتقد اند که سبب بیشتر به کار های خیر استعمال می شود، اما علت بیشتر به اعمال شر. بطور مثال گفته می توانیم، که سبب ایمان وی مطالعه عمیق آن از اسلام بود، گفته می شود که علت قتل وی، جنون ویا سکران قاتل بوده است. اگر گفته شود که سبب قتل وی، جنون قاتل بوده، عبارت علمی نیست و مطابقت به فقه ولغت ندارد.

ب: وجه اشتراک

هریک از کلمه سبب وعلت از اصطلاحات مشهور فقهاء، اصولیین، علمای حقوق وحتی عام مردم بوده، که درموارد بیشتر استعمال می کنند.

---

[1]- معجم الوسیط، حرف عین، ص،۶۲۳.

مطلب پنجم: تفاوت سبب با مانع

الف: وجه اختلاف

۱- مفهوم سبب قبلا تکرار شده اما مفهوم مانع از منع گرفته شده به معنای محروم شدن، بازداشت، دفاع وحمآیت کردن است. یعنی از دید معنای لغوی بین هم فرق دارند.

۲- مانع چیزی است که از وجود آن، عدم حکم لازم می‌آید؛ لیکن عدمش، مستلزم وجود یا عدم حکم نیست، مانند وجودحیض که مانع وجوب نمازاست، اما عدم مرض حیض سبب وجوب نماز نمی باشد، مانند طفل بودن، مبتلا به حیض نیست، ولی نمازهم بالایش واجب نیست. اماشرط آن است که از عدم آن عدم حکم لازم می‌آید، لیکن وجودش مستلزم وجود حکم نمی شود. یعنی اگر شرط محقق نشود حکم هم نیست، ولی اگر شرط محقق ومتوفر هم باشد، ممکن حکم وجود نداشته باشد. مثلا طهارت شرط نماز است، بدون طهارت نماز نمی شود. اما وجود طهارت مستلزم حکم وجوب نماز نیست. یعنی به مجردیکه انسان وضو کند، ممکن وقت نماز نباشد بناء طهارت که سبب است مستلزم حکم نشد.

مبحث دوم

إنحلال

مبحث دوم

إنحلال

مطلب اول: مفهوم انحلال

انحلال معانی متعدد را افاده میکند که ماده اصلی آن حل میباشد به معنی ازهم پاشیدگی، تعطیل، زایل شدن، باز کردن عقد وگره، نرم شدن، تکه تکه شدن، پارچه شدن، فاسد شدن، انتقال از ائتلاف به اختلاف واز صحت به فساد را نیز گفته میشود. ١ اما موارد استعمال انحلال از دید فقه اسلامی، وسیع وجامع تر مورد بررسی قرار گرفته است.

انحلال در اصطلاح:

انحلال زایل شدن حقیقی یا حُکمی، صورت چیزی است.

قانون مدنی افغانستان انحلال را چنین تعریف می کند: انحلال ازدواج عبارت از قطع رابطه زوجیت است، که به اثر آن میان زن وشوهر مقاربت واقع نمی شود، و آن موارد عبارت اند از: ازدواج، طلاق، خلع، و تفریق است که مطابق به احکام مندرج قانون منحل می گردد.

منظور از انحلال در موضوع مورد بحث از هم پاشیدن عقد نکاح ونظام زوجیت وآثار حقوقی آن میباشد.

مطلب دوم: فرق بین فسخ وانحلال

از مباحث فقهاء استنباط می گردد، که اصطلاح فسخ با انحلال وجوه افتراق واشتراک دارند.[٢]

---

[١] - المعجم الوسيط، ج، ٢-ص، ٨٧٦ .
[٢] - الموسوعة الفقية الكويتية،ج،٧ص، ٢٦.

الف: وجوه اشتراک این دو واژه:

۱- هریک از کلمه فسخ وانحلال، ازهم پاشیدن عقد را گفته میشود.

۲- هر یک از دوواژه، جانب مقابل را به بعضی مکلفیت های حقوقی ملزم میسازد.

۳- هریک از دواصطلاح متعارف وقبول شده است.

۴- بعد از انحلال وفسخ عقد بین دوجانب، بعضی آثار حقوقی را در پی میداشته باشد.

۵- هر نوع عقد بعد از فسخ ویا انحلال، ازبین میرود وکاملا محو میشود.

ب: وجوه افتراق بین فسخ وانحلال

۱- معنای لغوی هر یک؛کلمه فسخ وانحلال با هم مساوی نبوده، بلکه معنای جدا را افاده میکنند.

۲- فسخ عام است به معنی ازبین رفتن هر نوع عقد، فسخ گفته میشود، ولی بیشتر کلمه انحلال در عقد نکاح استعمال میشود.

۳- کلمه فسخ بیشتر به آن عقدی گفته میشود، که آن عقد مشروط به شرط باشد. هر زمانیکه شرط تحقق نیابد عقد فسخ می گردد، ولی کلمه انحلال مربوط به شرط بستن نمی باشد.

۴- فسخ بیشتر به آن عقودی گفته میشود، که مربوط به اراده ورضآیت جانبین نباشد.

مطلب سوم: فرق بین طلاق وفسخ

بین دواصطلاح وجوه افتراق واشتراک است. یعنی در مواردی معنای واحد را افاده میکنند ودر بعضی موارد دیگری، در مفهوم ومحتوا از هم متفاوت ومتغایر و جدا میباشند.

الف: وجوه افتراق آنها:

۱- طلاق به معنای رها کردن وفسخ به معنی نقض، تباه کردن.

۲- طلاق منحصر به لفظ، رضآیت واختیار شوهر میباشد، اما فسخ بدون تلفظ شوهر وبدون رضایت وی، واقع شده میتواند

۳- ممکن طلاق بدون کدام سبب مشخص واقع شده باشد، ولی فسخ بدون سبب واقع نمیشود.

۴- بعد از طلاق رجعی، امکا ن مراجعه زوجین بدون رضآیت زوجه است، ولی بعد از فسخ امکان مراجعه بین زوجین نیست، مگر به عقد جدید ورضآیت جانبین.

۵- درطلاق عدد لفظ شرط است، ولی در فسخ عدد لفظ شرط نیست.

۶- مراجعه زوجین بعد از فسخ باعقد جدید، در نکاح هیچ صدمه وارد نمی کند، در حالیکه رجوع بعد از طلاق رجعی، عدد طلاق را منحصر می سازد. فرضا شوهر یک طلاق داده بود، مراجعه نمودند بعد از مراجعه دوطلاق باقی ماند اگر بعد از دولفظ طلاق، مراجعه کردند در حقیقت دوچانس طلاق را از دست داده اند. به مجردی که کدام وقت یک طلاق دیگری واقع شود، سه طلاق تکمیل شد، خانم سه طلاق غلیظه شده است. اما فسخ منحصر نیست، بلکه بعد از چند مراجعه بعد از فسخ، با زهم حق مراجعه را دارند.

۷- طلاق حق شوهر است، قضاوت قاضی شرط نیست، و لی در فسخ اگر رضایت شوهر نباشد، حکم قاضی شرط پنداشته میشود.

۸- فسخ قبل از دخول موجب مهر نمی شود، در حالیکه طلاق قبل از دخول بعد از ایجاب وقبول، موجب نصف مهر میشود.

ب: وجوه اشتراک آنها

۱- هریک از فسخ وطلاق، سبب قطع شدن نظام زوجیت می شود.
۲- هریک از فسخ وطلاق، شرعا وقانونا مجاز می باشد.
۳- هردو اصطلاح شرعی وقانونی است.
۴- هریک از فسخ وطلاق، بعد از دخول، عدت را در پی می داشته باشد.
۵- بعد از فسخ وطلاق، در صورت مجامعت، مهر واجب می گردد.
۶- بعد از فسخ ویا طلاق وبعد ازعروسی ومجامعت، نسب ثابت می شود.
۷- بعد از فسخ ویا طلاق، در صورت مجامعت، حرمت مصاهرت ثابت می شود.

مطلب چهارم: مفهوم تفریق

تفریق از فرّق گرفته شده رباعی مجرد مصدر آن تفریق است، در لغت به معنی جدا کردن، جدا نمودن توسط غیر را گفته می شود، [۱]ولی اگر چیزی خود بخود از هم جدا شوند برای آن تفریق گفته نمی شود، بلکه برای ان فرق (فرق یفرق فرقا)گفته می شود.

چون این جدایی میان زن و مرد توسط قاضی ،گاهی در اثر مطالبهٔ زن، مانند: عدم انفاق شوهر، وجود عیب جنسی در شوهر، حبس و غیبت شوهر، و گاهی نیز در اثر اسباب دیگری مانند: ارتداد یکی از زوجین صورت می پذیرد که آن را تفریق قضایی می گویند.

در اصطلاح حقوقی تعریفی که بتوان برای تفریق قضایی ارایه کرد این است که تفریق قضایی عبارت است از: طلاق زوجه توسط قاضی در اثر تقاضای زوجه به سبب عیب، عدم اتفاق، حبس، غیابت، ضرر، ارتداد یکی از زوجین ایلا، ظهارمصاهرت و لعان وغیره میباشد.

علماء ودانشندان اسلام خصوصا مذهب حنفی اصطلاحات، طلاق، فسخ وتفریق را درمورد انحلال نکاح این گونه تقسیم بندی کرده ومی گویند: استعمال هریک ازاصطلاحات فوق، موجب ازهم پاشیدن نظام زوجیت می باشد، ولی طلاق لفظی است

۱- معجم الوسیط، حرف فاء، ص، ۲۳۰.

که به استعمال آن از طرف شوهر نکاح نقض می گردد. ولی به استعمال کلمه فسخ وتفریق از طرف هرجانبی که باشد، کدام حکمی مرتب نمی گردد. فقهاء اضافه نموده می گویند: هر سببی که نکاح را بدون فیصله قاضی ویا تصمیم یکی از زوجین منحل سازد، انرا فسخ می گویند: هر سببی که نکاح به اساس فیصله قاضی منحل شود آنرا تفریق می گویند.

مطلب پنجم: فرق بین فسخ وانفساخ

ماده اصلی هر دو اصطلاح یکی بوده، به معنای انحلال عقد، رفع قید وازاله عقد را گفته می شود، اما فسخ بیشتر به آن انحلال عقد گفته می شود، که برضآیت طرفین ویا به سبب علت به یک جانب عقد، منحل گردد، ولی انفساخ انحلال قهری است، یعنی در انفساخ برخلاف فسخ، ارداه ورضآیت طرفین قضیه شرط نیست، بناءً انفساخ در حالات آتی تحقق می یابد.

١- مو ت یکی از طرفین، سبب انفساخ عقد می شود وقتیکه یکی ازطرفین عقد وفات شود، بدون رضآیت واختیار طرف دیگری، عقد منحل می گردد، زیرا مرگ یکی آنها نه برضآیت ایشان اتفاق می افتد و نه به اراده آنها، علاوهٔ بر آن برابر است که عقد نکاح باشد ویا سایر عقود.

٢- طرفین در حین انعقاد عقد، مدت را تعین می کنند به گونه مثال، اتاق وحویلی را به مدت شش ماه اجاره گرفت، به مجرد تکمیل شدن میعاد مذکور، عقد خود بخود انفساخ (فسخ) می شود.

٣- به اساس حکم شریعت ویا قانون بدون ارداه طرفین عقد انفساخ می گردد. بطور مثال: در قانون تذکر داده شده که مبیعه قبل از قبض، تلف شود، عقد بدون رضآیت طرفین انفساخ می گردد. یعنی طرفین رضآیت نداشته اند که جنس خریده شده قبل از تسلیم شدن آن تلف، سرقت ویا حریق گردد. در تلف شدن اراده نداشتند، ولی انجام شد. از اینکه جنس برای مشتری تسلیم کرده نشد، عقد فسخ گردید. مثال نکاح: دو جوان پسر ودختر با هم ازداواج نمودند، ولی بی خبر از اینکه ایشان خواهر وبرادر رضاعی اند، بعد از نکاح وعروسی

ثابت گردید، که ایشان خواهر وبرادر اند، به مجرد ثبوت رضاعت میان ایشان، نکاح انفساخ گردید. یعنی بدون اینکه طرفین عقد، انحلال را بخواهند، عقد انفساخ شد. همچنان در مصاهرت ودر صورت نقص به ارکان وشرایط عقد، سبب انفساخ نکاح می گردد. به دلیل اینکه در حالات فوق، عقد مخالف شریعت منعقد گردیده است، بناءً بدون رضآیت ودخالت جانبین انفساخ می گردد.

۳- فسخ بیشتر مربوط به حکم قاضی می باشد، در حالیکه در انفساخ بدون حکم قاضی فسخ می گردد، بلکه خود بخود بدون هر نوع دخالت انفساخ می گردد.

۴- انفساخ از باب خماسی مطاوع است. مطاوع به معنی پذیرفتن عکس العمل فعل را گفته می شود. « فسخت العقد انفسخ » یعنی من عقد را فسخ کردم فسخ شد. «کسرت الزجاج» شکستاندم آینه را پس شکست، اما فسخ باب ثلاثی است، [1]مطاوع شده نمی تواند ونیز معنی انفساخ را افاده نمی کند.

❊❊❊

[1]- مطاوع به معنی قبول کردن عکس العمل است. یعنی چیزیکه انجام عمل بر آن ممکن باشد، به گونه مثال : فلان را نصحیت کردم وی نصیحت را قبول کرد.

مبحث سوم

معنای زوج در قرآن کریم

مطلب اول زوج در لغت:

۱- زوج وازدواج به معنای قرین وپیوست: الله جلت عظمته فرمود: ﴿ وإذا النفوس زوجت﴾[۱] ترجمه: وقتیکه نفس ها یکجا شوند.

۲- ازدواج به معنای هم ردیف: خداوند بزرگ می فرماید: ﴿احْشُرُواالَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ﴾[۲] تر جمه: حشر کنید کسانی را که ظلم کرده وهم ردیف های ایشانرا، أی قرناء هم.

۳- ازدواج به معنای اقسام وانواع: الله جل جلا له فرموده است: ﴿ وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى﴾[۳] تر جمه: الله نازل کرده از اسمان آب را پس خارج کردیم توسط آن، انوع گونا گون نباتات را.

۴- ازدواج به معنای مانند: الله فرموده: ﴿ وَآخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ﴾۴ ترجمه: برای انها جزای دیگری مانند آن است.

۵- ازدواج به معنای جفت ضد فرد: برابر است که این جفت، انسان باشد ویا حیوان ویا نبات؛ الله تعالی فرموده است: ﴿ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾۵ تر جمه: ما نازل کردیم از آسمان آب را پس رویانیدیم در روی زمین از هر جفت های با ارزش.

---

[۱]- سوره تکویر، آیت، ۷

[۲]- سوره صافات، آیت، ۲۲

[۳]- سوره طه، آیت، ۵۴

[۴]- سوره ص، ۵۸.

[۵]- سوره لقمان، آیت، ۱۰

الله جل جلا له فرموده است: ﴿ مِن کلی شئٍ خَلقنَا زوجينِ لعلكم تذكرون ﴾۱ تر جمه: از هرچيز دو جفت افرديم شايد متذكر شويد. ابن كثير رحمه الله مى گويد: تمام مخلوقات با هم ازواج هستند. زمين وآسمان، شب وروز، افتاب ومهتاب، خشكه وبحر، تاريكى وروشنى، ايمان وكفر، سعادت وشقاوت، جنت ودوزح، مذكر ومونث، حيات وموت، مثبت ومنفى، گرم وسرد وغيره. الله جل جلا له مى فرمايد: ﴿ فاسْلُکْ فيها من كلٍّ زَوْجَيْن اثنين﴾[۲] ترجمه: گفتيم از هر جفت (نر ماده) دو با خود در كشتى حمل كن.

۷- ازواج به معناى فرد: الله تعالى فرمود: ﴿ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْناثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾ يريد ثمانية أفراد)[۳]

ترجمه: از هشت فرد دو جفت افرديم از ميش دو جفت واز بز دوجفت. در اين آيت ازواج هم معنى صنف را افاده مى كند وهم معنى فرد را ميدهد.

۸- زوج به معناى شوهر: الله جلت عظمته فرموده است : ﴿ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُکَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ﴾[۴] ترجمه: به يقين الله شنيده سخن آن خانم را كه با تو در مورد شوهرش مجادله، واز وى بسوى الله شكآيت داشت. در آيت شريف زوج به معنى شوهر استعمال شده است.

۹- زوج به معناى خانم: الله جل جلا له فرموده: ﴿ مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾[۵]

ترجمه: توسط سحر جدا مى سازند بين مرد وخانمش. همچنان فرموده است: ﴿ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ﴾[۶] ترجمه: ما گفتيم اى ادم شما وخانمت در جنت سكونت كنيد. در هر دو آيت شريف، زوج به معناى خانم وزن استعمال شده است. از ايات فوق معلوم مى شود كه زوج براى زن وشوهر استعمال مى شود. اما اصطلاح عام، زوج براى شوهر وزوجه براى خانم، اطلاق مى كردد.

---

[۱]- سوره زاريات، آيت، ۴۹
[۲]- سوره مومنون، آيت، ۲۲
[۳]- سوره انعام، آيت، ۱۴۳
[۴]- سوره مجادله، آيت، ۱.
[۵]- سوره بقره، آيت، ۳۵.
[۶]- سوره بقره، آيت، ۱۹.

١٠- كلمه ازدواج يكجا شدن هر چيز را بگونه مطلق وعام گفته مى شود، برابر است بين دو انسان باشد، يا بين دو حيوان، بين دو شئ، برابر است كه يكجا شدن به اساس آميزش باشد ويا بدون ان، آميزش ومجامعت به اساس عقد زوجيت باشد، ويا بدون عقدشرعى.

مطلب دوم: مفهوم نكاح

نكاح ومشتقات آن در قران كريم تقريبا ١٩ مرتبه ذكر شده است كه در ذيل به چند مفهوم آن اشاره مى كنم.

١- نكاح به معناى عقد استعمال شده است: الله جل جلاله فرموده: ﴿وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتى يُؤْمِنُوا ﴾[١] ترجمه: به نكاح نگريد زنان مشرک را تا اينكه ايمان بياورند، به نكاح ندهيد دختران تانرا به مردان مشرک، تا اينكه ايمان بياورند. اكثر مفسرين نكاح را در اين آيت به معنى عقد تفسير كرده اند، وقتيكه عقد مشروع نباشد معاشرت به طريق اولى مجاز نيست، همچنان درآيت ديگرى از قرآن كريم نكاح به معنى عقد ذكر شده است: ﴿قَالَ إِنِّى أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَىَّ﴾[٢] تر جمه: شيخ براى موسى عليه السلام گفت: من ميخواهم يكى از دو دختر خود را به نكاح شما قرار دهم. بازهم مفسرين نكاح را در اين آيت، به معنى عقد تفسير كرده اند. زيرا در عرف اول عقد است بعد آميزش.

٢- نكاح به معناى آميزش ومجامعت: الله متعال فرموده است: ﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّى تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ﴾ ٣ ترجمه: اگر شوهر زن را طلاق داد، خانم براى شوهر حلال نيست، مگر اينكه خانم با شوهر ديگرى نكاح كند. تمام مفسرين به اساس سياق آيت، نكاح را در اين آيت مذكور، به معنى جماع ومعاشرت تفسير كرده اند، زيرا به اتفاق همه فقهاء خانم كه سه طلاق شده باشد، به شوهر اول تا زمانى حلال نمى شود، كه با شخصى ديگرى عقد نكاح وسپس مجامعت وآميزش نمايد، آميزش وجماع را با

---

[١]- سوره بقره، آيت، ٢٢١.
[٢]- سوره قصص، آيت، ٢٧.
[٣]- سوره بقره، آيت، ٢٣٨

شوهر دوم، شرط اساسی حلال شدن با شوهراول می دانند. همچنان الله جلت عطمته فرموداست:﴿ الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لَا یَنکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذلِکَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ﴾[1]ترجمه: مردزنا کار نکاح نمی کند، مگر با زن زنا کار ویا مشرک، زن زنا کار نکاح نمی کند، مگر با مرد زناکار ویا مشرک، این حرام گردانیده شده بالای مومنین. مفسرین نکاح را در این آیت، به معنی جماع ترجمه کرده اند، یعنی طبیعت مسلمان زنا کردن نیست وبعضی ها به معنی عقد ترجمه کرده اند.

۳- معنای نکاح درکتاب های لغت، مفاهیم ومصادیق دیگری دارد. چون: مالیدن، غالب شدن خواب، اختلاط خاک با آب، اختلاط که امکان جدای را داشته باشد. اعتماد کردن، ولی معنای مجازی آن، وَطْیْ (آمیزش) است، که در مورد عقد ازدواج به مناسبت این‌که آن زمینه وطی میباشد، استعمال می‌شود. ۲

---

[1]- سوره نور، آیت، ۳
[2]- لسان العرب، ج، ۳ص، ۱۲۳.

مطلب سوم: فرق بین نکاح وازدواج

الف: وجوه اشتراک نکاح وازداوج

طوریکه قبلاً توضیح داده شد که میان معانی لغوی نکاح وازدواج تفاوت های چشم گیر وجود دارد، اما مفهوم اصطلاحی حقوقی وفقهی هر یک، یکی می باشد. ازدواج عقدیست که معاشرت زن و مرد را به مقصد تشکیل فامیل، مشروع گردانیده وحقوق و واجب را برطرفین بوجود میآورد.

و نیز نکاح رابطه‌ای است، حقوقی، اسلامی واخلاقی که به وسیله عقد بین زن و مرد حاصل می‌شود و به آن دو، حق می‌دهد که با یکدیگر زندگی کنند ازهم دیگری لذت گیرند واستفاده نمایند که مظهر بارز این رابطه، حق تمتع جنسی، تناسل، حق ارث وسایرحقوق مادی ومعنوی میباشد.

ب: وجوه افتراق نکاح وازدواج

معانی لغوی هریک از نکاح وازدواج باهم متفاوت است، طوریکه درمباحث قبلی تشریح گردید که نکاح به معنی، عقد آمیزش وزوج به معنی جفت وداشتن جانب مقابل را گفته می شود.

اصطلاح زوجیت در میان تمام ادیان مروج وشایع می باشد، اما اصطلاح نکاح، اصطلاح اسلامی وقرآن می باشد که الله جلت عظمته همواره بنده های خود را، تنها به نکاح کردن ترغیب نموده نه به ازدواج کردن.

الله جلت عظمته می فرماید: ﴿ وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ ﴾[1] ترجمه: مردان وزنان بی همسر تان را همسر وبه نکاح دهید.

---

[1]- سوره نور، آیت، ۳۲.

همچنان الله جلت عظمته فرموده است: (فأَنکحُوا مَا طَاب لکم مِن السناءِ) ۱
ترجمه: نکاح کنید با زنان که پاک هستند. اما در قرآن کریم دستور به ازدواج داده نشده است.

ازدواج تقریباً امر تکوینی است که از طرف شریعت در وجود کائنات جهت تداوم دنیاونسل بشر نهادینه شده است، اما نکاح امر تشریعی بوده که در چوکات شریعت میان انسان و جنیات، منعقد می شود.

ازدواج به معنای اجتماع مذکر و مونث است، که این همان کاری است که تعدادی افراد بشر وحیوانات بدون معاهده، انجام می‌دهند. اما نکاح به معنی اجتماع و معاشرت زن ومرد مسلمان، به اساس عقد، شرایط خاص، احکام خاص، آداب خاص واهداف خاص می باشد، احکام خاص یعنی وجوب، سنت، مستحب، مباح و حرام است.

❊❊❊

[1] ـ سوره نساء، آیت، ۳

فصل دوم

اسباب بقای ازدواج

اسباب بقای ازدواج

مبحث اول: اسباب بقای ازدواج

در مباحث قبلی پیرامون معانی سبب، فسخ، انحلال وفرق بین اصطلاحات مذکور تاحدی توضیح داده شد، حالامیخواهم که وارد اصل موضوع شوم، که آن عبارت اند از:

اسباب انحلال نظام زوجیت میان دوجانب، ونیز اسباب بقاء میان فامیل می باشد، یعنی کدام اسباب بیشتر موجب بقاء نظام زوجیت می شود؟ وکدام اسباب، سبب قطع وجدایی نظام فامیل می شود؟ در مبحث هذا میخواهم پیرامون اسباب بقاء ودوام زوجیت میان زن وشوهر را جستجو وتحت بررسی قراردهم، که کدام وسائل بیشتر ممد بقاء وتداوم نظام خانواده، و زیر بنای جامعه انسانی نظام زوجیت میشود، در حالیکه همه عقلاء متفق ومتقین هستند، که نظام زوجیت، نظام همه مخلوقات اعم از انسان، جنیات وحیوانات، ویک نظام فطری وطبیعی هر موجود می باشد، وهمه باور دارند که بدون جفت گیری وتناسل، عمران، زرق وبرق جهان هستی، ادامه نمی یابد، زیرا عمران روی زمین بیشتر به انسان ارتباط دارد. وخداوند بزرگ انسان را خلیفه روی زمین وآباد کننده زمین، خلق کرده است ومهم ترین بخش آبادی جامعه انسانی، تربیه انسان بوده، تربیه سالم انسان در میان فامیل وخانواده انسانی میتواند رشد وتکامل نموده استفاده ولذت گیرد، طوریکه گفته شده بهترین متاع ولذت گرفتن، لذت جنسی در چوکات انسانیت واخلاق می باشد. بنابرآن، الله تعالی زن ومرد را مکمل یک دگیر، متعاون یک دیگر، در خدمت یک دیگر، سبب آرامش روح وجسد یک دیگر، موجب عزت وشرف یک دیگر آفریده است، ونیز استفاده معقول را از یک دیگر بگونه علمی، انسانی وموزون، طی پیام کتبی به عنوان وحی الهی، برای بشریت با توضیحات جوانب سلبی آن در صورت تخلف، وضاحت جنبه های ایجابی در صورت تطابق وتوافق به دساتیر، حکم داده است، که مسلمانان این حکم ودستور را، بنام نصوص قرآن وسنت وفریضه الهی می شناسند.

بناءً مخیواهم که اسباب بقاء وتداوم نظام باارزش فامیل وزوجیت را، از نظر شریعت اسلام در صفحات زیر به حد توان برداشت علمی خود انعکاس، ودر خدمت سائر برادردان وخواهران عزیزم، قرار دهم.

مطلب اول: مفهوم بقاء

بقاء و یا دوام هر دو اصطلاح و واژه عربی بوده، به معنای ضد زوال وازهم پاشیدن استعمال می شود و منظور اش در این مبحث این است، که زوجین کدام وسایل و اسبابی را رعایت و مدنظر گیرند، که زندگی زنان شوهری شان همیشه مداوم توأم با محبت و مؤدت بوده باشد، شریعت اسلام جهت ادامه زندگی مسالمت آمیزمشترک زوجین، بعضی اسباب راخاطر نشان، وبه انجام آن ترکیزوتاکید نموده که در مطالب بعدی به بحث گرفته می شود.

مطلب دوم: اسبا ب بقای عقد نظام زوجیت زن ومرد.

طبیعت اصل انسانی آمیزش را میان زن ومرد سازگار، فطری، وطبیعت انسانی ومثمر دانسته است. الله جلت عظمته در مورد زوجیت زن ومرد، فرموده است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾[1] ترجمه: و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کنند.

یکی از نشانه های عظمت وقدرت خالق این است، که شمارا از نفس خود تان خلق نموده است به این معنی که شما یک جنس هستید، بدون یک دیگری زندکی کرده نمی توانید. مانند جسم روح، هرگاه روح ازجسم جدا شود، جسم دیگر اعتباری ندارد.

همچنان روح بدون جسم، هم مفهومی ندارد، البته وقتی جسم وروح با هم یکجا شوند حرکت میکنند میتوانند به صورت مرئی وآشکار را زندگی وعبادت خالق را نمایند،

---

[1] - سوره روم، آیت، ۲۱

همچنان زندگی مرد بدون زن وزن بدون مرد مفهومی ندارد، زیرا اگرهمه زنان بدون مرد هایکجا زندگی داشته باشند، ویا مردها بدون وجود فزیکی زنان یکجا زیست داشته باشند، ویا مخالف طبیعت بشری وانسانی همجنس گرائی را مشروعیت دهند، بازهم قادر به آوردن یک طفل ناقص هم نمی شوند، پس فامیل داشتن وازدواج نمودن مرد وزن ، یکی از شاخصه های بارز انسان می باشد، زیرا حیوانات در عموم اشباع شهوت دارند، ولی نظام جفت بودن ایشان مداوم نیست، بلکه مدتی با حیوانی ومدت دیگری با حیوان دیگر، حتا بعضی اوقات اشباع غرائز حیوانات، با مادر وخواهر هم صورت می گیرد، اما الله تعالی طوریکه انسان را افضل مخلوقات آفریده، خصوصیات و ویژه گی خاص انسانی را نیز برایش اعطا کرده است، که باید از سائر مخلوقات در صفت وعمل کرد، متمایزو متفاوت باشند. طوریکه محققان طب در تمام جهان می گویند: بهترین زندگی، طولانی ترین زندگی، شاد ترین زندگی، با ارزش ترین زندگی، مؤثر ترین زندگی، مفید ترین زندگی در عین حال زندگی که سال ها نام وخاطرات انسان باقی می ماند، زندگی در زیرچتر نظام زوجیت می باشد، به همین ملحوظ الله جلت عظمته به عقد نکاح امر وترغیب نموده است. ﴿ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ﴾[1] ترجمه: نکاح کنید آنچه که پاک است از زنان دو دو، سه سه ویا چهار چهار. یعنی برای هر مرد الی چهار خانم گرفتن در یک وقت زمان شرعا جواز دارد، مشروط بر اینکه تمام حقوق هریک را مراعات، وعدالت اسلامی را در تمام بخش ها وشؤن زندگی ایشان تأمین کنند اگرتأمین عدالت ممکن نباشد، بیشتر از یک خانم برای شخص مجاز نیست، خداوند بزرگ جهت تشویق بیشتربه نکاح، مصارف این نظام را بدوش خود گرفته که می فرماید: نکاح کنید، الله شما را غنی می سازد.

﴿وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾[2]

---

[1]- سوره نساء، آیت،۳.
[2]- سوره نور، آیت، ۳۶.

ترجمه: [مردان و زنان] بی همسرتان و غلامان و کنیزان شایسته خود را همسر دهید؛ اگر تنگ دست اند، خدا آنان را از فضل خود بی نیاز می کند؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست. این آیت شریف کاملا مومن رابشارت و اطمئنان می دهد، که یکی از اسباب رفاه وغنی شدن همانا عقد نکاح شرعی است، بناء نکاح بین زن ومرد چون تطابق با فطرت دارد، یکی از اسباب مهم بقاء نظام زوجیت می باشد.

مطلب سوم: بهتر بودن ملاقات قبل از نامزدی

یکی از موارد نهآیت مهم ومؤثرسبب بقاء ودوام نظام زوجیت، ملاقات وديدن جانب مقابل قبل از عقد نکاح است، نه تنها که دیدن وملاقات دختر وپسر، قبل از توافق به نکاح، به نیت ازدواج امر شرعی مستحب وجواز بوده، بلکه از دید منطق وعقل سلیم، دیدن هرچیز قبل از انعقاد عقد، عمل باسزا وشایسته می باشد، به دلیل اینکه اگر شخصی خواسته باشد صد افغانی جنس بخرد قبل از خریدن، جنس مورد نظر را حتماً مشاهده می کند و وی را لمس می کند ودر مورد کیفیت آن تحقیق وبعضی سوال ها را مطرح می کند، وقتی که به خریدن جنسیکه شاید چند دقیقه ویا چند روز نزد انسان نباشدو قیمت بسیار اندک را داشته باشد، تحقیق شود، جفا، ظلم وکم عقلی نخواهد بود، که عقد نکاح، عقدی است که مادام الحیات زندگی را باهم دیگر تعهد می کنند، زندگی دنیا واخرت انسان به عقد نکاح منوط وبستگی می داشته باشد، حد اقل ملاقات نکنند ودید وملاقات صورت نگیردوتحقیق انجام نشود؟!!. بلی می بایست هر جوانیکه اراده وتصمیم عقد نکاح را داشته باشد، باید ملاقات کنند وتحقیق نمایند.

اما اینکه حدود ملاقات ودیدن از نظر شریعت، چه حدی دارد؟ وچه اندازه باشد؟ در مبحث زیر در قدم نخست احادیث را با متن عربی وترجمه ان می گنجانم، سپس نظریات فقهای کرام را پیرامون جزئیات موضوع، از متون اصلی نقل میکنم.

«عن جَابِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم:اذَا خَطَبَ أَحَدُكُمْ الْمَرْأَةَ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ مِنْهَا إِلَى مَا يَدْعُوهُ إِلَى نِكَاحِهَا، فَلْيَفْعَلْ. قَالَ: فَخَطَبْتُ جَارِيَةً مِنْ بَنِي سَلِمَةَ، فَكُنْتُ أَتَخَبَّأُ لَهَا تَحْتَ الْكَرَبِ، حَتَّى رَأَيْتُ مِنْهَا بَعْضَ مَا دَعَانِي إِلَى نِكَاحِهَا،

فَتَزَوَّجْتُهَا. »۱ترجمه: جابر رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: هرگاه شخصی اراده ازدواج را با خانمی می کند، اگر می تواند بسوی آن خانم بقدر ضرورت ونیازنکاح، نگاه کند، باید انجام دهد. جابر رضی الله عنه می گوید: من خواستم با خانمی از قبیله بنی سلمه نامزد شوم در مکانی پنهان شدم، تا اینکه آنچکه ضرورت به دیدن بخاطر نکاح بود دیدم، سپس با وی نکاح کردم.

احکام حدیث:

جواز دیدن نامزد جهت توافقات بعدی.

عدم جواز دیدن دختر وپسر اگر نیت نکاح نباشد.

بعد از نامزدی قبل از ایجاب وقبول، دیدن وملاقات نامزدان جواز ندارد.

جواز دیدن دختری برای پسر، بدون اجازه وبی خبر از آن، مشروط بر اینکه نیت وقصد پسر، نکاح باشد.

تنها دیدن صورت ودست های دختر به نیت ازدواج، جواز دارد.

دیدن عکس وتصویر جانب مقابل، جهت انتخاب وی به همسری مشروط به اینکه تصویر خانم مصؤن باشد، جواز دارد.

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الأَنْصَارِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه وسلم یَقُولُ: إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمْ الْمَرْأَةَ، فَقَدِرَ أَنْ يَرَى مِنْهَا بَعْضَ مَا يَدْعُوهُ إِلَيْهَا، فَلْيَفْعَلْ»۲ ترجمه: جابر رضی الله عنه گفت من ازپیامبر علیه السلام شنیدم که می گفت: وقتیکه یکی از شما اراده نامزدی را باخانمی داشته باشد، اکر مجال وفرصت دیدن بسوی دختر ممکن باشد، باید بسوی وی نگاه کند.

«عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، قَالَ:خَطَبْتُ امْرَأَةً عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم، فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم: أَنَظَرْتَ إِلَيْهَا؟ قُلْتُ: لاَ قَالَ: فَانْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ يُؤْدَمَ بَيْنَكُمَا وفیروایهٔ: قال: ففعل ذلک. قال: فتزوجه افذکرمن موافقتها »۳

---

[1]- سنن أبو داود، شماره حديث ، (۲۰۸۲) وصححه الحاكم - سبل السلام، ج،۳ ص، ۱۱۳.
[2]- مسند أحمد،ج، ۳ص، ۳٦۰، شماره حديث(۱٤۹۳۰)
[3]- سنن الدارقطني، ج، ۳ ص،۲٥۲- سنن ابن ماجه، ج، ۱ ص، ٥۷٤

ترجمه: مغيره ابن شعبه رضى الله عنه با خانمى نامزد شد، پيامبرعليه السلام برايش گفت، بسوى آن نگاه كردى؟ مغيره گفت: نخير! رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: بسوى آن نگاه كن، زيرا نگاه كردن وديدن آن، موجب محبت توافق ودوام زندگى بين شما خواهد شد. در روايتى ديگرى نقل شده است، كه مغيره هدآيت را انجام داد ودر نيتجه ازدواج نمود واز توافق نظر ميان ايشان، صحبت ميكرد وخرسند بود.

احكام حديث:

جواز نامزد شدن قبل از ديدن وملاقات نمودن، به دليل اينكه مغيره قبل از ملاقات نامزد شده بود و پيامبر عليه السلام نامزدى وى را فسخ نكرد، بلكه دستور به ديدن داد.

به اساس لفظ حديث، ديدن دو جوان به نيت نكاح سنت است، زيرارسول كريم صلوات الله عليه وسلم دستور به ملاقات دختر وپسريكه اراده نكاح را دارند، داده است.

ديدن وملاقات قبل از نامزدى ونكاح، سبب محبت، توافق وبقاى بيشتر بين زن وشوهر مى شود.

ديدن به نيت نكاح، بايد با حضور يكى از محارم باشد.

جواز ديدن به نيت نكاح، صرف يک مرتبه است.

ديدن وملاقات بعد ازديدن به نيت نكاح، الى عقد نكاح وايجاب قبول صحيح نيست وجواز ندارد، به دليل اينكه رسول كريم صلوات الله عليه هدآيت ديدن را به منظور توافق به نكاح داده است، همينكه توافق صورت گرفت كفايت كرد، بناءً تكرار ملاقات، قبل از ايجاب وقبول، چون محرميت نيامده، جواز ندارد.

«عَنْ أَبِى حُمَيْدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم:« إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمُ امْرَأَةً، فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا إِذَا كَانَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَيْهَا لِخِطْبَتِهِ، وَإِنْ كَانَتْ لاَ تَعْلَمُ. »[1]

ترجمه: از ابى حميد روايت شده كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده است: وقتيكه يكى ازشما با خانمى نامزد شد، نسيت بر وى گناهى كه بسوى ان نگاه كند،

---

[1] ـ مسند أحمد، ج،٥ ص، ٤٢٤ ،شماره حديث،(٢٤٠٠٠)- نيل الأوطار، ج، ٦ ص، ١١٠

مشروط بر اینکه نگاه کردن وی به قصد ازدواج باشد، ووی را قبلا ندیده واز حالت وی، قبلا اطلاع نداشته باشد.

احکام حدیث:

ملاقات ودیدن دختر وپسر به نیت نکاح جواز دارد، مشروط براینکه پسر از دختر قبلا اطلاع نداشته ووی را قبلا ندیده باشد.

دیدن وملاقات قبل از نامزدی به قصد نکاح، ویا دیدن دختر وپسر بعد از نامزدی به قصد ادامه زندگی ونکاح، یک مرتبه جواز دارد.

عادات عرب قبل از اسلام این بود، که برای پسر اجازه ملاقات را بادخترقبل نامزدی به قصد نکاح، اجازه نمی دادند.

درعصر جاهلیت بدون اذن واطلاع دختران، ایشان به نکاح داده می شدند، به دلیل اینکه مردم عرب بعد از اسلام طبق عادات قبلی خود، بدون دیدن وملاقات باهم نکاح را قبول می کردند، روی همین سبب بودکه پیامبر علیه السلام ایشان را به دیدن نامزد قبل از نکاح دستود می داد، تا اینکه رسم وعادات ظالمانه عرب در قبال خانم ها ازهم بپاشد وازبین برود، خوشبختانه الی چندین قرن چنین عادات محو شد، ولی بعد ها که مردم از دین فاصله گرفتند، نسبت به احکام اسلام جاهل شدند، عصبیت جاهلیت کم کم، میان مسلمانان شایع گردید، ملاقات دختر وپسررا به قصد نکاح، عار وننگ تلقی می کنند.

«عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ؛كُنْتُ عِنْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم « فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم: أَنَظَرْتَ إِلَيْهَا ؟ قَالَ: لاَ، قَالَ: فَاذْهَبْ فَانْظُرْ إِلَيْهَا، فَإِنَّ فِی أَعْيُنِ الأَنْصَارِ شَيْئًا ». [1]تر جمه: ابی هریره رضی الله عنه می گوید: من بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بودم، مردی آمد وگفت: با خانم انصاری از دواج کرده ام، رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت: آیا شما وی را دیدید؟ آن مرد گفت: نخیر! پیامبر علیه السلام برایش گفت: بروید وی را ببینید، به یقین

[1]- صحیح مسلم،ج، ۲ ص، ۱۰٤۰-مسند أحمد،ج، ۲ص، ۲۹۹

به چشم مردم انصار چیزی است. مشکل مردم انصار خورد بودن چشم ایشان بود، به این معنی که کوچک بودن چشم، یکی از عیوب حساب شده ثانیاً مقبولی وحسن جمال در خانم یک اصل وپسندیده در شریعت میباشد.

احکام حدیث:

میان عرب ها عادت دیدن وملاقات قبل از نکاح نبوده است.

هر شخصیکه مخالف دیدن وملاقات میان دختر وپسر به نیت نکاح وازدواج باشد، از جمله جاهلان عرب محسوب می شود.

جواز نکاح بدون دیدن نامزد.

مقبول بودن دختر هم بهتر وعالی است، به دلیل اینکه پیامبر علیه السلام گفت: چشم های انصار زیبایی قابل ملاحظه ای ندارد، یعنی چشم ایشان کوچک است باید از نزدیک نگاه شود. به این معنی که در عادت وفرهنگ بعضی عرب ها چشم های بزرگ نشانه ی بارز حسن جمال محسوب می شد.

سنت بودن دیدن برای هر یک از نامزدان قبل ازنکاح به نیت توافق نظر وانتخاب.

هرگونه ارتباط میان نامزدان قبل از ایجاب و قبول، غیر اسلامی وناجایز می باشد، به دلیل اینکه نامزدی ومجلس شرینی خوری، سبب محرمیت نمی شود.

دوره نامزدی وعده به نکاح است، هریک حق برگشت را بدون هیچ کدام اشکالی دارند.

دقت کردن به اعضای بدن نامزد، وبه اقوال وعادات نامزد وبه اخلاق نامزد ، سنت ویک ضرورت است.

«عن سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ« يَا رَسُولَ اللهِ جِئْتُ لأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ؛ فَلَمَّا رَأَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهُ لَمْ يَقْضِ فِيهَا شَيْئًا جَلَسَتْ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ بِهَا حَاجَةٌ فَزَوِّجْنِيهَا فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ فَقَالَ: لاَ، وَاللهِ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ: اذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَانْظُرْ هَلْ تَجِدُ شَيْئًا

فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ؛ فَقَالَ؛ لاَ، وَاللهِ يَا رَسُولَ اللهِ، مَا وَجَدْتُ شَيْئًا قَالَ: انْظُرْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ: لاَ، وَاللهِ يَا رَسُولَ اللهِ، وَلاَ خَاتَمًا مِنْ حَدِيد، وَلكِنْ هذَا إِزَارِى (قَالَ سَهْلٌ مَالَهُ رِداَءٌ) فَلَهَا نِصْفُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى طَالَ مَجْلِسُهُ ثُمَّ قَامَ، فَرَآهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُوَلِّيًا فَأَمَرَ بِهِ فَدُعِيَ، فَلَمَّا جَاءَ، قَالَ: مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ: مَعِى سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا وَسُورَةَ كَذَا؛ عَدَّهَا، قَالَ: أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»[1]ترجمه: سهل ابن سعد رضی الله عنه که تقریبا ۱۸۸ سال زندگی نموده است می گوید: خانمی بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وگفت: یارسول الله من امدم تا اینکه نفس خود را برای شما ببخشم، پیامبر علیه السلام بسوی آن خانم با دقت کامل از بالا الی پائین وی نظر کرد، وبجا مناسب ندانست، بعدا سرخود را پائین نمود، وقتیکه خانم دید که رسول الله صلی الله علیه وسلم تصمیم به عقد نگرفت در کناری نشست، صحابی دیگری از مکانش برخاست وگفت: ای رسول خدا ! اگر شما به وی ضرورت ندارید برای من نکاح دهید، پیامبر علیه السلام به صحابی گفت: آیا نزد شماچیزی است؟ آن مرد گفت: نخیر! رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت: درمنزل خود بروید چیزی پیدا کنید، آن مرد رفت وبرگشت وگفت: ای رسول خدا! در خانه چیزی نیافتم، پیامبر علیه السلام فرمود: نگاه کن اگرانگشتری از آهن باشد، آن مرد بسوی منزل رفت وبر گشت وگفت: سوگند به الله، ای رسول خدا! انگشتر آهن هم نبود، مگر ازار من، سهل راوی حدیث گفت: آن مرد چادر هم نداشت، وگفت: نصف ازارم برای خانم باشد، پیامبر علیه السلام گفت: با ازارت چه میکنی، اگر وی بپوشد چیزی بالای تو نیست، اگر تو بپوشید بالای وی چیزی نمی باشد، آن مرد در مکانی نشست بعدا حرکت نمود ورفت، وقتیکه پیامبر علیه السلام وی را در حال رفتن نگاه نمود امر کرد که وی را صداکنند، آن مرد بر گشت برایش رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: چه اندازه قرآن را حفظ دارید؟ آن مرد چند

---

[1]- صحیح خاري، ج، ۷ ص، ۱۹-صحیح مسلم، ج، ٤ ص، ١٤٣

سوره قران را نام گرفت که حفظ دارد، پیامبر علیه السلام گفت: آیا این سوره هارا از حفظ میخوانید؟آن مرد گفت: بلی پیامبر علیه السلام برای مرد گفت: بروید شما در بدل قرآنی که حفظ دارید ویرا تعلیم دهید وصاحب زن شوید، در روایت دیگری آمده، که رسول الله صلی الله علیه وسلم نکاح آن خانم را با این مرد، در بدل تعلیم چند سوره ی قران عقد نمود، وخانم هم قبول کرد.

احکام حدیث:

رسول الله صلی الله علیه وسلم منحیث ولی خانم، وی را به شوهر داد.

هرگاه دختری ولی نداشته باشد، ولی آن دولت، عالم دین وقاضی شده می تواند.

تعین مهر از شرائط نکاح است.

خواستکاری منحصر به مرد نیست، خانم هم برای خود شوهر را خواستگاری کرده می تواند، طوریکه این خانم خواستگاری به نکاح نمود وپیامبر علیه السلام وی را نکوهش نکرد.

از حدیث معلوم می شود که مقدار مهر در شریعت معین نشده است اگر معین می بود، پیامبر علیه السلام حتماً مهر را تعین می کرد.

هرنوع مال حلال ویا منفعت چون: تعلیم قران کریم، مهر تعین شده می تواند.

جواز خواستگاری از طرف فامیل دختر برای پسر، زیرا وقتیکه خواستگاری دختر مستقیم جواز داشته باشد، از طرف فامیلش به طریق اولی جواز دارد، علاوهٔ بران، از تعدادی اصحاب کرام روایت است که برای دختران خود، خواستگاری نمودند، وبه صراحت گفته اند، که من میخواهم برای شما دختر خود را به نکاح دهم، طوریکه عمر ابن الخطاب رضی الله عنه برای ابوبکر صدیق، برای عثمان ابن عفان رضی الله عنه دختر خور را (حفصه رضی الله عنها) خواستگاری نمود، ولی آنها به دلیل اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد ازدواج را با حفصه داشت، حاضر نشدند، بعد ازآن، عمر رضی الله عنه حفصه رضی الله عنها را به رسول الله صلی الله علیه پیشنهاد نمود، پیامبر علیه السلام با حفصه رضی الله عنها بنابر پیشنهاد پدروی، نکاح نمود. آزادی بیان و آزادی

انتخاب، طوریکه خانم آزادانه آمد وبرای خود شوهر انتخاب نمود، هیچ یک از اهل مجلس بر وی عیب نگفتند.

آزادی قبول، خانم پیشهاد نکاح نمود، پیامبر علیه السلام پیشنهاد راشنید ولی قبول نکرد، این هم عیب پنداشته نشد، که خانم صدا کند قبول نکنی بی غیرتی است، بلکه اصل غیرت است، به دلیل اینکه طبیعت ومزاج هر انسان نسبت به دیگری فرق می کند، بناء پینشهاد یکی وقبول نکردن جانب مقابل، سبب عار وننگ نیست.

«عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ أَنَّ عُمَرَ خَطَبَ إِلَى عَلِيٍّ ابْنَتَهُ أُمَّ كُلْثُومٍ فَذَكَرَ لَهُ صِغَرَهَا فَقَالَ أَبْعَثُ بِهَا إِلَيْک فَإِنْ رَضِيت فَهِيَ امْرَأَتُک فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ » [١]

ترجمه: از محمد ابن الحنفیه روایت شده، که عمر رضی الله عنه با دختر علی رضی الله عنه ام کلثوم نامزد شد، شخصی برای امیر المومنین خبرداد که ام کلثوم کوچک است ویا قد کوتاه دارد، (عمر رضی الله عنه جریان را با علی رضی الله عنه در میان گذاشت)علی رضی الله گفت: من دخترخود را نزد شما روان می کنم، اگر راضی شدید دخترم خانمنت باشد، دختر علی رضی الله عنه نزد عمر رضی الله عنه رفت،و امیر المومنین به دیدن وی قناعت نمود .

احکام حدیث موقوف:

دوستی قوی وصمیمت بیش ازحد، میان علی وعمر رضی الله عنهما.

جواز دیدن دختری که باوی قصد ازدواج را داشته باشد.

دیدن دختر به نیت ازدواج، بین صحابه کرام کاملا متعارف شده بود.

جواز روان کردن دختر به قصد ازدواج، درمحل امن جهت دیدن آن.

---

[١]- مصنف عبد الرزاق،ج، ٦ ص، ١٦٣، شماره حدیث (١٠٣٥٢، ١٣٥٣)

مطلب چهارم: نظریات فقهاء پیرامون شرائط ملاقات

اکثریت فقهای مذهب حنفی وسائر فقهاء ومحدثین به این باورهستند، شخصی که میخواهد با شخصی دیگری نکاح نماید، ویا قبلا بدون دیدن نامزد شده حالا میخواهد جهت تصمیم نهائی عقد نکاح، از حسن جمال جانب مقابل ویا از حالت ظاهری وی مطئمن شود، از نزدیک دیدن وملاقات، برای هریک تحت شرائط زیر جواز دارد، بلکه سنت است.

۱- ملاقات ونگاه کردن به منظور عقد نکاح باشد.

۲- ملاقات کننده قبلا شخص مورد نظر خود را ندیده باشد.

۳- ملاقات ایشان تنها ودر خلوت نباشد. حتما همراهی دختر وپسر یکی از محارم ایشان، ویا در حضور شخص ثالث، جهت نجات از تهمت انجام شود وصورت گیرد.

۴- تنها دیدن صورت، بنددست ها وقدم ها باشد، دلیل این سه عضو هم واضح است، که درحدیث وارد شده است. ثانیاًصورت انسان، نقطه عطف از زیبای وحسن جمال خانم می باشد، دیدن بند دست و قدم پاه، بیان گر سلامت اعضای بدن می باشد، اما اخلاق وطبیعت آن در چند دقیقه محسوس نخواهد شد، روی همین دلیل علماء دوره نامزدی را، وعده به نکاح می دانند، وبیشتر دانشمندان قبل از یک دوره امتحان، نکاح راتائید نمی کنند.

۵- دیدن یک جانب بدون اطلاع وآگاهی دیگری آن، نیز جواز دارد.

۶- ملاقات ودیدن بدون تکراربوده باشد، زیرا تکرار شدن آن ملاقات، ضرورت ونیازنیست، به دلیل اینکه در اصل دیدن نا محرم مجاز نمی باشد، مگر به اساس ضرورت، وفق هدایات احادیث مذکور وقاعده فقهی، ضرورت به اندازه ضرورت مقدر واندازه شده آن، جایز بوده پس ضرورت به مجرد ملاقات تکمیل می شود.

«قال ابن عابدين:«يباح النظرإلى الوجه والكفين والقدمين لايتجاوزذلك »۱

---

[۱] ـ حاشیةابن عبادین،ج،۵ص، ۳۲۵

تر جمه: ابن عابدین رحمه الله که از فقهای مشهور مذهب حنفی است می گوید: نظر کردن بسوی روی، دست ها وقدم های دختر، جواز دارد (که قصد نکاح را باوی داشته باشد) مشروط بر اینکه دیدن به سائر اعضای بدن تجاوز نکند.

«قال الإمام النووی:« إذا رغب فی نکاحها استحب أن ینظر إلیها لئلا یندم فإن لم تیسر النظر بعث امرأة تتأملها وتصفها له والمرأة أیضا تنظر إلی الرجل إذا إرادت تزوجه فإنه یعجبها منه ما یعجبه منها »۱ تر جمه: امام نووی رحمه الله می گوید: هرگاه مردی قصد نکاح را با خانمی داشته باشد، مستحب است که جهت جلو گیری از ندامت بعدی بسوی دختر مورد نظر نگاه کند، اگر میسر نشد، خانمی را جهت تحقیق از صورت وسیرت دختر روان نماید تا اینکه خانم مذکور، حقیقت دختر را برای مرد توصیف نماید، همچنان دختر بسوی مرد جهت اراده نکاح نگاه کند، به دلیل اینکه هریک طبیعت قبول و رد را در مورد، دارند.

قال النووی «وفیه استحباب النظر إلی وجه من یرید تزوجها وهو مذهبنا ومذهب مالک وأبی حنیفة وسائر الکوفیین وأحمد وجماهیر العلماء »۲ ترجمه: امام نووی بعد از ایراد حدیث می گوید: از حدیث فوق مستحب بودن، دیدن به روی شخصیکه با وی میخواهد ازدواج کند، ثابت می شود. البته جواز دیدن به روی شخصیکه اراده ازدواج را با وی داشته باشد، مذهب ما، مذهب مالک، ابی حنیفه، سائر مردم کوفه، احمد وجمهور علماء رحمهم الله می باشد.

« قال ابن حجر:وَقَالَ الْجُمْهُورُ « يَجُوزُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا إِذَا أَرَادَ ذَلِکَ بِغَيْرِ إِذْنِهَا»۳

تر جمه: ابن حجر عسقلانی رحمه الله می گوید: جمهور علماء گفته اند: دیدن بسوی دختری که قصد نکاح را باوی داشته باشد، بدون اجازه وی جواز دارد، یعنی پسر

---

[1]- روضةالطالبینو عمدةالمفتین،ج، ۷ص، ۲۰

[2]- شرح مسلم نووی باب ندب من اراد النکاح ان ینظر، ج،۹ص، ۲۱۰

[3]- فتحالباري، ج، ۹ص، ۱۵۷

بدون اینکه دختر مورد نظر را از جریان قصد نکاح با وی اطلاع دهد، جواز دارد که بسوی وی به قصد نکاح، نظر ونگاه نماید.

مطلب پنجم: آداب ملاقات به قصد ازدواج

اولین دیدار با فردی که قرار است همسر آینده شما باشد بسیار حساس است، در این دیدار، دو طرف مرتب در حال قضاوت کردن یک دیگرند، تا ببینند آیا فرد مناسبی برای هم هستند یا خیر، طرف مقابل شما هم درست به اندازه خودتان به نشانه های کلامی و غیر کلامی توجه دارد، یعنی شما کاملاً زیر ذره بین هستید، بناًء باید پیرامون آداب ملاقات، مراتب ذیل را هریک مرعات کنند.

۱- وقت شناس باشید، سعی کنید طوری برنامه ریزی کنید که سر وقت به قرار خود برسید، اگر طرف مقابل شما دیر رسید باز خواست نکنید، زیرا یکی از مواصفات خوب هسمر، وقت شناسی و مسؤلیت پذیری است.

۲- مرتب و تمیز پاک باشید، یکی زا اصول احترام به طرف مقابل، رسیدن به ظاهر و تیپ خودتان در زمان ملاقات است، به نوعی لباس بپوشید که بتوانید تاثیر مثبتی روی دیگر بگذارید، شخصیت و وقار را در لباس پوشیدن خود، نشان دهید.

۳- نگاه تان را کنترول کنید مداوم به این طرف و آنطرف نگاه نکنید، موقعی که او صحبت می کند به جشمانش توجه کنید، به حدی نگاه کنید که نه خودتان ونه طرف مقابل معذب نشود، و کوشش کنید در وقت ملاقات همیشه بلی گو نباشید، بلکه خود را اهل نظر جلو بدهید.

۴- در هیچ مورد زیاده روی نکنید، زیرا گاهی اوقات زمانی که می خواهیم خوش صحبت جلوه کنیم، به طور نا خود آگاه برخی عیوب شخصیمان را برای جانب مقابل واضح می سازیم، آنقدر خجالتی نباشید که اعتماد به نفستان از دست برود، خیلی هم تند تند وبی وقفه صحبت نکنید و تمام مدت در مورد خود تعریف نکنید، سعی کنید که از او هم سوال کنید وبپرسید.

۵- هر یک به صحبت شرکت کنند، وبه جانب مقابل نیز فرصت صحبت بدهد.

۶- درد دل نکنید، مکالمه باید روشن ومثبت باشد، زیرا صحبت از مشکلات در اولین جلسه باعث می شود، که طرف مقابل احساس کند شاکی هستید یا دنبال کسی برای درد دل می گردید، ملاقات فرصت خوبی است که خود تان را به بهترین نحو معرفی کنید و نگذارید حس و حال ارتباطتان منفی معرفی شود.

۷- اززمان گذشته پیرامون تکالیف خانواده حکایت نکنید، زیرا صحبت دراولین جلسه اهمیت زیادیدارد، همان‌طورکه دراولین جلسه نباید درموردسیاست یاروابط زناشویی صحبت شود، وغیبت از دیگران را نیزاغاز نکنید.

۸- زودتصمیم نگیرید خود ستائی نکنید درملاقات اول، بهتراست سریع قضاوت نکنید، به ظاهر ومسائل سطحی فکرنکنید وسعی کنیدحرف‌های تان حساب‌شده وهدفمندباشد، تا نتیجه بهتری به دست آورید. دراولین دیدار نصب العین تان علم، تحصیل، اخلاق ودیانت جانب مقابل باشد، به دلیل اینکه این مواصفات است که سبب زندگی سعادتمند می شود نه قدرت، نه پول، نه حسن وجمال وغیره..

مطلب ششم: نیت داشتن اولاد صالح در ازدواج

اولاد صالح یکی از نعمت های الهی میباشد که بسیاری از اوقات سبب سعادت وکامیابی والدین خود در دنیا وآخرت می گردد. بناءً مسلمان می بایست که قبل از نکاح نیت تناسل واولاد صالح را در نظر داشته باشد، زیرا یکی از اسباب مهم بقای نظام زوجیت مسؤلیت اولاد می باشد، داشتن اولاد مادر وپدر را مجبور می سازد، که جهت حل مشکل بی سر پرستی اولاد، وترحم به انها باید از بعضی تقصیرات وعیوب هم دیگرجهت بقاء نظام زوجیت اغماض نموده وچشم پوشی نموده ونیز از بهانه گیری های ناجائز اجتناب کنند بناء نیت ووجود اولاد، یکی از اسباب مهم بقاء وتداوم نظام زوجیت می باشد. زیرا همین اکنون در جوامع کفری یکی ازاسباب کثرت جدای وطلاق، همان عدم اولاد است.

مطلب هفتم: نیت خدمت به هم دیگر در ازدواج

زمانیکه انسان مسلمان عروسی می کند، باید در ذهن خود داشته باشد که من باید به دیگران طبیعتاً واخلاقاً خدمت گارومفید باشم، زیرا اصل طبیعت نظام کائنات

مفید بودن است، به دلیل اینکه طبیعت کاینات را خداوند بزرگ در ذات خود مفید خلق نموده است، ما می بینیم که بحر ها از آب خود، درختان از میوه خود، حیوانات از شیر گوشت خود، سبزی جات وحبوبات از اقسام ویتامین های خود وافتاب از نور حرارت خود استفاده نمی کند، بلکه همه چیز را خداوند قدوس به منفعت غیر خلق نموده است، بناء پسر جوان ودختر جوان هدف مزدور گرفتن را در حین عقد نکاح نداشته باشند، بلکه هریک خود را منحیث طبیعت انسانی خدمت گار دیگر فرض کنند، بدون منت گذاشتن واذیت آزار به جانب مقابل خدمت نمایند، روی همین دلیل است که شریعت چنین خدمت را عبادت واجر ثواب می داند، ولی نه از روی جبر ویا اینکه اعمال فوق از وجائب خانم باشد، وباید این درک غلط را که گویا، حق شوهر بالای خانم، شستن لباس، تهیه غذا، وجاروب اتاق وحتا شیر دادن طفل است، نه؛ این اعمال را که خانم های مسلمان در قبال خانواده خود انجام می دهند، به نظر جهمور فقهاء(حنفی، شافعی ومالکی) جنبه اخلاقی داشته مستحب وعرف پسندیده شده است، به دلیل اینکه روزی بین فاطمه رضی الله عنها وبین علی رضی الله عنه در مورد خدمت فامیل مناقشه صورت گرفتو بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم شکآیت نمود، رسول الله صلی الله علیه میان ایشان حَکَمَ واقع شد وچنین حُکم نمود. (فَحَکم علی فَاطِمةَ بِالخدمةِ الباطنةِ خدمةِ البیتِ، وحَکم علی علیِّ رضی اللهُ عنه بِالخدمةِ علی الظاهرةِ)[١] ترجمه: بالای فاطمه به خدمت باطن، وبالای علی به خدمت ظاهر داوری وقضاوت نمود، ابن حبیب خدمت باطن را به خمیر کردن، پخت نان وغذا، ترتیب لوازم خانه، آماده کردن آب وجاروب کردن تفسیر کرده است.

وجه استدال: اگر اعمال مذکور بالای خانم ها واجب می بود، پیامبر علیه السلام فاطمه را تهدید می کرد و وی را به اعمال فوق ملزم می گردانید عدم تهدید وی، دلیل مستحب بودن کار های خانه وبه عدم وجوب شستن لباس، تهییه غذا بر شوهر، وشیر

[١]- زاد المعاد، ج،٥ص،١٦٩. این حدیث را ابن قیم جوزی از کتاب ابن فرج القرطبی مالکی در کتاب اقضية رسول الله صلی الله علیه وسلم ص ٧٣. نقل کرده است.

دادن طفل است، اگر خانم هاچنین اعمال ووظایف را انجام ندهند، از دید شریعت وقانون شوهر حق اجبار را ندارد، روزی عمر رضی الله عنه درمورد می گفت: خانم های ما، اولاد ما را شیر می دهند در حالیکه ما انها را دایه نگرفته ایم، خانم های ما، لباس ما را نظیف ساخته ومی شویند در حالیکه انها دوبی ما نیستند، خانم های ما، برای ما غذا تهیه می کنند در حالیکه آنها آشپز های ما نیستند، خانم های ما، اتاق های مارا منظم مرتب وجاروب می کنند در حالیکه آنها خدمه ما نیستند، وقتیکه چنین مفاهیم وارزش ها را شوهر وخانم مد نظر، وهریک به جانب دیگری اراده خدمت بلاعوض را داشته باشد، هیچ گاه نظام زوجیت به انقراض وانحلال، مواجه نمی شود.

مطلب هشتم: حرمت نکاح با کافر ومشرک

الله بزرگ، طبیعت مخلوق خود را، نسبت به خود مخلوق بیشتر می داند، از همین رو تأکید اسلام بر مسلمانان این است که هریک از دختر وپسر با ید متوجه به انتخاب همسر مسلمان مومن باشند، خداوند توانا به صراحت ازنکاح کردن با مشرک وکافر منع کرده است، الله جل جلا له فرموده است:﴿وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾[1]

ترجمه: با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند. قطعاً کنیز با ایمان از زن آزاد مشرک بهتر است، هر چند [زیبایی، مال و موقعیت او] شما را خوش آید. و زنان با ایمان را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانی که ایمان بیاورند. مسلماً برده با ایمان از مرد آزاد مشرک بهتر است، هر چند [جمال، مال و منال او] شما را خوش آید. اینان [که مشرکند، نه تنها مردم، بلکه بی رحمانه زن و فرزند خود را] به سوی آتش می خوانند، و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیاتش را برای مردم بیان می فرماید تا متذکّر شوند.

---

[1]- سوره بقره، آیت، ٢٢١

الله بزرگ در اخیرآیت حکمت منع نکاح رابا مشرک وکافر این گونه توضیح داده است: ﴿ أُولَئِکَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ﴾ترجمه: به یقین که کافر ومشرک مسلمان را به کفر شرک وبلآخره به بدبختی دنیا واخرت امر می کند، اما نکاح با شخص مومن ومتعهد همیشه ممد به خیرو تعاون به خیربوده، طبعا نصیحت وتعاون به اعمال واقوال خوب، موجب سعادت جانبین می شود، اما اینکه اسلام اجازه نکاح را با اهل کتاب داده که فعلا اکثر ایشان کافر ویا مشرک اند مطلق نیست، بلکه مشروط به شرط گرداینده که ذیلا تشریح می شود.

وقتی نکاح مرد مسلمان با زن اهل کتاب جواز دارد، که خانم مسلمان برایش میسر نشود.

برای خانم مسلمان اجازه شوهر کردن با اهل کتاب نیست، صرف مرد مسلمان حق عقد نکاح را با اهل کتاب دارد.

زن اهل کتاب مشهور به عمل فحشا نبوده، وعملا به بت سجده نکند.

نکاح با اهل کتاب وقتی جواز دارد، که فسق وفجورش واضح نباشد. یعنی نکاح مرد مسلمان با خانم اهل کتاب در حالت ضرورت جواز دارد وقتیکه شروط مذکور محقق نشود، نکاح با اهل کتاب نیز جایز نیست. قانون مدنی ماده(۹۲) « ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان با طل است، مرد مسلمان می‌تواند با زن اهل کتاب ازدواج نماید.

حکمت اساسی در عدم جواز نکاح با غیر مسلمان این است، که نکاح با آنها دوام ندارد وادامه زندگی با آنها کاملا دشوار می باشد، به دلیل اینکه هریک از کافر ومشرک اشخاص بالهوس بوده هرگاه نسبت به همسرخود، مقبول تر را مشاهده نمایند با انها تمایل بیشتر نشان داده، بلکه رابطه نامشروع را با ایشان تأمین می کنند. از جانب دیگری با بعضی حالت دشوار زندگی ایشان صبور نیستند وسازگاری نمی کنند، بناء شریعت اسلام، مسلمان را دعوت می دهد که با زن مشرک وکافر وبا مرد مشرک وکافر نکاح نکنند، التبه تجربه هم نشان داده که کافر ومشرک در قدم نخست نکاح نمی کنند اگر نکاح کنند با خانم های خود از جوانی الی اخیر حیات وفا نکرده وادامه نداده اند، بلکه

در قسمتی از زندگی زوجیت، نکاح را ختم با شخصی دیگری رابطه را قائم نموده اند، بناءً یکی از اسباب دوام نظام زوجیت، نکاح با زن مسلمان می باشد.

مطلب نهم: مستحب بودن مدنظر گرفتن کفو در نکاح

کفو در زبان عربی به معنی مانند هم شکل وموازی در حالت مدنی اشخاص وفامیل ها را گفته میشود. فقه اسلامی جهت تداوم مثبت نظام زوجیت کفو بودن را لازم میداند، یعنی با وصفیکه دختر وپسر مومن هستند، اما باید هم کیش، هم سیال، هم مسلک بوده ودر نسب، در سواد، در فقر، غنی حتی در سن هر دو جانب کاملا ویا اکثراً با اندک تفاوت، مساوی وموازی باشند، اسلام چون دین عمیق، دین فطری، دین صلح آرامش ودین سازگاری است میخواهد که زن وشوهر مادام الحیات باهم در زندگی توافق داشته هم نظر، ساز گار، تؤأم با محبت زندگی نمایند، بنابرین اسلام عزیز، جهت بقای نظام زوجیت هرسبب که منجر به انحلال ازدواج شود قبلا، ازآن سبب منع کرده است ونیز پیروان خود را همیشه به نکاح با هم مسلک، هم نسب موازی با خود، دستور داده است، به دلیل اینکه اگر یک جانب در هر بخشی از موضوعات قبلی با جانب دیگری هم کفو نباشد وتفاوت داشته باشد، حتما در آینده داماد وخانم باهم تصادم می کنند جانب فوق، جانب پائین را کنایه گویان تحقیر می نماید وحتی طعن ولعن به همسر خود می گوید، وقتیکه میان زن وشوهر الفاظ زشت تبادل شود سبب انزجار ونفرت مقابل می گردد، همین نفرت موجب مداخلات دیگران وسبب شقاق شده بالاخره منجر به قطع نظام زوجیت طلاق وفسخ می گردد، بنابرین هریک از دختر وپسر جهت تداوم نظام فامیل، قبل از نکاح بکوشند وسعی نمایند، که همسری را برای خود انتخاب کنند که در تمام بخش ها، باهم موازی ومساوی ویا نهآیت نزدیک باشند. البته موضوع موازی بودن در اکثر بخش های زندگی دختر وپسر، در فقه اسلامی تحت عنوان (کفو)بحث طولانی شده که فشرده آن همان مطالبی بود، که به آن اشاره گردید.

مطلب دهم: انتخاب دین دار در ازدواج

یکی از شرائط مهم وبا ارزش در نکاح انتخاب همسرمومن ومتعهد دین دار است، البته این شرط خاص متوجه به پسران نبوده، بلکه حکم شریعت شامل پسر ودختر می باشد، هریک شخص متدین را در نکاح انتخاب کنند. الله جلت عظمته فرموده:﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[1] ترجمه: از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکّر می‌کنند)

به اساس ارشاد همین آیت وسائر نصوص شریعت می بایست که درازدواج شرائط منصوصی وغیر منصوصی عقلی را خصوصا موضوع دیانت را مد نظر گرفت، زیرا تعبیر قران کریم به زوجه شده است زوج به زبان عربی به مطلق جفت که موازی باشند بیشتر اطلاق می شود، ولی اطلاق زیاد آن به آن شوهر وخانم می شود که هر یک مومن وعقیده واحد داشته باشند، در غیرآن برای آنها بیشتر استعمال کلمه امراۀ شده است، الله جل جلاله می فرماید:﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾[2] ترجمه: خداوند بزرگ بیان کرده مثال کسانی را که کافر شده اند. که خانم نوح وخانم لوط (علیهما السلام) در حالیکه تحت قیمویت دومرد صالح قرار داشته اند، پس به حق ایشان خیانت نمودند این دو صالح، ایشان را از عذاب رب العالمین نجات داده نتواست، وبرای ایشان گفته شده که همرای سائر داخل شونده گان به آتش جهنم داخل شوید.

الله تعالی بیان می کند اگر میان زن وشوهر تدین ودیانت تقوا وجود نداشته باشد، نظام زوجیت بیشتربقاء نمی داشته باشد، زیرا خداوند بزرگ در عین آیت شریف، آثار

---

[1]- سوره روم، آیت، ۲۱
[2]- سوره تحریم،آیت، ۱۱

ایمان داری وتقوا را درمیان زن وشوهر تحلیل کرده ومی گوید: تا شما به صورت زوجیت تان سکون داشته باشید سکون عدم حرکت را گفته میشود، یعنی اگر هریک از زوج وزوجه مومن درست وپابند به دستور شریعت باشند در خانواده آرامش حاکم میشود، منظور ازآرامش تنها آرامش داخل منزل نیست که اختلاف وشقاق نباشد، بلکه آرامش خاطروفکر زوجین در تمام حالت زندگی میباشد، زیرا هریک از خانم وشوهر چون مومن درست هستند از خیانت طرف دیگری کاملا آرام ومطمئن ونیز در برابر مصائب وحالات مختلف زندگی صبور می باشند، اساسا اعتماد یک جانب به جانب دیگری از اسباب اساسی بقای نظام زوجیت می گردد، جز اخیر آیت شریف میگوید:

﴿ وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾[1]ترجمه:یعنی زمانیکه به اثر ایمان وتقوا دیانت میان شما آرامش حاکم گردید، متعاقبا اثار دیگری نیز مرتب میشود که این اثر مذکور روح زندگی زوجیت را تشکیل میدهد که آن آثار، عبارت از مودت ورحمت است، کلمه مودت نهآیت درجه محبت را در بخش مادیت گفته میشود، البته دوستی که جنبه معنویت داشته باشد برای آن بیشتر کلمه محبت استعمال شده است.

منطور از مودت ورحمت چیست ؟ مفسرین بزرگوار پیرامون حکمت استعمال این دوکلمه نظریات متعدد دارند.

تعدادی معتقد اند چون در اول آیت روح ونفس، در وسط آیت خانم وشوهر، در اخیر آیت شریف به مناسبت اول آیت، نیز دوکلمه(مودت ورحمت) تذکر داده شده است، یعنی موضوع جفت بودن را در همه چیز مطرح نموده وباید هم مد نظر گرفته شود.

نظر دیگری برآن است که مودت مربوط به آغاز عقد نکاح میشود، زیرا به مجرد نامزد شدن، خداوند بزرگ در قلب های دو نامزد دوستی را می اندازد، بعدا یکی بر دیگری نسبت به والدین، خواهر وبرادر، مهربان ورحیم تر میشوند، به همین دلیل تمام

---

[1]- سوره روم، آیت، ۲۱

تکالیف ومشکلات یک دیگری را، بدون هر نوع تعلل وبه روی کشیدن ومنت، متحمل میشوند.

نظر دیگری هم وجود دارد که حکمت کاربرد مودت ورحمت در بین زندگی زن وشوهردوبُعدی است، یک جهت خانم وجهت دیگری شوهرمی باشد، کلمه مؤدت مربوط به خانم میشود که باید خانم اظهار دوستی محبت را به قول وعمل مقابل شوهرخودداشته باشد، درمقابل، شوهرچون بزرگ فامیل است دربرابر خانم خودکه مؤدت را در قول وعمل اظهار کرده، رحیم ومهربان باشد، البته تقابل مؤدت از جانبی واظهار رحمت مهربانی ازجانب دیگری بیان گر زندگی اسلامی وقرآنی است، در نتیجه چنین زندگی اسلامی هیچ گاه به عداوت وانحلال، مواجه نمی شود، بلکه مداوم وپایدار باقی می ماند.

نظر دیگری این است که مودت در جوانی است ورحمت در کهولت بعد از جوانی، به این معنا وقتیکه زن وشوهر جوان می باشند مؤدت دوستی استمتاع از هم دیگیر بیشتر مطرح می باشد، هنگا میکه زن وشوهر پیر وضعیف شدند، در آن صورت میان ایشان بیشتر رحمت حاکم می شود، روی همین دلیل یکی بر دیگری مریض دار، پرستار، داکتر حتا حیثیت بهترین خدمت گار رابدون منت، بدون امتیاز با حوصله وصبر فراوان متحمل همه سختی های یک دیگر می شوند.

به هرصورت به اصل موضوع بر می گردیم که تدین ودیانت هردو جانب شرط اساسی تداوم نظام زوجیت میباشد، که وجود دین داری زوجین، منتج و منجر به ادامه حیات پاک، در فضائی خوب ومناسب مملوء ازمحبت بوده ونیزمودت ایشان مداوم مثمرخواهد ماند. درحدیث شریف نیز ترغیب به نکاح کردن با اهل دین دستور داده شده است.

«عَن أبی هُرَیْرَة رَضِیَ اللَّهُ عَنْه عَن النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم َ قَالَ « تنْکح الْمَرْأة لأَرْبَع: لمالها، ولحسبها، ولجمالها، ولدینها، فاظفر بِذَات الدَّین تربت یداک»[1]ترجمه: از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: خانم ها به

---

[1]- صحيح بخاري، ج،٢٩ص، ١٣٢. كتاب النكاح: باب الأكفاء في الدين.

اساس چهارچیز نکاح می شوند بخاطر مال، بخاطر نسب، بخاطرحسن وجمال وبه خاطر دیانت آن، خود را به انتخاب دین دار کامیاب بگردان، خاک الود باد دستانت. درروایتی دیگری حکمت انتخاب دین دار را چنین تشریح کرده ومی گوید:

«عَن عبد الله بن عَمْرو قَالَ: قَالَ رَسُول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم: (لَا (تزوَّجوا) النِّسَاء لحُسْنهنَّ ؛ فَعَسَى حُسْنهن أن يُرْديهن، وَلَا تزوجوهن لأموالهن ؛ فَعَسَى أموالهن أن تطغيهن، وَلَكِن تزوجوهن عَلَى الدِّيْن، ولأَمَةٌ (خرساء) سَوْدَاء ذاتُ دِيْن أفضل»[1]. ترجمه: از عبد الله بن عمرو رضی الله عنه روایت است رسول الله صلی الله فرموده است: شما دختران را بخاطر حسن ایشان نکاح نکنید شاید حسن ایشان، انها را هلاک سازد، وبخاطر مال با ایشان ازدواج نکنید، ممکن مال آنها را سرکش سازد، بلکه با خانم ها بخاطر دیانت ایشان ازدواج کنیدبه یقین خانم گنگ وسیاه، ولی صاحب دین نسبت به عدم دین دار بهتر باشد.

حدیث شریف عرف وعادات مردم را پیرامون انتخاب همسر تشریح می کند، که معمولا معیار انتخاب همسر در میان جوانان در هر کشور وحتی در هرفرد، فرق می کند، بعضی بیشتر مقبولی ظاهری را، تعدادی نسب خوب و فامیل مشهور را، تعدادی مال ثروت فامیل وشخص همسر را، وتعدادی معیار انتخاب، اخلاق ودیانت جوان را نصب العین قرار داده، همسر خود را به اساس دین وی انتخاب می کند، طبیعی است اگر همه مواصفات فوق به همسر جمع شود که صاحب نسب خوب، مال وثروت بیشتر، حسن وجمال عالی ودیانت بی نظیرداشته باشد بهتر ونهآیت عالی وخیر می باشد، ووجود همه نعمت ها بهترین فضل خداوند توانا بالای بنده اش می شود، که با چنین دختر وپسری ازدواج کند، اما هرگاه انسان با دوشخص مورد نظر در ازدواج مواجه شود که یکی آن، اهل دین دیگری ان اهل مال وجمال باشد، در آن صورت نظر دین اسلام این است که اهل دین واخلاق را به دلائل زیر، ترجیح وانتخاب کنید، اینکه چرا شریعت اسلام بیشتر دین دار را درانتخاب همسر مورد تأئید قرار می دهد، وبه گونه مداوم ترکیز می نماید

---

[1]- سنن ابن ماجة،شماره حدیث(١٨٥٩)

ومجدانه بر وی اصرار می ورزد، در سطور زیر جهت روشن شدن بعضی حکمت های آن، اشاره خواهیم نمود.

۱- شخصیکه دین را بفهمد وبه آن متعهد باشد، هیچ وقت حق تلفی نمی کند، وقتیکه حق تلفی نشد عدالت تأمین می شود تامین عدالت، خود تضمین کننده بقای نظام زوجیت تؤام با محبت ومؤدت، می باشد.

۲- شوهر وخانمیکه دین داشته باشند، همه حرکات وروش زندگی خود را در مقابل هم دیگر، به روشنی قوانین اسلام عیار می سازند، وقتیکه زوجین زندگی را مطابق شرعیت عیار سازند، هیچ گاه شقاق واختلاف میان ایشان بروز نمی کند، عدم ظهور اختلاف، خود سبب بقای نظام زوجیت می شود.

۳- زن وشوهریکه دین داشته باشند، حقوقی را که شریعت به مقتضای علم وفطرت انسانی، برای هر یک داده است مراعات می کنند، احترام گذاشتن ومراعات کردن حقوق متقابل، محبت را بیشتر می سازد، محبت بیشتر، سبب عمده واساسی بقای نظام زوجیت، می شود.

۴- زن وشوهریکه دین داشته باشند، الله از ایشان راضی می باشد، طبعا هر بنده که الله جلت عظمته را راضی ساخت، الله هم ایشان را مورد رحمت ورأفت خود قرار می دهد، وجود رحمت الهی در فامیل، موجب سعادت جانبین در هر دو جهان می شود، بناءوجود رحمت خداوند در فامیل، موجب بقای نظام زوجیت می گردد.

۵- وقتیکه خانم وشوهر دین داشته باشند به یک دیگر خیانت نمی کنند، عدم خیانت اعتماد را میان ایشان تقویه می کند، هرگاه میان فامیل اعتماد حاکم باشد، محبت افزوده، روابط مستحکم، تشویش ونگرانی درمورد ختم، بروزمشکلات فامیلی بعید و طبعا عدم مشکلات فامیلی محبت وصمیمیت را بیشتر می سازد، وجود صمیمیت ومحبت میان اعضای فامیل سبب بزرگ بقای نظام زوجیت می گردد.

۶- آن خانم وشوهریکه متدین باشند باهم دیگر متعاون وهمکار بوده، همکاری در تمام بخش های مورد نیاز زندگی، یکی از اسباب سعادت نظام زوجیت وبقای ان میباشد.

۷- وقتیکه در فامیل دین حاکم باشد، زن وشوهر در برابر تمام مشکلات زندگی صابر می باشند ؛مشکلات ومصائب آمده را در روشنی دین حل وفصل می کنند ، بناء نه با یک دیگر مناقشه می کنند ونه هم دیگر را ملامت، اما اگر دین حاکم نبود به مجرد بروز اندک ترین مشکلات زندگی، علیه یک دیگر قیام می کنند، گوستاخی صورت می گیرد، طبعا قیام وسؤء ادب در مقابل هم دیگر، یکی از اسباب مهم انقطاع نظام زوجیت می شود.

۸- وقتیکه زن وشوهر متدین باشند، هر مشکل زندگی وسؤء تفاهم را در روشنی شریعت حل وفصل می کنند، طبعا حکم وقانون شریعت همه بخش های زندگی را زیر پوشش داشته وبر آن راه حل دارد، پس مصیبت عاجل زایل می شود، زوال مصیبت ومشکل هر قدر که عاجل باشد به نفع انسان وسبب بقای نظام زوجیت می گردد.

ازهمه مهم تر، اشخاصی که مومن متعهد باشند، می دانند که هیچ انسان از نقص، عیب، سهو واشتباه خالی ومبرآء نیست، زمانیکه از طرف یکی اززن وشوهر کوتاهی، سهو، اشتباه وتقصیری صورت گیرد، جانب مقابل به اساس هدآیت قران کریم وی را می بخشد عقده وکینه نمی گیرد. وموضوع مشتبه را همیشه به رخ مقصر نمی کشد، معذرت را قبول می کند، وقتیکه زن ویا شوهر در مقابل تقصیر وکوتاهی قصدی ویا سهوی همسرش چنین موقف بگیرد وعمل کند، طبیعی است که مشکل باقی نمی ماند، پس زوال مشاجره وسبب آن، موجب بقای زندگی سعادتمند نظام زوجیت می گردد، بنابرین می بایست که همسر متدین را انتخاب کرد در غیر آن انتخاب همسر از غیراهل دین، عواقب خطر ناک داشته وموجب فساد گسترده می شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است:

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم: «اِذَا أَتَاكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَدِينَهُ فَزَوِّجُوهُ، إِلاَّ تَفْعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الأَرْضِ وَفَسَادٌ عَرِيضٌ.» [1] تر جمه:

[1]- صحیح بُخاري، شماره حدیث(۵۱۷۷) -صحیح مسلم، شماره حدیث (۳۵۱۰)

ابی هریرۀ رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است: هنگامیکه اهل دین ودیانت به خواستگاری میایند در حالکیه شما از دیانت واخلاق ایشان رضایت دارید، آنها را به نکاح بدهید، اگر چنین نشود فساد شامل ودامن گیر، واقع می شود. امروز که جوامع اسلامی وخانواده های مسلمانان به صد ها مشکلات زندگی، مانند فسخ، طلاق، مشاجره های فزیکی میان اعضای خانواده، میان زن وشوهر وده ها فساد دیگری دست به یخن هستند، علت عمده واساسیآن، همان چیزی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنرا قبل از قبل۱۴ قرن، سبب مشکلات را توضیح داده، اکنون مسلمانان بنابر عدم مراعات قانون اسلام، همان فساد ومشکلات را در روح وجسم خود لمس وحس می کنند، پس اگر مسلمانان اراده کنند که از همه مشکلات که مانند سایه شب های تاریک بالای روح وروان مردم سایه افگنده نجات یابند، به دستور شریعت یعنی قرآن وحدیث که منبع اصلی دین ما است، مراجعه وعمل نمایند.

مطلب یازدهم: نیت کسب رضایت جانبین در ازدواج

یکی از موضوعات حاد ونهآیت مهم درانتخاب همسر، با در نظر داشت شرائط فوق، حصول رضایت جانبین در انتخاب همسر می باشد، شریعت اسلام همه مومنان را اعم از ذکور وإناث در تمام بخش های زندگی دستور داده واعلام کرده است که اصل دین ما، مبراء از اکراه واجبا ر است، یعنی در هیچ مورد اسلام اکراه نیست، وعمل مُکرَهَ شرعا فاقد اعتبار می باشد، حتی عقد بیع یک سیر آرد به گونه اجبار جواز ندارد، وقتیکه فروش یک عدد تخم به صورت اجبار درشریعت جایز نباشد، عقد نکاح که رابطه حیاتی برای دختر وپسر می باشد، بصورت اولی و واضح جواز نمی داشته باشد، بناء برای هیچ پدر، مادر، برادر وخواهریکه خود را مومن می دانند حق نیست وجواز ندارد که دختر، خواهر، ویا پسری را به گونه اکراه وجبر به عقد نکاح شخصی ببندند، زیرا نکاح اجباری از یک طر ف گناه بوده، از طرفی دیگری حکم شریعت مراعات نگردیده است ازطرف هم به حق

جوان مسلمان عاقل وبالغ ظلم وخیانت صورت گرفته است، بناء چنین عقود در طول تاریخ بقاء نداشته، احیانا سبب فرار از منزل، سبب سوختاندن وقتل نفس و یاحد اقل، سبب مشاجره ونزاع لا ینحل ومداوم بوده که بالآخره موجب فسخ وتفریق می گردد، روی همین دلیل رسول الله صلی الله علیه وسلم در موردعدم جواز عقد اجباری، مشخص هدایت داده است.

عن أبی هُریرة قالَ: قالَ رسول الله صلی الله علیه وسلم « تُسْتَأمَرُ الیَتیمَةُ فی نَفْسِها، فإِنْ صَمَتَتْ فهو إذنها، وإنْ أبَتْ فلا جَوَازَ عَلیها»[1]ترجمه: پیامبر علیه السلام فرموده: از دختر کوچک در مورد عقد نکاح وی امر(مشوره) خواسته شود، اگر در برابر سوال خاموش شد، دلیل بر اجازه دادن است، اما اگر ابا ورزید وانکارنمود، عقد ان جواز ندارد، همچنان روایت شده است. «عن ابنِ عبَّاسٍ؛ أنَّ رسولَ الله صلی الله علیه وسلم قالَ: «الأیِّمُ أحقُّ بنفْسِها مِنْ وَلِیِّها، والبِکْرُ تُستأذنُ فی نَفْسِها، وإِذْنُها صُمَاتُها»[2]ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: خانم بیوه نسبت به فامیل، به نفس خود مستحق تر است. ازدختر خانه در مورد عقد نکاح وی اجازه گرفته شود، اگر خاموشی را اختیار کرد، علامه اجازه دادن وی است. روایت مشابه پیرامون اجازه خواستن ازمسلمان در وقت نامزد شدن، متعدد است که مفهوم همه روایات دستور به اخذ اجازه در وقت عقد نکاح ونامزد شدن وی می باشد، البته دستور به اجازه گرفتن دلیل عدم اجبار به نکاح است، به دلیل اینکه وقتیکه شریعت اجازه گرفتن را مطرح نمود معنا وحکم چنین می شود، که بدون اجازه انجام عمل نکاح ناجایز وغیر اسلامی می باشد، طوریکه شریعت اسلام اجازه دخول را در منزل شخصی، منوط به اجازه دادن صاحب خانه ساخته است، هر شخصیکه بدون اجازه صاحب منزل، وارد منزل وی گردد، شرعا وقانونا مقصر شناخته می شود ودقیقا یک نوع جرم را مرتکب شده است، باید مورد پیگرد قانون قرار گیرد.همچنان اگر والدین محترم بالای دختر ویا

---

[1]- سنن الترمذي،ج، ٣ ص، ٤١٧
[2]- صحيح مسلم ، ج، ٢ ص، ١٠٣٧

پسرش ظلم می کند بدون اجازه ایشان، آنها را نامزد می سازند ویا بر خلاف دستور شریعت اذن اجازه اولاد خود را در مورد سر نوشت آینده اش نمی گیرد، ویا اینکه مخالف نظر وامر ایشان، آنها را نامزد می سازد جنآیت بزرگ را مرتکب شده اگر در آینده هر مشکلی رخ دهد، ویا ایجاد شود، مسؤلیت اول آنرا شرعا، عقلا وقانونا اجبار کننده یعنی والدین دارد.

ولی باید توجه داشت که در مورد اجازه گرفتن، تنها دو جوان مطرح بحث نیست، بلکه از والدین هر دوطرف نیز اجازه گر فته شود،زیرا بدون اجازه والدین نکاح کردن وخود را به نکاح دادن خصوصا دختران، نهآیت خطرناک می باشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم دختر ویا خانمیکه خود را بدون در نظر داشت رضآیت ووجود والدین به نکاح می دهد تهدید کرده وچنین فرموده است. «عن عَائِشةَأَنَّ رسولَ الله صلی الله علیه وسلم قالَ: « أَيُّما امرأةٍ نَكَحَتْ نَفْسَها بغيرِ إذنِ وَليِّها، فنِكَاحُها بَاطِلٌ، فنِكَاحُها بَاطِلٌ، فنِكَاحُهَا بَاطِل، »[1] ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: هر خانمی که نفس خود را بدون اجازه والدین به نکاح دهد، نکاح آن باطل است، باطل است، باطل است در روایتی دیگری نقل شده. «عن أبی هُريرة رضی الله عنه قال: قالَ رسولُ الله صلی الله علیه وسلم «لا تُزَوِّجُ المرأةُ المرأةَ، ولا تُزَوِّجُ المرأةُ نفسَها؛ فإنَّ الزَّانيةَ هی الّتی تُزَوِّجُ نفسَها»[2] ترجمه: پیامبر علیه السلام فرموده است: به نکاح ندهد زنان، زنان را وبه نکاح ندهد خانم نفس خود را، به یقین زنا کار است خانمی که نفس خود را به نکاح دهد، همچنان روایت شده است. «عن جابر بنِ عبد الله، عن النبیِّ صلی الله علیه وسلم قال:« أَيُّما عَبْدٍ تَزَوَّجَ بغيرِ إذْنِ سَيِّدهِ، فهُو عَاهِرٌ»[3] ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: هر جوانیکه بدون اجازه سیدوفامیل، خود سرانه نکاح کند، به یقین آن جوان عاهر یعنی فاجر بدکار است. لفظ عبد در زبان عربی متوجه به برده می شود، ولی در شریعت به مطلق بنده خدا ویک مرد اطلاقش درست است. چون نکاح بیشتر بین احرار وآزاده گان

---

[1]- سنن الدارقطنی،ج، ٣ ص، ٢٢١. وقال ابن حجر: إسناده حسن. مسند احمد، شماره حدیث،(٢٤٣٧٢)
[2]- سنن ابن ماجة، شماره حدیث (١٨٨٢) - سنن الدارقطني ،ج، ٣ص،(٢٢٧) بسند صحیح
[3]- سنن أبو داود، شماره حدیث(٢٠٧٨)-سنن الترمذي، (١١١١) قال: حَدِيثٌ حَسَنٌ

می باشد، لفظ عبد را در حدیث استعمال کرده، اما منظور از حدیث ترکیز به رضآیت فامیل ووالدین در عقد نکاح فرزندان می باشد، یعنی طوریکه برای والدین گرامی دستور شریعت است که در انتخاب همسر برای فرزندانش از فشار اجتنباب کنند، شریعت اسلام برای فرزندان نیزدستور داده است که در انتخاب همسر باید رضآیت والدین خود را نیزمدنظر داشته ورعآیت نمایند واز ازدواج های خود سرانه بدون رضآیت والدین اجتناب کنند در غیر آن چنین ازدواج ها باقی نبوده، بلکه مقطعی وکوتاه مدت خواهد بود. حکمت در کسب وحصول رضآیت والدین این خواهد بود، شخصیکه بدون رضایت والدین ازدواج میکند همرایش غضب خداوند است. زیرا پیامبر علیه السلام فرموده است: رضای خداوند مربوط به رضای والدین است یعنی اگر والدین از اولاد خفه باشد، الله از آن بنده اش نیزخفه می باشد، وقتیکه الله جلا جلاله غضب باشد، زندگی هم سود مند نبوده حتماً مقطعی ومؤقت وزود زوال می باشد. از جانب دیگری زندگی انسانی توآم با مشکلات است حل مشکلات به تنهای بدون وجود وهمکاری والدین نهآیت مایوسانه وسخت می باشد، بناء در انتخاب همسر رضآیت والدین تا حد امکان اخذ وایشان قناعت داده شوند؛ التبه مردود بودن ازدواج ها ی سر سرک وکوچه بدون مشوره والدین، دور از عرف وعادات پسندیده مردم هوشمند می باشد وقتیکه خواسته باشیم متاع وجنس بهتر واصیل را خریداری کنیم، حتما به قصد بدست آوردن آن، وارد فروشگاه های بزرگ معتبر می شویم وهیچ گاه از سر سرک وسرکوچه، جنس اصل را توقع نداریم وحاضر به خرید آن نمی شویم، پس باید بخاطر سعادت دنیای واخرت خود جنس اصل را از خانواده های اصیل بدست آورد ولوکه در مسیر راه مشقت ومشکلات متصوروموجود و جنس هم قیمتی باشد.

مطلب دوازدهم: قایل شدن خانم به قوامت مرد

یکی از اسباب مهم دوام وبقای نظام زوجیت اعتراف کردن خانم به قوامت مرد است. قَوام به معنی استحکام وثبات، آمریت، بزرگی وریاست، شخصی مدبر، عادل، همیشه قایم وایستاده، وبه معنی مسؤل نیز استعمال گردیده است.

الله جل جلاله مرد را بخاطری بزرگ فامیل انتخاب نموده است، که از یک طرف مصارف قبل از عروسی ومصارف مهر وبعد از آن نیزمستقیم متوجه به شوهر می باشد، از سوی دیگری شوهر توان رهبری واداره فامیل را نیز دارد. به همین دلیل خداوند نمی خواهد که فامیل را که اساس قِوام وعظمت جامعه انسانی را تشکیل می دهد، بدون مسول قرار دهد. این ویژه گی شوهرو مرد را، خانم ها هم می پذیرند ومعترف اندکه تمام اولاد ها نسبت به مادر، از پدر هراس زیاد دارند واز پدر اطاعت بیشتر می داشته باشند. چون مادران عموما رحیم، مهربان ولطف بی پاین دارند این خصوصیات ومهر مادری، سبب شده است که اولاد راتأدیب توآم با تهدید بیشتر نکنند. بناءًعدم تهدیدوفشارمادر، سبب می شود که تعدادی اطفال از همین نقطه سوی استفاده کرده منحرف شده واز مادران اطاعت خوب نکنند. وقتیکه خوف وهراس درنفس شخص وجود نداشت اطاعت هم نمی کند وقتیکه اطاعت نشد، اعمال واقوال وی از کنترول خارج می شود. به این اساس یکی از اسباب تقویت بخشیدن نظام زوجیت تفویض صلاحت کنترول به اهلش، یعنی به شوهر می باشد. اگر خانم معتقد به این اصل نباشد حتما مشکلات بار می آید. طبیعی است که مشکلات، سبب بروزمشکلات دیگری بلآخره منجر به قطع روابط زوجیت گردیده وبه طلاق می انجامد. الله جل جلاله به گونه صریح پیرامون برتری وبه مسؤل بودن مرد خصوصا درنظام زوجیت دستور داده است وتاکید می کند.

(الرِّجالُ قوَّامونَ على النِّساءِبما فضَّل اللهُ بَعضَهُم على بعضٍ) ترجمه: مرد ها بالای زنان سرپرست اند به سبب اینکه خداوند بعضی را بالای بعضی برتری داده است. آیت شریف موضوع را کاملا بیان نموده که در فامیل کی سرپرست وکی ها آمر ومسول باشند، انگیزه آنرا نیز بیان داشته که این امر دستور خداوند است که بعضی را به بعضی برتری میدهد.وبخاطریکه الله مردان را از جهت توان جسمی ،تحمل مشکلات وقدرت روحی وفکری بر زنان بر تری داده است.

مطلب سیزدهم: احترا م متقابل میان زن وشوهر

احترام متقابل از اصول مهم اسلامی در زندگی خانوادگی بوده، که بدون رعآیت اصول احترام متقابل، زندگی زوجین مفهومی نمی داشته باشد. بناء زن وشوهر بدانند که هریک انسان باشرف باعزت صاحب کرامت انسانی بوده، وهیچ یک جهت مزدوری وغلامی همسری را قبول نکرده اند، بلکه هریک منحیث شخص تکمیل کننده یک دیگر، منحیث صاحب حقوق متعدد جهت ادامه زندگی باهم توافق وعقد کرده اند. شوهر احترام بیشتر به خانم وخانواده خانم، وخانم احترام بیشتر به شوهر وبه خانواده شوهر داشته باشد. هرقدر احترام متقابل بین همسران رنگین تر باشد به همان اندازه زندگی ایشان سعادتمند می باشد. مهتر از همه برای هریک اسلام دستور داده است که نسبت به خانواده خود به خانواده جانب مقابل احترام زیاد داشته باشد، بلکه معقول وسازوارتر خواهد بود که زن وشوهر خانواده ها را تقسیم نکنند وهردو فامیل را یک فامیل تلقی کرده به هریک فامیل ها احترام مساوی نمایند واین اصطلاح را لغو کنند، که آن فامیل تو است واین فامیل من. بلکه هریک سعی نمایند که زندگی خود را بر مبنی حدیث شریف که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است ، عیار سازند

(عَن ابن عباس رضی الله عنه قَال قَال رسول الله صل الله علیه وسلم مَن لَم یَرحَم صَغِیرنا ولم یُؤِقرکبیرَنا فلیسَ مِنِّی)[1] ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبرعلیه السلام روایت نموده که فرموده است: کسی که به خوردان ما رحم نکند وبه بزرگان احترام، از من نیست منظور از صغیر، شخصیکه از نظر سن، رتبه ویا علم کوچک باشد، وکبیر به کسی گفته می شود که از نظر سن، علم، رتبه وغیره نسبت به دیگری بزرگ باشد. در تمام صورت ها صغیر مستحق شفقت وعاطفه، بزرگان واجب الاحترام می باشد. اما منظور ازحدیث (لیس منی) از من نیست یعنی شخصی که به بزرگان احترام نداشته وبه صغیر ها شفقت، از سنت وروش پیامبر علیه السلام نیست، سنت

[1] - رواه ترمذی، شماره حدیث (۱۹۲۱) ترمذی گفته است که حدیث صحیح است.

وروش پیامبر علیه السلام در حیاتش این بوده، که همه بزرگان را احترام واکرام می نمود وهمه خور دان را مورد شفقت قرار می داد، پس زن وشوهر منحیث شریک زندگی یکی بر دیگری احترام وشفقت داشته باشند. اگر همین سنت را هریک از زوجین در زندگی فامیلی خود رعآیت نمایند، هرگزدر زندگی به مشکلات مواجه نخواهند شدند.

مطلب چهاردهم: قناعت داشتن زوجین در حالات زندگی

یکی از اسباب مهم در بقای نظام زوجیت، موضوع قناعت زوجین خصوصا خانم ها می باشد خانم منحیث زن مسلمان به وصیت پیامبر علیه السلام گوش دهد که فرموده است:

(شما همیشه به شخصی نظر کنید که درامکانات زندگی نسبت به شما پائین هستند)

«عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم انْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلاَ تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لاَ تَزْدَرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ. »[1]

ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده که فرموده است: نگاه کنید به سوی کسانی که نسبت به شما پایین هستند. نگاه نکنید به سوی کسانی که نسبت به شما بالای هستند، زیرا نگاه کردن به سوی مردم ادنی، سزاوار تر است بر اینکه شما نعمت داده شده خداوند را تحقیر نکنید. همچنان باید زن وشوهرباید ملتزم به عقیده اسلامی باشند که آنچه که برای شما در این دنیا می رسد تصادفی واتفاقی نبوده، بلکه به اساس تقسیم وتقدیر الله تعالی رسیده است، وقتیکه به زندگی موجود طبق عقیده اسلامی راضی وهریک قناعت داشته باشند، به یقین که موجب بقاء نظام زوجیت ونیزسبب ازبین رفتن بسیاری مشکلات خانوادگی می گردد که سبب عمده آن، همانا عدم قناعت بعضی خانم ها ویا بعضی شوهران می باشد.

---

[1] - صحیح مسلم، ج، ٨ص، ٢١٣- سنن ابن ماجه، شماره حدیث (٤١٤٢)

مطلب پانزدهم: تسلیم بودن به تقدیرات الهی

زن وشوهر مسلمان قبل ازهمه ایمان قوی به تقدیر داشته باشند به این معنی که انسان در زندگی خانوادگی خود به چالش ها، مشکلات، مصائب متعدد مواجه می شوند که احیانا در ظاهر، خانم مقصر شناخته شده وسبب بروز مصیبت شده ویا عکس آن شوهر ویا یکی از اعضای فامیل سبب ایجاد مصیبت گردیده است. در این مقطع زمان، مداخلات وشیطنت شیاطین انسی وجنی نیز درمیان بیشتر می شود، بناء زن ومرد در همین مقطع حساس زندگی منحیث مسلمان متوجه به احکام دین شوند که دین در مورد وقوع مصیبت چه نوع موقف دارد؛ موقف دین این است که هرگاه هر نوع مصیبتی برای شما نازل شد باید بگوئید: که تقدیر الهی بود واقع شد. (قدَّر اللهُ ما شاء فَعلَ)یعنی الله مقدر واندازه کرده بود، وآنچکه خواسته بود انجام داد. اما بیاد داشته باشیم که بحث تقدیر را بعد از وقوع حادثه تکراروعملی نمود نه قبل آن، به دلیل اینکه از قبل وقوع حادثه سنت است که تلاش به انجام عمل خیر ونجات از مصیبت وتکلیف صورت گیرد. ومنتظر وقوع تقدیر نباید باشد. همچنان ولاحول ولا قوۀ الاباالله را جهت زدودن مداخله ووسوسه شیطان ها بیشتردرجریان عمل تکرار کنند ودر وقت قهر وغضب تصمیم نیگرند، زیرا تصمیم گرفتن وعمل در وقت شدت قهر، تصمیم شیطانی می باشد در نتیجه همیشه تصمیم در وقت غضب، عاقبت ناگوار وندامت دارد، بناء تسلیم بودن به مقدرات اللهی، یکی از اسباب بقای نظام زوجیت می باشد.

مطلب شانزدهم: حفظ اسرار درخانواده

اسرار جمع سر است به معنی چیزی پوشیده را گفته میشود. منظور از سر بعضی راز های زن وشوهر ویا رازهای خانواده میباشد که نمی خواهند از این جریان اشخاص غیر اطلاع یابند. هرگاه این راز افشا شود، سبب بروز بعضی نزاکت ها، حتا سبب خستگی وناراحتی یک جانب می گردد. بناء زن وشوهر جهت ادامه زندگی خوب اسرار خانواده را به هیچ شخص افشا نکرده و کاستی ها تقصیرات وعیب یک دیکر را به غیر خانواده

حکآیت نکنند. کوشش کنند که اسرار خانواده حفظ باشد، زیرا افشای اسرار خانواده از یک طرف مخالف با دین بوده گناه است واز طرف دیگری، دیگران مداخله های ناجائزمی کنند،که این عمل کرد جانب مقابل را احساساتی می سازد، طبعا تحریک احساسات همیشه عواقب خطرناک داشته که ندامت بعد ازآن سود واثری نمی داشته باشد. تجربه نشان داده است که حفظ اسرار خانواده، سبب بقای نظام زوجیت وافشای آن، سبب طلاق وقطع شدن نظام خانواده شده است. حتی بعضی روایت ها را مفسرین نقل کرده اندکه ابراهیم علیه السلام بعد ازمدت ها به عنوان خبر گیری از اسماعیل علیه السلام در مکه آمد که اسماعیل علیه السلام عروسی نموده ودر خانه اش حضور نداشت، ابراهیم علیه السلام از خانم اسماعیل علیه السلام جویای احوال زندگی شد، خانم اسماعیل علیه السلام از حالت زندگی نزد ابراهیم علیه السلام شکایت نمود، ابراهیم علیه السلام برای عروس گفت: برای اسماعیل سلام بگوئید بعد برایش بگوئید که زیردروازه (ته دری) خود را تبدیل نماید. اسماعیل علیه السلام در منزل برگشت جریان را خانمش برای وی حکآیت نمود وآخرین دستور ابراهیم علیه السلام را نیز برای اسماعیل علیه السلام بازگو نمود. اسماعیل علیه السلام مطلب را گرفت وبرای خانمش گفت: همان زیردروازه شما هستید، شما طلاق هستید. انگیزه طلاق خانم تنها افشای اسرار خانواده وشکآیت از زندگی بود، که ابراهیم علیه السلام برای پسرش دستورطلاق را به گونه کنایه داد، پسرهم مطابق به دستور پدر برای خانمش، طلاق داد.

مطلب هفدهم: فکر تعاون در زندگی میان زن وشوهر

یکی ازموارد حساس در زندگی زنان شوهری، روحیه تعاون وهمگاری است. شریعت اسلام بگونه مطلق وعام تعاون همدردی وکمک را در چوکات شریعت، به سائر مومنان حتا با تمام جوامع بشری خصوصا در خانواده دستور داده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم با وصف که بهترین عالم بود، چندین خانم داشت، ولی در بخش های مختلف زندگی امورخانوادگی، با خانم های خود همکاری می نمود.

(عَنْ عُرْوَةَ قَالَ: سَالَ رَجُلٌ عَائِشَةَ « هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَعْمَلُ فِي بَيْتِهِ ؟ قَالَتْ: نَعَمْ. كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَخْصِفُ نَعْلَهُ، وَيخِيطُ ثَوْبَهُ، وًيعْمَلُ فِي بَيْتِهِ كَمَا يَعْمَلُ احَدُكُمْ فِي بَيْتِهِ». ١ ترجمه: عروه رضی الله عنه روايت می کند که مردی از عائشه رضی الله عنها سؤال نمود که آيا رسول الله صلی الله عليه وسلم در خانه خود کار می کرد؟ عائشۀ رضی الله عنها گفت: بلیٰ! پيامبر عليه السلام مانند شما کار ميکنيد کار می کرد، بوت های خودرا محکم می ساخت، لباس خود را می دوخت. عروه ابن زبير رضی الله خواهر زاده عايشه رضی الله عنها می باشد که از حالت خاله وخانه وی بهتر می داند.

«عَنِ الاسْوَدِ قال: سَالْتُ عَائِشَةَ:« مَاكَانَ النَّبِيُّ، صلى الله عليه وسلم، يَصْنَعُ فِي بَيْتِهِ ؟ قَالَتْ:كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ اهْلِهِ، تَعْنِي خِدْمَةَ اهْلِه، فَاذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ خَرَجَ الَى الصَّلَاةِ»٢ ترجمه: اسود رضی الله عنه می گويد: از عائشۀ رضی الله عنها سؤال نمودم که پيامبر عليه السلام در خانه چه کاری می کرد؟ عائشۀ رضی الله عنه گفت: پيامبر عليه السلام در خدمت اهل منزل وخانه خود می بود. هنگاميکه وقت نماز می شد، به ادای نماز خارج می گرديد.

عن عائشة «أرسل إلينا آل أبی بكر بقائمة شاة ليلاً فأمسكت وقطع رسول الله أو قالت فأمسک رسول الله وقطعت »٣ترجمه: عائشۀ رضی الله عنها می گويد: خانواده ابو بکر رضی الله عنه شب برای ما مقداری گوشت را روان کردند. من گوشت را محکم گرفتم پيامبر عليه السلام قطع می کرد ويا اينکه گفت: رسول الله صلی الله عليه وسلم گوشت را محکم گرفت، من قطع کردم.

عن عمرة «قيل لعائشة رضی الله عنها ماذا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعمل فی بيته قالت كان بشرا من البشر يفلی ثوبه ويحلب شاته»۴

---

[1]- مسند أحمد، ج، ٦ ص، ١٠٦ -مرقات شرح مشكات، ج، ١٦ص، ٤٨٨. قال ورجاله رجال الصحيح

[2]- مسند أحمد، ج، ٦ ص،٤٩.

[3]- سننالتِّرمِذي،شماره حديث (٢٤٨٩)-مسند أحمد،ج، ٢ ص، ٣٥٥

[4]- صحيح البخاري في الأدب المفرد، ج، ١ ص، ١٩١

ترجمه:**عمرة** رضی الله عنه می گوید: برای عائشۀ رضی الله عنها گفته شد؛ که پیامبر علیه السلام در خانه چه کار می کرد؟ عائشۀ رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم ازجمله بشر بود لباس خود را نظیف می کرد وگوسفند را می دوشید.

مجموع احادیث صراحت دارد، که رسول الله صلی الله علیه وسلم در امور خانه هم بی تفاوت نبود تا حد امکان ودر اوقات فرصت با خانم هایش همکاری می نمود. وقتیکه پیامبر علیه السلام باوصف عظمت وبزرگی که داشت، با خانم خود همکاری می کرد، همکاری وی برای امتش، درس والگو وپیروی اش در تمام بخش های زندگی سنت می باشد. بناء برای تمام مرد ها جهت سنت بودن وتداوم وبقای نظام زوجیت، هدآیت است که به حد توان همرای خانم وفامیلش اقتدا به رهبر محبوبش کرده همکاری نمایند، وعرف ناجائز را که اگر شوهر ظرف ولباس بشوید، ویا اتاق را جاروب کند می گویند: که این مرد (زنچو) است، نقض کرده سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم راکه تعاون بافامیل است، در عوض عرف ناجایز، نهادینه کند.

مطلب هژ دهم: سکوت کردن یک جانب، در وقت غضب جانب دیگری

یکی از اسباب مهم بقاء نظام زوجیت، سکوت یکی از زوجین در وقت غضب وقهر بودن دیگری می باشد. هرگاه شوهر در ک نمود که خانم وی احساساتی شده وقهر کرده است، شوهر در ان حالت نباید هم احساسات نشان دهد وقهر نماید. هم چنان اگرخانم احساس نمود، که شوهر غضب نموده وقهر شده است، نباید خانم در حالت قهر شدن شوهر، سخن بزندباید سکوت را کاملا اختیار نماید، بلکه بهتر است که محل ومکان را ترک نماید. به دلیل اینکه دو غضب وخشم که یکجا شود، عواقب نهآیت خطر ناک دارد. وتجربه نشان داده شده است که اکثر وقوع طلاق بین زن وشوهر در همین حالت یکجا شدن دو غضب، صورت می گیرد.

مطلب نزدهم: استحباب ترجیح دادن به خواسته های جانب مقابل

یکی از وسائل واسباب مهم بقای نظام زوجیت، توجه به خواسته های شوهر وزن است. شوهر کوشش کند که خواسته ومطالبات مشروع خانم را درک نموده متعاقبا به

تحقق آن به حد توان اقدام نماید. همچنان خانم دقت نماید که شوهر وی، به چه چیز ها علاقه داشته وخواسته های مشروع آن در زندگی چیست! بعد از توجه ودرک ولوکه خواسته ی شوهر مطابق به ذوق خانم نباشد، باآن هم خانم سعی کند که خواسته های شوهر را در تمام امورات زندگی تعمیل ونسبت به خواسته خود ترجیح وبرآورده سازد. زیرا برآورده ساختن خواسته جانب مقابل، سبب اعتماد بیشتر و موجب محبت بیشتر می شود. طبعا اعتماد ومحبت بیشتر، از اسباب عمده واساسی بقای نظام زوجیت می شود.

مطلب بیستم: راستی در گفتار وکردار و وفا به عهد

یکی از اسباب عمده دیگری به تداوم وبقای نظام زوجیت این است، که زوجین به یک دیگر همیشه راست بگویند وراست عمل نمایند راست کاری همیشه بهتر واصل دین است، ولی در نظام زوجیت مهمتر وحساس ترنسبت به همه چیز می باشد به دلیل اینکه کذب وخیانت بعد از گذشت زمان افشا می شود. هرگاه کذب یکی از زوجین برای دیگری هویدا وروش گردد، اعتماد سقوط کرده محبت ودوستی از قلب دیگری رخت می بندد. رخت بستن دوستی از قلب شوهرویاخانم، سبب مشاجره ها وانقطاع زندگی میان زن وشوهر می شود که در نیتجه، منجر به تفریق وفسخ می گردد. بناء از کذب هرنوع خیانت در امور خانوادگی، جدا اجتناب کنند.

مطلب بیست ویکم: استحباب ترویج سلام میان خانواده

سلام که نام الله جل جلاله است، معنای سلامتی وامن را در تمام شؤن وبخش های زندگی انسامی می دهد. سلام در حقیقت پیام رحمت، پیام صلح آشتی، پیام هم پذیری، پیام مؤدت دوستی، پیام عطف توجه و اعلان موافقه بین افراد سلام دهنده بدور از تنفر وانزجار می باشد. از همین جهت است که الله جلت عظمته برای انبیاء شخصا سلام داده است ﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ سلام بر نوح در میان جهانیان. ﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ سلام بر ابراهیم ﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ﴾ سلام بر موسی و هارون. [1]همچنان

[1]- سوره صافات، آیت، ۱۲۰

روایات ذکر شده که خداوند بزرگ برای خدیجه الکبری برای عائشهٔ رضی الله عنهما وبرای آسیه خانم فرعون توسط جبرئل علیه السلام. سلام روان کرده است. سلام دادن میان همه انبیاء واولیاء وبنده های صالح در طول تاریخ واطوار متداول، مروج بوده ونیز فرهنگ اصیل اسلام وشریعت می باشد. در جریان نماز، در ختم نماز و در اذکار مسنون بعد از نماز فرض، تکرار سلام سنت وواجب می باشد. یعنی در التحیات، خواندن السلام علینا، و السلام علیکم ورحمهٔ الله در ختم نماز، خواندن اللهم انت السلام ومنک السلام، سنت پیامبر بزرگوار است. سلام دادن میان همه مسلمانان که باهم معرفت داشته باشند ویا خیر؛ سنت مؤکد بوده ،که باید هریک به دیگری، خصوصا فامیل ها بالاخص زوجین میان هم دیگر، به اساس هدآیت وارشادات قرآن وحدیث، سلام عرض کنند وسلام دادن را میان خود ترویج دهند. اما سوال در این جا است، که حکمت از ترویج سلام میان فامیل ها ، جوامع اسلامی چیست ؟ روایاتی از حدیث به این سؤال پاسخ می دهد.

انَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ« دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الأُمَمِ قَبْلَكُمْ: الْحَسَدُ وَالْبَغْضَاءُ، هِيَ الْحَالِقَةُ، لا أَقُولُ تَحْلِقُ الشَّعَرَ، وَلَكِنْ تَحْلِقُ الدِّينَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لاَ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلاَ تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلاَ أُنَبِّئُكُمْ بِمَا يُثْبِتُ ذَاكُمْ لَكُمْ ؟ أَفْشُوا السَّلام بَيْنَكُمْ»[1]ترجمه:پیامبر علیه السلام فرموده است: برای شما عادت امت های قبلی رسیده، که آن عبارت از حسد بغض دشمنی است. در حالکیه این عادات حلق کننده است (تراش کننده). نمی گویم که موها را حلق ومی تراشد، بلکه دین را حلق می کند. قسم به ذات که نفس من به دست بلا کیف او است، به جنت داخل نمی شوید، تا زمانیکه باهم محبت نکنید، آیا من شما را خبر ندهم به چیزیکه شمارا باهم محبوب می سازد، در میان تان سلام را شایع ورایج سازید.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لاَ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلاَ تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوَلاَ أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ

[1]- مسند أحمد، ج، ١ص، ١٦٧ شماره حديث (١٤٣٠)

تَحَابَبْتُمْ ؟ أَفْشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ»١ترجمه: از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: قسم به ذات که نفسم به دست بلاکیف او است، داخل جنت نمی شوید تا که ایمان نیاورید، وایمان نمی آورید تا اینکه با هم محبوب نباشید، آیا من شما را خبر ندهم به کاریکه، اگر شما انجام دهید با هم محبوب می شوید، سلام را میان تان ترویج دهید.

عمران بن حصین أن رجلاً دخل علی النبی فقال« السلام علیکم. فقال النبی: عشرٌ، ثم جاء آخر فقال: السلام علیکم ورحمۀ الله. فقال رسول الله (عشرون، ثم جاء آخر فقال: السلام علیکم ورحمۀ الله وبرکاته. فقال رسول الله: ثلاثون ثم جاء آخر فقال: السلام علیکم ورحمۀ الله وبرکاته ومغفرته. فقال النبی (أربعون ثم قال: هکذا تکون الفضائل»٢ ترجمه: عمران ابن حصین رضی الله عنه می گوید: مردی بحضور پیامبر علیه السلام آمد وگفت: السلام علیکم؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ده (١٠) شخصی دیگری داخل شد وگفت: السلام علیکم ورحمۀ الله. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: بیست٢٠. شخصی دیگری داخل شد وگفت: السلام علیکم ورحمۀ الله وبرکاته. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: سی، ٣٠. مردی دیگری داخل شد وگفت: السلام علیکم ورحمۀ الله وبرکاته ومغفرته. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: چهل ۴٠. سپس فرمود: چنین است فضیلت ها. یعنی سلام از چهار کلمه تشکیل شده است (سلام، رحمت، برکت ومغفرت) کلمه علیکم معنی مخاطب قرار دادن است ولفظ الله صاحب ودهنده ثواب، پس زیاد کردن یک کلمه درجملات سلام، ده ثواب برای سلام دهنده افزوده می شود. یعنی السلام علیکم ده ثواب، السلام علیکم ورحمۀ الله، بیست ثواب، السلام علیکم ورحمۀ الله وبرکاته سی ثواب، اگر کسی چنین سلام دهد (السلام علیکم ورحمۀ الله وبرکاته ومغفرته) سلام را مکمل ساخته مستحق تمام اجر ثواب سلام می شود. مهم این است

---

[1]- مسند أحمد، ج، ٢ص، ٣٩١ شماره حدیث (٩٠٧٣)
[2]- سنن ابوداود، شماره حدیث (۵١٩۵) ـــترمذی،شماره حدیث (٢۶٨٩)

که سلام تاثیر نهآیت سودمند به ازدیاد محبت وصمیمت میان خانم وشوهر می داشته باشد.

قال النبی صلی الله علیه وسلم«أفشوا السلام کی تَعلُوا »[1]ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: سلام دادن را ترویج دهید که عالی وبلند مرتبه شوید، یعنی سلام سبب محبت می شود محبت، سبب اتحاد، اتفاق وهمبستگی، وحدت انسان، سبب کامیابی وغلبه بالای دشمن می گردد.

عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم« اَفشُوا السَّلاَمَ تَسْلَمُوا»[2] ترجمه: پیامبر علیه السلام فرموده است: سلام دهید وسلام را نشر کنید که سالم نگه داشته شوید، وقتیکه سلام میان مسلمانان ترویج گردید، سبب محبت می شود، محبت موجب زدودن عداوت، دشمنی وحسادت می گردد، عدم دشمنی، خود نشانه عالی از سلامت فرد، سلامت عقیده، سلامت خانواده وبالاخره سلامت جامعه بشری، می گردد.

«إنما نغدو من أجل السلام نسلم على من لقينا فإنه صلی الله علیه وسلم قال افشُوا السَّلامَ فَإِنَّه لِلّهِ رِضی»[3] ترجمه: بعضی از اصحاب می گویند: ما در شهر کدام کار ومسؤلیت دیگری نداشتیم، مگر اینکه بخاطر سلام دادن به دیگران وارد شهر می شدیم، بخاطریکه به سلام دادن رضآیت خالق ما، کسب می شود.

عن ابی موسی رضی الله عنه قال النبِّیُ صلی الله علیه وسلم « أفشُوا السلامَ بینکم تَحَابُّوا»[4] تر جمه: ابی موسی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: سلام دادن را بین خود ترویج دهید تا بین تان محبت پیدا شود و باهم دوست شوید.

خلاصه بحث:

---

[1]- ترغیب ترهیب، ج،۳ص،۲۸۸۶. -وهیثمی در مجمع الزواید گفته است که اسناد حدیث جید است. ج،۸ص،۳۰.

[2]- صحیح بخاری في الأدب المفرد، شماره حدیث (٤٧٧) - مسند أحمد،ج، ٤ص، ٢٨٦ ، شماره حدیث (١٨٧٢٩)

[3]- رواه طبرانی فی الاوسط ، شماره حدیث(۶۶۱۱) هیثمی می گوید: در اسناد حدیث سالم ابن عبد الاعلی است احادیث وی از مناکیر می باشد.

[4]- رواه الحاکم، ج،۴ص، ۱۸۵ ، شماره حدیث(۷۳۱۰). وقال صحیح

در مجموع روایات، پیامبر علیه السلام پیرامون بعضی مقاصد واهداف سلام دادن صحبت، و بعضی حکمت ها ی مذکور را بر جسته ساخته است که آنها عبارت است.

(تعلوا، تسلموا، تحابوا، فانه لله رضا)۱ -سلام را رایج سازید که عظمته پیدا کرده وپیروز باشید. ۲- سلام را نشر کنید که در سلام، سلامتی شما نهفته است۳- سلام دهید میان شما محبت ایجاد میگردد. ۲- سلام بدهید که در سلام دادن رضای خداوند بزرگ است. مفاهیم هر یک اصطلاح را دانشمندان اسلامی خصوصا محدثین چنین تشریح کرده اند.

تَعلُوا: تعلوا فعل مضارع از ماده علو به معنی بلندی، بزرگی ومقام استعمال می شود، معنای حدیث چنین است که شما سلام بدهید که درنزد الله جل جلاله، فامیل وجامعه، بزرگی ومقام جایگاه بر خود پیدا کنید. زیرا سلام صفتی از صفات حق تعالی است، که در حقیقت سلام دادن ارتباط عمیق را با الله تعالی تحکیم بخشیدن است. وقتیکه مسلمان در خانواده سلام دادن را میان همه اعضای فامیل خصوصا بین زن وشوهر ترویج داد، در حقیقت عظمت وبزرگی را ترویج داده است. طبعا اشخاص با شخصیت وبزرگ و صاحب مقام عالی حوصله بیشتر، گذشت نا محدود می داشته باشند. طبعیی است که انسان عظیم وبزرگ منش، هیچ گاه به فکر تخریب واز هم پاشیدن نظام خانواده خود نمی باشد، بناء یکی از اسباب فوق العاده مؤثربه تحکیم روابط دوستانه زن وشوهر، ترویج سلام بین زوجین می باشد. حتا تعدادی از فقهاء می گویند: سلام دادن به سایر مسلمانان سنت، اما سلام دادن میان شوهر وخانم واجب می باشد. به دلیل اینکه سلام هر یک را در مقابل دیگری، دوست، بزرگ وعزیز می سازد.

تَحَابُّوا: تحابوا از ماده حب یعنی دوستی گرفته شده است واقتضای کلمه تحابوا ایجاد محبت دو جانبه را می کند، یعنی با هم دوستی کنید وسلام بدهید که باهم دوست شوید. پس دوستی کردن با مومن مسلمان، یکی از وسایل ازدیاد وتقویه ایمان بین دو مسلمان می شود، روی همین دلیل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سلام دادن را در بین عام خانواده ها، از اولویت های اسلامی معرفی ونیزسلام پسر جوان را

برای دختر جوان از بیم نفوذ محبت بین دوقلب منع کرده است. پس زن وشوهریکه بخواهند بین قلب های ایشان محبت هم دیکر ترزیق گردد، ونظام زوجیت میان ایشان مداوم باشد، سلام را در هر لحظه ملاقی شدن ایشان فراموش نکنند. وبهترین ایشان به نزد خداوند همان شخصی است، که سلام را آغاز می کند.

تَسلِمُوا:کلمه تَسلِمُوا که ماده اصلی آن سِلم سَلامتی است، پیامبر علیه السلام امت خود را دستور داده است که شما سلام دهید تا اینکه از همه آفت ها، مصایب، خسران، زیان، مشکلات، غم واندوه در امن بوده وهمیشه زندگی مسالمت آمیز داشته باشید، یعنی سلام دادن در پهلوی اینکه انسان را عالی مرتبه میسازد، محبت واقعی بدون مقصد سوء را، بین قلب ها نهادینه کرده وجاگزین حقد، عداوت می کند، انسان را ازغضب خداوند بزرگ، از کشمکش های داخل فامیل که نهآیت مهلک بوده که بعضی اوقات سبب بحران های شدید لاینحل می گردد. واز ده های واقعات دلخراش دیگری در جامعه انسانی نجات وبه اساس وعده رسول الله صلی الله علیه وسلم سلام دهنده را سالم نگه می دارد. پس اگر زن وشوهر خواسته باشند که در طول زندکی مشترک ایشان، میان ایشان هیچ گاه مشاجره نشود، زندگی ایشسان همیشه در فضائی صلح آشتی ادامه پیدا کند، نباید سلام دادن را بین هم فراموش کنند. باید خانم به شوهر، شوهر به خانم، پدر با اولاد، اولاد به پدر مادر وهمچنان سایر اعضای خانواده به یک دیگری بدون تفوق طلبی، سلام بدهند.

فانه لِلهِ رِضاًَ:به یقین به سلام رضآیت الله است، یعنی یکی از اسباب مهم که انسان توسط ان رضآیت خالق خود را کسب میکند، نشروترویج سلام در بین فامیل ها وجامعه انسانی واسلامی می باشد، هر گاه بنده الله رضآیت الله، خالق ورب خود را کسب نماید. از این بیشتر کدام مرتبه عالی تر در زندگی انسانی نخواهد بود، زیرا موسی علیه السلام به اساس وعده خود، با رب العالمین بسیار به عجله به صوب کوه طور حرکت نمود، الله جل جلاله برایش گفت: ای موسی چرا عجله کردی؟ موسی علیه السلام گفت: یارب بسوی تو عجله کردم تا اینکه تو از من خشنود وراضی شوید. به این معنی که کسب

رضآیت رب العالمین بزرگ ترین نعمت رب العزت است که بنده اش کسب می کند، در نتیجه باید گفت: وقتیکه مسلمان خواسته باشد که الله از وی راضی شود، سلام بدهد سلام دادن را ترویج دهد، بخاطر اینکه یکی از اسباب کسب رضآیت خالق، نشر وبخش کردن سلام میان بنده ها خصوصا در بین زن وشوهر می باشد، وقتیکه خداوند ازهر فامیل راضی شود، رحمت می کند. یکی از نتایج رحمت خداونددر فامیل، همانا زندگی سعادتمند زن وشوهر است، بناءً از وجایب مهم زن وشوهر جهت ادامه زندگی اسلامی، سالم ومداوم در زیر چتر رحمت خدواندجل جلاله، همان سلام دادن میان زن وشوهرمی باشد.

مطلب بیست و دوم: جلو گیری ازمصارف گزاف در حین ازدواج

یکی از اسباب مهم به تداوم نظام زوجیت، اجتناب از مصارف گزاف، ناجایز مکرر بدون موجب بنام: شرینی خوری، لفظ گیری، شیرنی گرفتن، شب خینه، عروسی در هوتل، انتخاب مینوی های متنوع در غذا، وسایر مصارف که در شرعیت بنام اسراف وتبذیر از آن نام برده شده است می باشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها در وقت عقد نکاح دستور به تهیه غذا بنام ولیمه داده است. «أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ:الْوَلِيمَةُ أَوَّلُ يَوْمٍ حَقٌّ، وَالثَّانِي مَعْرُوفٌ، وَالْيَوْمُ الثَّالِثُ سُمْعَةٌ وَرِيَاءٌ. »[1]ترجمه: پیامبر علیه السلام فرموده است: ولیمه (غذای عروسی) در مرتبه اول حق، در مرتبه دوم خوب، روز سوم آن، ریا کاری ونشان دادن است، یعنی غذا دادن مردم بخاطر ازدواج یک مرتبه ان سنت مرتبه دوم آن، مانع نیست. اما بیشتر آن مخالف سنت، بلکه ریاکاری وگناه می باشد. به اساس این حدیث تمام رواج های ملت ما مخالف شریعت، وگناه ونیز مانع ازدواج قشر فقیر جامعه می باشد. در روایتی دیگری آمده است «طَعَام فِى العُرْس يَوْم سنة، وَطَعَام يَوْمَيْنِ فضْل، وَطَعَام ثَلَاثَة أَيَّام رِيَاء وَسُمْعَة» ترجمه: که طعام دادن بنام عروسی در روز اول سنت، طعام روز دوم اضافه گی وطعام روز سوم آن، ریا کاری ونشان دادن

---

[1]- سنن أبو داود، شماره حدیث(٣٧٤٥)- مسند احمد، شماره حدیث (٢٠٥٩١)

است. مشاهده شده است، که یکی از عوامل واسباب شقاق میان زن وشوهر، مصارف بی موجب در وقت عروسی وقبل از آن بوده که خواسته های زیاد خانواده دختر ویا خود آن، باعث عقده شوهر وفامیل آن می شود، سپس این عقده ها منجر به عقده کشائی وبالآخره به فسخ وطلاق، می انجامد.

بناء اسلام از تمام خانوداه های مومن ومسلمان، منحیث قانون اللهی مطالبه دارد، که از مصارف بی مورد در مراسم عروسی جهت ادامه زندگی بعدی، بدون عقده پرهیز واجتناب کنند.

مطلب بیست سوم: اصلاح تدریجی یک جانب

یکی از اسباب بقای نظام زوجیت اصلاح تدریجی وآهسته آهسته است، به دلیل اینکه تصمیم عجولانه عمل شیطان بوده، بناءً اگر مشکلات میان خانم وشوهر بیشتر گردید، بازهم شریعت اسلامی تصمیم عاجل را نسبت به جدای وانحلال ازدواج نداده است، بلکه خداوند بزرگ احکامی مختلفی را پیرامون حفظ کیان فامیل ونظام خانوادگی در قرآن کریم بیان و در این آیات تاکید به صلح و سازش کرده ومی‌فرماید: ﴿ الرجال قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أنفَقُوا مِنْ أمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرً ﴾[1]

ترجمه:مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، بخاطر برتریهایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و بخاطر انفاقهایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند. و زنان صالح، زنانی هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود،) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند. و (امّا) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! (و اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آنها دوری نمایید! و (اگر هیچ راهی جز شدت

---

[1] - سوره نساء،آیت، ٣٤

عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود،) آنها را تنبیه کنید وبزنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدّی بر آنها نجویید! (بدانید) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است. (و قدرت او، بالاترین قدرتهاست.)

یعنی در صورت وقوع تنازع وشقاق بین زن وشوهر، اسلام شوهر راامر کرده است که قبل از تصمیم به جدای وطلاق، مراتب اتی را پیرامون اصلاح وادامه زندگی باخانم، انجام دهد.

در قدم نخست توصیه، نصحیت وارشاد خانم است شوهر توسط نصیحت، وعظ وارشاد، خانم خودرامتوجه به مسؤلیت های خویش وبه عواقب ادامه تنازع سازد، وسعی کند که اصلاح کند وقناعت دهد.

اگر توصیه، نصحیت وضمنا تهدید لفظی جهت اصلاح خانم، کار گر واقع نشود، شوهر همرای خانم خود، صحبت را تر ک کند.

اگر ترک صحبت، خانم را متوجه نساخت و اصلاح نگردید. در آن صورت شوهر بستر خواب خود را از خانم جدا کند، بلکه در صورت دوام، اتاق خواب خود را جهت اصلاح وتنبیه، دور بسازد.

اگر تر ک اتاق، ترک صحبت و نصحیت اثری به اصلاح خانم نداشت، شوهر مجبور دست به فشار فزیکی زند یعنی خانم خود را لت نماید. البته نوع لت خانم در آیت شریف مطلق ذکر شده است، ولی در حدیث تشریح وقیدگردیده است، که شوهر صلاحیت وحق مشت زدن، لگد، سلی واستعمال سائر وسائل جارحه را ندارد، بلکه از چوب های نهایت باریک استفاده کند که تنها موجب الم وردظاهری گردیده وتنها قهر خود را تمثیل کند. اگر عمل کردن به تمام این مراحل در ختم منازعه ویا اصلاح فامیل وخانم تاثیر گزار نبود، در آن حالت قران کریم آخرین راه حل را، جهت بقای نظام زوجیت توصیه نموده است و میفرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴾[1] ترجمه: اگر از جدایی و

---

[1]- سوره نساء، آیت، ٣٤-٣٥

شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور ازخانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند؛ زیرا خداوند، دانا وآگاه است (و از نیات همه، با خبر است)یعنی اخرین چانس بقا، بین همسران این است که از خانواده نزدیک هریک، شخص با صلاحیت مصلح وخیر خواه را جهت اصلاح وختم مناقشه زن وشوهر تعین کنند، اگر مصلحین بعد از استماع اسباب دعوا ونزاع، تواستندکه عدالت کنند ومناقشه جانبین راختم نمایند، نهایت عمل خوب وبهترین عبادت را انجام داده اند، اگراین داوری نتیجه نداد بازهم تصمیم به طلاق شد در این صورت نظرشریعت بر وقوع یک طلاق آ ن هم در حالت طهر بدون مجامعت میباشد، یعنی ایقاع واستعمال طلاق ثلاثه دریک لفظ ودر یک مجلس ازدیدشریعت، جهت سعی برحفظ وبقای کیان خانواده، بدعت میباشد، وخوب نیست، ولی واقع می شود. تمام این حالات در صورتی بود که تقصیر، نشور وسرکشی از جانب خانم باشد، هرگاه اگر تقصیر وکوتاهی که سبب نقاش، کشمکش در فامیل شده شوهر باشد، در این صورت تمام مراحل که در بحث فوق پیرامون سرکشی خانم ها ذگر گردید، همان مراحل را در قسمت شوهران رعایت نمایند، البته با یک تفاوت کی شوهران حق وقوع طلاق را، وخانم ها در آخیر، چانس خلع وفسخ ویا تفریق را دارند.

❋❋❋

فصل سوم

موارد انحلال ازدواج

موارد انحلال ازدواج

مبحث اول: مفهوم انحلال

معنی انحلال در نکاح از هم پاشیدن نظام زوجیت، از هم جدا شدن، باز شدن عقد نکاح، در مجموع انحلال زیر بنای فامیل را از اساس وبنیاد تخریب ومختل میسازد. وقتیکه بنای نکاح بنابر به عواملی از بین برود، چه نتائجی وپیامد ها میداشته باشد، موضوعاتی است که در مباحث بعدی پیرامون آن بحث میشود.

مطلب اول: انحلال از نظر فقه اسلامی وقانون

طوریکه در مبحث قبلی اسباب بقای نظام زوجیت توضیح داده شد، در این مبحث اسباب انحلال ازدواج از دید فقه اسلامی وقانون وضعی مورد بررسی قرار می گیرد، البته هریک از واژه های ذیل، تحت چتر مفهوم انحلال استعمال شده ومورد بحث قرار خواهد گرفت.

۱- طلاق
۲- فسخ
۳- خلع
۴- لعان
۵- تفریق
۶- انفساخ
۷- مرگ یکی از دوجانب
۸- حرمت مصاهره.
۹- غیابت
۱۰- مبارات

۱۱- رضاعت وغیره می باشد، که پیرامون هریک ان شاء الله بحث مفصل خواهیم داشت.

اسباب انحلال ازدواج، از دید فقه اسلامی به بخش ها ی متعدد تقسیم می گردد.

اسباب انحلال که بدون نظر ورضآیت زن وشوهر ومداخله قضاء، نکاح را زایل ومنحل می گرداند.

اسباب انحلا ل که خاص مربوط بر شوهر است، اصلا به خانم وقضاء ارتباط نمی گیرد.

اسبابی که خاص مربوط به خانم است، ولی قضاء نقش بارز می داشته باشد.

اسبابی که مربوط به زن وشوهربه گونه مشترک می باشد، یعنی در انحلال نکاح علاوه ازنقش قضاء، هریک از زن وشوهرنیزنقش دارند.

مطلب دوم: اقسام انحلال

الف – یک نوع انحلال مؤقتی بوده که امکان رجوع برای شوهر در طلاق رجعی بدون رضایت خانم، ودر طلاق بائن صغری در صورت رضآیت خانم وتجدید نکاح، که نیت تصمیم زندگی را به اساس رعآیت حدود خداوند داشته باشند، مراجعه راممکن می سازد.

ب- انحلال به سبب طلاق ثلاثه، درصورت وقوع طلاق ثلاثه، مطابق به مذاهب اربعه اهل سنت امکان وچانس مراجعه را زوجین از دست میدهند، مگر اینکه خانم بدون قید وشرطی باشخصی نکاح وسپس مجامعت نماید بعد از نکاح و طلاق ازشوهر دوم، بعد ازسپری نمودن عدت می تواند با شوهراول، رجوع کند. در غیر آن نظام زوجیت ایشان، قابل ترمیم نمی باشد.

ج- انحلال به سبب رضاعت، مصاهرت وسایر موارد که سبب حرمت ابدی میشودکه امکان رجوع در هیچ حالت، وجود نمی داشته باشد.

مطلب سوم : تفریق بدون دخالت جانبین

اسباب که بدون هر گونه مداخله ورضایت زوجین، نکاح ختم ومنحل می شود یعنی اصلا زوجین نه انحلال را مطالبه کرده اند ونه به جدای موافق ونه رضایت می

داشته باشند، ولی بعضی نقایص وخلاها قصدی ویا سهوی درحین انعقاد نکاح، سبب می شود که نکاح خود به خود منحل گردد. البته تمام حالات فوق در مباحث بعدی بطور همه جانبه ومفصل، بیان خواهد شد.

مطلب چهارم: فسخ به اساس فساد در اصل عقد

یکی از موارد انحلال نکاح بدون دخالت زن وشوهر آن است، که نکاح در ذات خود باطل بوده باشد، مانند ثبوت حرمت رضاعت ویا فساد در عقد، بعد از اینکه عقد نکاح ومعاشرت صورت گرفت، شهادت داده شد ویا اقرار کردن که زوجین، خواهر برادر ویا یکی از سائر محرمات اند که نکاح با وی مجاز نمی باشد، در این صورت بدون تعلل بدون دخالت قاضی ودخالت زن وشوهر، نکاح منحل وباطل وباید زوجین ازهم جدا شوند. این صورت راتفریق گفته می شود که ضرورت به حکم قاضی ورضایت زن وشوهر، نمی باشد.

***

مبحث دوم

فسخ به اساس رضاعت

رضاعت به معنی شیر خوردن وشیر دادن در سن طفولیت را گفته میشود. در شریعت اسلامی یکی از اسباب قرابت و حرمت نکاح موضوع شیر دادن است. هرگاه مادری به طفلیکه زیر سن سه سال قرار داشته باشد شیر بدهد، آن طفل برای مادر ، اولاد ومحرم وی میشود، بناء طفل مذکور با هیچ یک از فروع واصول مادر حق ازدواج را ندارد. اگرفرضا نکاح کرده باشد، نکاح وی باطل،و مداخله بودن قاضی ویا شوهر، فسخ می شود.

مطلب اول رضاعت در لغت:

رَضاعت به فتح را وکسر آن، از کلمه رضع گرفته شده به معنای: شیر خوردن، برادر وخواهر شیر داده شده، کش کردن شیر، به دهن گرفتن پستان مادراست. ۱

ب: رضاعت در اصطلاح

رضاعت در اصطلاح عبارت از رسیدن شیر مادر به گونه خاص ودر زمان معین به جوف طفل می باشد. ۲ از تعریف مذ کور فهیمده می شود که رضاعت در زمان معین باشد (سن کمتر از سه سال) واینکه شیر به حدی باشد که در شکم طفل برسد، وسبب نموشود.

مطلب دوم: تاثیر رضاعت

رضاعت وشیرخوردن چه تاثیری در احکام دارد؟ حکم آنرا الله جلت عظمته چنین بیان می کند:

(وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِنَ الرَّضَاعَةِ)۳

---

[۱]- المعجم الوسیط، حرف را، ص، -۳۵۰
[۲]- حاشیة ابن عابدین، ج،۲ص،۴۰۳
[۳]- سوره النساء،آیت، ۲۳

ترجمه آ ن مادرانیکه شمار را شیر داده وآن خواهران که ازطریق رضاعت با شما شریک هستند. یعنی حرام گردانیده شده نکاح کردن با مادران که برای شما شیر داده وخواهران رضاعی تان. همچنان رسول اکرم صلوات الله علیه می فرماید:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (يَحْرُمُ مِنْ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنْ النَّسَبِ».[۱] ترجمه: عائشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: رضاعت حرام می سازد نکاح را طوریکه نسب حرام می سازد. مفهوم نصوص شریعت این است، طوریکه نکاح کردن اصول وفروع نسب را حرام می سازد، همچنان رضاعت وشیر دادن سبب حرمت نکاح با اصول وفروع شیر دهنده می شود. یعنی خویشاوندی رضاعی نسبت فامیلی که از طریق شیر خوردن نوزاد، در دوران کودکی اتفاق می‌افتد، به عین شکل، حالت طفل نسبی می باشد.

انگیزه شیر دادن هر چه که باشد مانند: مرگ مادر، ناتوانی جسمی مادر، فرهنگ جامعه مبنی بر گرفتن دایه برای نوزاد، به گونه اشتباه داده شده باشد، والدین مجبور شوند که نوزاد را به زن دیگری برای شیر خوردن بسپارند، این نوزاد به آن زن و خانواده‌ی او قرابت رضاعی پیدا می‌کند. تاثیر این نوع خویشاوندی وقرابت فقط در منع ازدواج میان خویشان رضاعی است و آثار دیگر قرابت نسبی، مانند ارث بردن و نفقه در آن مطرح نمی باشد.

مطلب سوم: ارکان وشرایط رضاعت

هر حکم اسلامی برای تحقق آن شرایط، ارکان وآداب دارد، ارکان شیر دادن عبارت اند از:

1- وجود شخص شیر ده
2- شخص شیر داده شده
3- نوع شیر
4- مقدار شیر دادن

---

[۱]- صحيح بُخَارِي، ج، ٣ ص،٢٢٢ شماره حديث (٢٦٤٥) - صحيح مسلم، ج، ٤ص، ١٦٤(٣٥٧٣)

5 - زمان شیردادن است که در مباحث بعدی پیرامون شرایط هریک، بحث فقهی وقانونی، صورت خواهد گرفت.

الف: شرائط شیر دهنده

۱- شیر دهنده باید انسان وقشر إناث باشد، زیرا اگر دو طفل در طفولیت از یک حیوان ویا از یک مردشیربخورند، رضاعت ثابت نمی شود.

۲- شیر دهنده به حد بلوغ رسیده باشد، یعنی حد اقل سن نه سال را شیر دهنده تکمیل کرده باشد. برابر است که شیر دهنده قصدی شیر داده باشد، ویا در اشتباه، برابر است که شیر دهنده، در وقت شیر دادن، در قید حیات باشد ویا در وقت شیر دادن وفات شده باشد. به دلیل اینکه به مجرد مرگ، شیر خاصیت خود را ازدست نمی دهد. زیرا اگرتغیر می کرد باید شیر مادرفوت شده، قطع و خشک می شد، بناءحیات ومرگ مادر در وقت شیر دادن مطرح نیست، برابر است که شیر دهنده متزوج وشوهرکرده، ویا دخترجوان باشد، همچنان حمل وطفل داشتن شیر ده، شرط نیست. [۱]

ب: شرائط شیر

۱- رسیدن شیر به معده ی شیر خور، یکی از شرط های شیر دادن، قرار گرفتن شیر در معده است، برابر است که شیر را طفل مستقیم از سینه مادر ویا از طریق وسائل بمکد ، به دلیل اینکه معده شیر را تجزیه می کند که منجر به تقویه استخوان وسائراعضای بدن می گردد. بناءً قطرات شیر در گوش طفل، به دماغ طفل که وارد معده شود چون بسیار اندک است، رضاعت ثابت نمی شود.

۲- شیر خالص بایدوارد معده شود، اگرهمرای شیر چیزی دیگری خلط گردید ومخلوط شد، دو حالت دارد. ۱- شیرغالب باشد به اتفاق همه فقهاء رضاعت ثابت می شود. ۲- اگر شیر مغلوب باشدکه اثار آن کمتر مشاهده گردد، در آن صورت اختلاف فقهاء است، تعدادی معتقد اند که در صورت مغلوبیت شیر، رضاعت ثابت نمی شود اما

---

[۱]- حاشیة ابن عابدین، ج،۲ص،۴۰۳-نهایة المحتاج، ج،۷ص،۵۰۲.

تعدادی معتقد اند که اگر شیر مغلوب هم باشد، ولی رنگ شیر در آب ویا مائع دیگری مشاهده شود ازجهت احتیاط ووصول شیر به معده، رضاعت ثابت میشود.

۱- اصل آن شیر باشد. یعنی اگر از شیر خانم، ماست، پنیر ویا غذای دیگری هم درست شود بعدبرای طفل داده شود، بازهم رضاعت ثابت می شود.

۲- مقداروصول شیر به معده طفل، یعنی مقدار رسیدن شیر به معده طفل شرط است ویا خیر؟ مذهب حنفی، مالکی وروایتی از امام احمد می گویند: مقدارشیر شرط نیست، بلکه به مجردیکه شیر خانم به معده طفل برسد رضاعت ثابت می شود. برابر است که شیر کم باشد، یعنی طفل یک مرتبه سینه مادر را گر فته وکش کرده وخورده باشد، یا بیشتر از آن، به دلیل اینکه قرآن کریم وبعضی روایات حدیث در مورد رضاعت مطلق است. خداوند می فرماید:(وَأُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِي أَرْضَعْنَ كُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّن اَلرَّضَاعَةِ)[۱]

ترجمه: (حرام گردانیده شده بالای شما نکاح) با مادران که شمارا شیر داده اند. ونیز خواهران تان ازرضاعت وپیامبرصلی الله علیه وسلم فرموده است: (إنماالرضاعة من المجاعة)[۲]

یعنی" همانارضاعت(که محرم سازباشد) انست که گرسنگی نوزاد را برطرف کند".

پس هیچ قیدی پیرامون خوردن شیرتاکید نشده است، اگر نقل شده تاویل شده است، یا ضعیف ویا منسوخ است. بناء مقدار شیر خوردن طفل شرط نیست، همین که شیر به معده طفل برسد ومستقر شود، رضاعت ثابت می شود.

امام شافعی وروایت ازمذهب حنبلی رحمهم الله، معتقد هستند تا زمانیکه طفل پنج مرتبه شیرنخورد، کش نکند ونمکد، رضاعت ثابت نمی شود. [۳] زیرا ازعایشه رضی الله عنهاروایت شده است که" كان فيما أنزل من القرآن عشررضعات معلومات يحرمن ثم نسخن بخمس معلومات فتوفي رسول الله وهن في مآيتلي من القرآن " ازجمله آیات نازل شده درقرآن، آیة) «عشررضعات معلومات یحرمن» بود یعنی ده بارشیردادن معلوم

---

[۱]- سوره نساء، آیت، ۲۳.
[۲]- صحیح مسلم، ج، ۲ص، ۱۰۷۸- صحیح بخاری مع الفتح، ج، ۹ص، ۱۴۶
[۳]- بدایع الصنایع، ج،۴ص،۸- کشاف القناع، ج،۵ص،۴۴۵- ملتقی الابحر، ج،۱ص،۲۵۷

نکاح را (حرام می‌کند. سپس لفظ وحکم این آیه باآیه) بخمس معلومات (نسخ شد. یعنی که باپنج بارشیردادن معلوم) تلاوت پنج بارشیردادن نسخ شد وحکم آن باقی ماند سپس پیامبرصلی الله علیه وسلم فوت کرد ولی به خاطرتأخیر نسخ آن (آیه نسخ شده ازجمله آیاتی بودکه) هنوز (جز وقرآن به حساب می‌آمد. ۱

در موردرضاعت، مذهب حنفی نسبت به مذهب امام شافعی، که مقدار شیر را تعین نکرده، محتاط تر است.

ج: شرائط شیر داده شده

سن طفل: همه فقهاء متفق هستند که وقتی رضاعت ثابت می شود، که سن طفل از سه سال کمتر باشد، الله جلت عظمته فرموده است :﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ﴾[۲] ترجمه: مادران شیر می دهند اولاد خود را دو سال مکمل اگر بخواهند که مدت رضاعت را تکمیل نمایند. در آیت شریف مدت شیر دادن را کاملا شریعت تعین کرده است، که آن عبارت از تکمیل کردن دوسال می باشد. همچنان در حدیث ذکر شده است

« لَا رِضَاع إلاّ مَا كَانَ فِي الْحَوْلَيْنِ»۳ترجمه: نیست رضاعت مگر بعد از دو سال. همچنان در روایتی نقل شده است. عن علی بن أبی طالب قال: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « لا رضاع بعد فصال، ولا يتم بعد احتلام»۴ترجمه: علی رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: رضاعت بعد از جدا شدن از غذا واحتلام نیست. در روایتی هم آمده است.

(عَنْ وَالِدِ أَبِي مُوسَى الْهِلاَلِيِّ، أَنَّ رَجُلاً كَانَ فِي سَفَرٍ، فَوَلَدَت امْرَأَتُهُ، فَاحْتُبِسَ لَبَنُهَا، فَجَعَلَ يَمُصُّهُ وَيَمُجُّهُ، فَدَخَلَ حَلْقَهُ، فَأَتَى أَبَا مُوسَى، فَقَالَ: حَرُمَتْ عَلَيْكَ. قَالَ: فَأَتَى ابْنَ مَسْعُودٍ فَسَأَلَهُ ؟ فَقَالَ: قَالَ رَسُولُ صلی الله علیه وسلم (لاَ يُحَرِّمُ مِنَ الرَّضَاعِ إِلاَّ مَا أَنْبَتَ

---

[۱]- صحیح مسلم، شماره حدیث (۱۰۷۵) – ابوداود، ج، ۲ص، ۳۲۳

[۲]- سورة البقرة،آیت، ۲۳۳.

[۳]- سنن الدارقطنی، ج،۴ص،۱۷۴ امام دارقطنی وقف حدیث را ترجیح داده است.

[٤]- وقال الهيثمي في المجمع، ج، ٤ص، ٣٣٧، رواه الطبراني في الصغير، ورجاله ثقات.

اللَّحْمَ، وَأَنْشَزَ الْعَظمَ.)[1]ترجمه: پدر ابی موسی هلالی می گوید: مرد وخانمی در سفر بودن که خانم وی ولادت کرد. شیر مادر در سینه اش بند شد، شوهر سینه خانم را جهت خارج کردن شیر، مکید وچوشید ناگهان شیر وارد حلق مرد گردید. بحضور ابو موسی امد وفتوی خواست. ابو موسی گفت خانم بالای شما حرام شد. سپس آن مرد نزد ابن مسعود رضی الله عنه جهت روشن شدن حرمت آمد، واز وی سؤال نمود: ابن مسعود رضی الله عنه این حدیث را برایش روایت کرد، که رسول الله صلی الله عیه وسلم فرموده: حرام نمی سازد شیر دادن، مگر اینکه آن شیر سبب انبات گوشت وحرکت استخوان شود. یعنی شیر دادن ورضاعت وقتی سبب حرمت می شود، که طفل از شیر تغذیه شود در نتیجه گوشت بگیرد واستخوان وی نمو کند. این رضیعت وقتی به وجود می آید که شیر خور بجز شیر مادر چیزی دیگری نخورد. طوریکه روایات دیگیری وقت شیر دادن را کاملا وضاحت داده است

« عن أُمِّ سلَمةَ قالت: قالَ رسولُ الله صلی الله علیه وسلم: "لا يُحرِّمُ مِن الرَّضَاعِ إلا ما فَتَقَ الأمعاءَ في الثَّدی، وكانَ قبلَ الفِطَام» [2] ترجمه: از ام سلمۀ رضی الله عنها به گونه مرفوع روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: حرام نمی سازد شیر دادن، مگر اینکه روده ها توسط شیر سینه مادر، باز شود واین شیر دادن قبل از جدای طفل از شیرمادر باشد. اما آیا بیشتر از دوسال هم رضاعت ثابت می شود ویا خیر؟

شخص امام ابوحنیفه رحمه الله معتقد است که رضاعت الی دونیم سال ثابت می گردد. امام مالک رحمه الله معتقد است که رضاعت الی دوسال سه ماه، مشروط بر اینکه طفل از شیر مستغنی وجدا نشده باشد، ثابت می شود. اما اگر جدا شده باشد بعد از جدا شدن طفل رضاعت ثابت نمی شود. ۳ روایات حدیث مدت رضاعت را بعد از جدا شدن طفل از شیر مادر، قید نموده، ولی فقهاء به اساس برداشت عمومی ایشان ازنصوص شریعت، مدت رضاعت را به سن وسال قید کرده اند.

---

[1]- مسند أحمد، ج، ١ص، ٤٣٢ شماره حديث (٤١١٤) -سنن أبو داود، شماره حديث (٢٠٦٠)
[2]- سنن الترمذی، ج، ٣ص،۴۴۹-امام ترمذی حدیث را صحیح وحسن گفته است.
[3]- ملتقی الابحر، ج،١ص، ٢٥٧

ولی اگر در مورد دقت صورت گیرد درخواهیم یافت که خداوند بزرگ مدت رضاعت را به سال قید نموده است به علت اینکه مادران نهآیتا الی دوسال تحمل شیردادن اطفال را می داشته باشند، اما بعد از دوسال طوریکه تجربه وطب ثابت کرده که اطفال حتا بعد از یکسال علاقمند خوردن غذا می شوندونیز نیاز به عادت کردن به غدا را دارند. به این اساس قران کریم بیشتر ترکیز به سال کرده است اماوجه ترکیزحدیث به جدا شدن ازشیر این خواهد بود؛ که بعد از مدت تعین شده وفق صراحت قران باید طفل از شیر جدا شود. وممکن جهت احتیاط در مورد مدت رضاعت، جدا شدن از شیر را قید نموده باشد.

مطلب چهارم: آثار رضاعت

شیر دادن ویا رضاعت اثار متعددی ازخودبجا میگذاردکه در چندآثار فقهی آن، درروشنی فقه اسلامی اکتفا میکنم.

۱- شیر دادن بر طفل سبب عضویت همان طفل در خانواده شیر ده می شود.

۲- طفل شیر داده شده، محرمیت کامل در خانواده شیر ده پیدا میکند، یعنی طفل شیر داده شده محرم شرعی به شوهرخانم، اولاد، خواهر، برادر، عمه، خاله وسایر محارم مادرمی شود.

۳- طفل رضاعی مانند طفل نسبی شیرده را، مادرخطاب کرده میتواند.

۴- احترام مادر بالای طفل نسبی وطفل رضاعی، یکسان واجب است.

۵- همان طفل شیر داده شده، نمی تواند با اولاد، خواهر وخواهرزاده وبا برادر وبرادر زاده وبا عمه، خاله، کاکا وما مای مادر شیر ده (مادررضاعی) خود، عروسی نماید، بلکه خواهر ویابرادرطفل شیر داده شده، میتوانند که باخویشاوندان قریب، برادر وخواهر رضاعی خود عروسی کنند.

۶- رضاعت موجب ارث، وصیت نمی شود.

مطلب پنجم: اثبات رضاعت

ثبوت رضاعت مانند سائر معاملات ضرورت به وسائل اثبات دارد هرگاه شرائط اثبات متوفر شود، قضیه ثابت است. اگرنشد به مجرد ادعای رضاعت، بر وی حکم مرتب نمی شود. بناءً رضاعت به دوطریق ثابت می گردد.

الف: اقرار به رضاعت

منظور ازاقرار به رضاعت این است که یکی از افراد ذی دخل به نفس خود اقرار کند، که این شخص را فلان شخص شیر داده است، مثلاشیر دهنده اقرار می کند ویا شوهر بعد ازنکاح، اقرار کند که عروس من خواهرم، عمه ویا خاله رضاعی ام است، یا شخصی را نام بگیرد که نکاح با وی حرام باشد، یا اینکه زن وشوهر هر دو اقرار کنند ویا شوهر اقرار کند خانم تصدیق ویا خانم اقرار کند شوهر تصدیق، در تمام حالات بدون حکم قاضی نکاح منحل وفسخ می گردد.

اگر خانم اطلاع داشته باشد برایش مهر نیست، بلکه مرتکب گناه شده اگر اطلاع نداشته باشد، بعدا از عروسی ومجامعت اطلاع پیدا کرد ومتیقن به رضاعت شد، به عنوان شهبه نکاح فسخ و مستحق مهر می گردد، ولی اگر خانم اقرار به رضاعت کرد وشاهدوجود نداشت وشوهر تکذیب نمود در این صورت نظریات فقهاء مختلف است.

تعدای میگویند: نکاح باقی است حرف زن بدون شاهد قابل سمع نمی باشد. وتعدادی عکس آن نظر داده اند، ولی نظر بهتر همین است که جریان به قضاء محول گردد.

ب: شهادت شاهد در رضاعت

اگر در موضوع رضاعت ادعا تؤام با شهادت بود در آن صورت فقهاء پیرامون شرائط شهادت اختلاف نظر دارند.

نظر اول: مذهب حنفی ومالکی معقتد اند که شهادت در موضوع رضاعت، مانند شهادت در معاملات است. یعنی شاهد دو نفر مرد که تمام اهلیت وشهادت راداشته باشند، ویا یک مرد دو خانم که شرائط شهادت به ایشان تکمیل باشد قبول است. به دلیل اینکه شهادت به جدای، میان زن وشوهر در حقیقت قضاءاست باید از دو نفر کم نباشد. ثانیا سخن عمر رضی الله عنه

« لا یقبل علی الرضاع اقل من شاهدین» ترجمه: شهادت در رضاعت کمتر از دو نفر قبول نیست. عمر رضی الله عنه این سخن را به حضور داشت صحابه کرام بیان کرده است وصحابه کرام هم سکوت نموده اند بناء حیثیت اجماع را دارد. در مذهب امام شافعی در صورت عدم دو مرد ویا یک مرد دو زن، شهادت چهار خانم هم قبول است. اما مذهب حنبلی شهادت شیر دهنده را که خانم عادل باشد قبول می کند. مذهب امام احمد به حدیث عقبۀ رضی الله عنه استدلال می کند که فرموده است:

«قال تزوجت ام یحیی بنت ابی اهاب فجائت امۀ سوداء فقالت قد ارضعتکما فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فذکرت له ذالک فقال فکیف بها وقد زعمت انها ارضعتکما»[1] ترجمه: عقبه می گوید: که من با مادر یحیی دختر ابی اهاب ازدواج نموده بودم، خانم سیاه پوست آمد وگفت: من شما را شیر داده ام. خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم

[1]- صحیح بخاری مع الفتح، ج، ۹ ص، ۱۵۲

آمدم وجریان را برای پیامبر علیه السلام بیان کردم. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: چگونه باوی هستی در حالیکه خودت گمان رضاعت را دارید؟

وجه استدلال: پیامبر علیه السلام مبنی بر قبول کردن شهادت یک خانم که ادعای مادر بودن زن وشوهر را کرده؛بگونه کنایه اجازه داد، زیرا اگر منظورش اجازه نمی بود عقبه را چنین مخاطب قرار نمی داد. [۱]پس به اساس همین حدیث وقاعده احتیاط، مذهب حنبلی مبنی به قبول کردن شهادت شیردهنده در مورد، ارجحیت دارد.

ج: ثبوت رضاعت به اساس قانون

قانون مدنی افغانستان صراحت دارد(ماده ۲۳۵. [۲] زنیکه طفلی را قبل ازتکمیل مدت دوسال از تولد وی شیر بدهد، مادر رضاعی وشخصیکه به سبب مقاربت اوشیر بوجود آمده باشد. پدر رضاعی وی محسوب می شود. یعنی قانون سن ثبوت رضاعت طفل را، همان تکمیل دوسال قید نموده است.

---

[۱]- بدایع الصنایع، ج،۴ص،۸-کشاف القناع، ج، ۵ص،۴۴۵-ملتقی الابحر، ج، ۱ص، ۲۵۷
[۲]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص،۱۰۱

مبحث سوم

فسخ نکاح به سبب خلل درعقد

هر گاه حقیقت درک وآشکار گردید که نکاح بدون در نظرداشت شرایط وارکان آن، عقد وانجام شده است. دراین صورت تحقیق صورت گیرد که آِیا رکن اصلی نکاح ماندموجدیت شاهد ویا بدون الفاظ ایجاب وقبول وسایر شرایط صحت؛ نکاح عقد گردیده است ویا خیر؟ اگر چنین حالت واقع شده باشد طوریکه در بحث بعدی به آن وضاحت داده خواهد شد، نکاح فوراباطل اعلام میشود.

مطلب اول: فسخ به سبب نقص در شهادت

به گونه مثال میتوان موضوع را بیشتر بیان نمود؛ درنکاح شهادت داده شده است، ولی شاهد اهلیت را نداشته. مانند شهادت طفل، شهادت یک خانم ویا کنیز وسائرشروطیکه در شهادت مدنظر گرفته شده، در وقت عقد نکاح رعایت نگردیده است. بعدازاطلاع از جریان نقص درشهادت، نکاح کاملا فسخ می شود. وضرورت به فیصله قضاءهم نیست. زیرا شهادت از جمله شرایط صحت نکاح است، هرگاه شرط صحت مختل گردد، عقد هم ناقص بوده صحیح نیست و قابل اعاده می باشد.

مطلب دوم: فسخ به سبب نقص در ایجاب وقبول

به اتفاق همه فقهاء ایجاب وقبول رکن نکاح است، هرگاه ثابت شود که رکن مذکور ناقص بوده باشدایجاب صورت گرفته، ولی قبول صورت نگرفته ویا عکس آن، یا اینکه ایجاب وقبول هر دو به صیغه مضارع زمان آینده انجام شده است. در صورت تثبیت نقص مذکور، نکاح باطل و فسخ می شود. قانون مدنی ماده (۶۱۴)[۱] مشعر است (عقد باطل اصلا نافذ نگردیده وافاده حکمی را نمی نماید گرچه قبض صورت گرفته باشد) یعنی عقد در حالت فوق، شرعا وقانونا باطل وبی اثر می باشد. وقتیکه اثر نداشته باشد، بدون

---

[۱] ـ مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص، ۲۳۴

حکم محکمه بین ناکح ومنکوح تفریق به میان می آید. همچنان ماده(۷۷) ۱ قانون مدنی مشعر است (برای صحت عقد نکاح ونفاذ آن، شرائط آتی لازم است.

۱- انجام ایجاب وقبول صحیح توسط عاقدین ویا اولیاء ویا وکلای ایشان.

۲- حضور دو نفر شاهد بااهلیت

۳- عدم وجود حرمت دائمی ویا مؤقت بین ناکح ومنکوحه.

۴- فسخ به سبب عدم وجود ولی در وقت نکاح

پیرامون شرط بودن اذن ولی، بین مذاهب فقهی محل اختلاف است. طبق سه مذهب اهل سنت، هرگاه خانم بالغ بدون ولی، ایجاب وقبول نماید وخود را به نکاح دهد، نکاح وی فاسدبوده باید فسخ گردد. اما در مذهب حنفی، ایجاب وقبول دختر جوان باطل نسیت به دلیل اینکه دختر جوان به اتفاق فقهاء صلاحیت خرید، فروش وعقد سائر عقود را دارد. وقتیکه در سایر عقود ایجاب وقبول وی صحیح باشد، در نکاح که شخصیت وآینده خود وی مطرح است به طریق اولی جایز می باشد. بناءعقد نکاح وی بدون ولی جایز می باشد وقابلیت فسخ را ندارد. اما مذاهب دیگری از اهل سنت بخاطر وجودروایات حدیث، معتقد به فسخ وتفریق هستند. ۲

مذهب حنفی به نظر ایشان به آیت، حدیث وعقل استدلال کرده اند.

۱-آیات قرآن صریح ومطلق به نکاح کردن با خانم دارد خداوند توانا فرموده است: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء) شما با زنان پاک نکاح کنید. در آیت شریف موضوع نکاح را مستقیم با خانم ها مطرح ودستور داده است.

در روایت حدیث نقل شده است که وقتیکه دختر وپسر به ازداوج موافقه کرده اند. رسول الله صلی الله علیه وسلم بدون دخالت ولی، نکاح ایشان را عقد نمود.

احادیث که پیرامون اذن ولی در نکاح صحبت دارد، منظورش بهتر بودن ووجود واذن ولی است، نه شرط عقد نکاح، به دلیل اینکه مجموع نصوص شریعت در مورد نکاح

---

[1]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص، ۵۱

[2]- الفقه علی المذاهب الاربعة،ج، ۲ص، ٥٦

عاری ازشرط بودن وجود واذن ولی می باشد. از دید عقل سلیم به اتفاق همه فقهاء خانم ها صلاحیت عقد بیع را رادارند. وقتیکه صلاحیت عقد بیع را در مورد مال داشته باشند، در مورد نفس خود، به طریق اولی می داشته باشند.

ماده (۸۰) قانون مدنی مشعر به وجاهت مذهب حنفی است (هرگاه عاقله رشیده بدون موافقه ولی ازدواج نماید، عقد نکاح نافذ ولازم است.)۱ یعنی قانون مدنی هم به تآسی از مذهب حنفی اجازه ولی را شرط تنفیذ نکاح، نمی داند.

مطلب سوم: فسخ نکاح به سبب امتناع از ایمان آوردن

یعنی زن وشوهردر حالت کفر نکاح کرده وکافربودند، سپس یکی ایشان ایمان آورد ومومن شد؛دوم آن ایمان نمی آورد، در این صورت مسأله دوحالت دارد. یاخانم از ایمان آوردن امتناع می ورزد ویا شوهر ؟ اگرشوهر ابا ورزد، به اتفاق همه مذاهب نکاح فسخ می شود، زیرا شوهر کافراست خانم حق مطالبه فسخ را دارد. چون ادامه زندگی زن مومن با مرد کافر مجاز نمی باشد، بلکه نکاح ازبین رفته است. اما اگر خانم از ایمان آوردن انکار کند در آن صورت به مذهب جمهور، باید میان ایشان نکاح، فسخ اما به نظر امام ابوحنیفهٔ رحمه الله نظر به قاعده کلي وی بایدطلاق شود. زیرا خانم حق مطالبه فسخ وشوهر در هر صورت حق ایقاع طلاق را دارد. ۲

در مورد قانون مدنی ماده(۱۳۳)۳ چنین صراحت دارد « امتناع زوجه غیر کتابی از مسلمان شدن در صورت‌که زوج او مسلمان شده باشد، موجب فسخ عقد ازدواج می‌شود».

مطلب چهارم: فسخ نکاح به سبب مرتد شدن یکی از زوجین

یکی حالات انحلال نکاح، مرتد شدن شوهر است درصورت که شوهر مرتد شود وبه اسلام مراجعه ننماید در آن صورت نکاح بین زوجین بدون استعمال لفظ طلاق

---

[1]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص، ۵۲
[2]- فتح القدیر ، ج،۲ص،۳۳۶.
[3]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص، ۶۸.

وحکم قاضی، نکاح فسخ می گردد. اما اگر زن وشوهر یکجا مرتد شوند به نظر مذهب حنفی نکاح فسخ نمی شود. به دلیل اینکه هر دو مرتد وکافر اند. [1]

مطلب پنجم: فسخ نکاح به سبب موت یکی از زوجین

مرگ میر در بین زن وشوهر هیچ وقت اززندگی ایشان بدور نمی باشد، به مجرد مرگ یکی از طرفین، نکاح منحل می شوداگر شوهر وفات شود بجز به خانم های رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه ازدواج داده نشده اما به سائر خانم های که شوهر ایشان وفا ت شود، اجازه نکاح مجدد داده شده است. ولی تفاوت بین نکاح زن ومرد بعد از فوت یکی از زوجین این است، شوهر بعد از مرگ خانمش می تواند در همان روز ازدواج کند گرچه خانم متوفی خانم چهارم باشد، به دلیل اینکه برای مرد ها الی چهار نکاح در یک زمان در چوکات شریعت اجازه است، ولی خانم ها اجازه ازدواج عاجل را بعد از فسخ نکاح الی اتمام عدت ویا وضع حمل ندارند.

حکمت ممانعت نکاح خانم هابا زوج دوم الی سپری شدن عدت به دلیل خلط کردن نسب مجاز نمی باشد، وقتیکه شوهر فوت شود خانم جهت تخلیه رحم اگر حمل نداشته باشد، به اساس هدآیت قران باید چهار ماه وده روز را سپری نماید. اگر حمل داشت الی وضع حمل حق نکاح را با شخصی دیگری ندارد. اگر طلاق می شود ویا فسخ، باید سه مریضی جهت اطمئنان خالی بودن رحم را سپری نماید.

---

[1]- بدایع الصنایع، ج،۲ص،۳۳۶.

مبحث چهارم

فسخ نکاح به سبب مصاهرت

مصاهرت لغت عربی بوده ودر فقه اسلامی متعارف ومستعمل میباشد، منظور آن پدر وپدر کلان خانم وهمچنان خانواده ذکور شوهر را گفته میشود.

مطلب اول: مفهوم مصاهرت

مصاهرت لغت عربی است که از ماده صَهربه فتح ها، گرفته شده است. صهر معانی متعدد را افاده می کند. ذوب کردن، مالش کردن روغن، داغ کردن آفتاب، در قران نیز به معنای ذوب کردن استعمال شده است.

الله جلت عظمته فرموده است: ﴿ يُصْهَرُبِهِ مَافِى بُطُونِهِمْ﴾[1]ترجمه: ذوب می شود آنچکه در شکم های ایشان است.

مصاهرت در اصطلاح فقهاء

صِهر به کسر صاد به معنای، اقارب شوهرکه برای خانم محرم باشد، همچنان اقارب خانم که برای شوهرمحرم باشد، برا بر است که محرمیت به اساس نسب باشد ویا ازطریق رضاعت. الله جلت عظمته می فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِى خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴾[2]

ترجمه: الله جل جلا له ذا تی است ،که بشری را ازآب آفرید و او را دارای [دو نوع پیوند] نسبی و سببی کرد؛ و پروردگارت همواره تواناست. منظور از سببی همان موضوع نکاح است که به سبب نکاح از یکطرف محرمیت می آید واز طرفی هم سبب فسخ وبطلان نکاح می کردد.

مثال های آن:

فروعی خانم :

---

[1] - سوره حج،آیت، ٢٠
[2] - سوره فرقان،آیت، ٥٤

یعنی زمانیکه شوهر با خانمی عقد نکاح می کند بعد از آن، برای شوهر، دختر خانم ازشوهر دیگری وی، هرقدر که پائین باشد حرام ابدی است. مشروط بر اینکه شوهر با خانم خلوت صحیحه ومعاشرت را انجام داده باشد. الله جلت عظمته می فرماید:

(وَرَبَائِبُكُمْ اللاَّتِى فِى حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ اللاَّتِى دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾[۱] ترجمه: حرام است نکاح کردن با دختر خانم تان که تحت تربیت تان باشد، که با مادر وی یکجا شده باشید. اگر با مادر ربیبه، معاشرت انجام نشده باشد، نکاح با دختر خانم گناهی نسیت. در آیت شریف جماع را قید گذاشته است. یعنی مطلق عقد ونکاح با مادر، سبب حرمت نکاح با دختر وی نمی شود، زیرا الله جل جلاله محرمیت را با ربیبه منوط به مجامعت با مادر وی ساخته است.

فروعی شوهر:

بعدازعقد نکاح برای خانم، پسر شوهر وپسر آن که از امباق های وی ولوکه هر قدر پایین باشد، نکاح با وی حرام ابدی است.

اصول خانم:

نکاح با مادر ومادر کلان و مادر پدر همسر، برای شوهربرهمیشه حرام است. الله جلا جلاله فرموده است :

(وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ﴾ ترجمه: حرام کرده شده نکاح با مادر همسران شما) گرچه هرقدر بالا باشد بازهم برای شوهر نکاح باآن مادران خانم حرام است.

اصول شوهر:

نکاح خانم با پدر وپدرکلان شوهر، حرام ابدی است. این هم حکمی که از مفهوم آیت شریف استنباط می شود.

نکاح با خانم پسر، برای پدر بر همیشه حرام است. خداوند بزرگ فرموده است.

---

[۱] ـ سوره نساء،آیت، ۲۳

﴿وَحَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمْ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ﴾ ترجمه: حرام است به نکاح گرفتن خانم آن پسران که از پشت شما اند، یعنی با خانم پسریکه شما انرا پسر خطاب می کنید، در حالیکه پسر اصلی تان نیست، نکاح با ان جایز می باشد.

نکاح با خانم پدر ولوکه معاشرت هم نشده باشد، به مجرد عقد برای پسر به همیشه حرام است. الله تعالا فرموده است:

(وَلاَ تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنْ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلاً﴾[1]ترجمه: نکاح نکنید با آن خانم هایکه پدران شما نکاح کرده اند، مگر آنچه که گذشته است. به یقین نکاح با خانم پدر، فحشا وموجب غضب خالق وبسیار راه بد است. در صورتیکه پدر با خانمی، مطلق عقد نکاح کرده، سپس وی را طلاق داده باشد نکاح آن، برای پسر وپسرپسر، برای ابد حرام میباشد. یعنی جماع در این موضوع شرط نیست، به دلیل اینکه در آیت شریف نکاح ذکر شده است نکاح به اصطلاح قران معانی متعدد را مثل عقد کردن، جماع کردن وبلوغ افاده می کند. به همین ملحوظ به مجرد عقد پدر باخانم موجب حرمت ابدی برای پسر می شود.

زمانیکه نکاح بین دختر وپسر عقد گردید، یکی از آثار حقوقی آن، تحریم نکاح ابدی ومؤقت با محارم جانبین است. نکاح ابدی همین ذوات قبلی بود که تشریح شد که برای خانم وشوهر نکاح کردن با اصول وفروع جانب مقابل بطور مداوم حرام می باشد، برابر است که در قید حیات خانم وشوهر باشند ویا خیر، ویا اینکه همان خانم فعلا در قید نکاح پدر ویا پسر باشد ویا خیر!

تحریم مؤقت: عبارت از تحریمی است که حرمت نکاح ا بدی نمی باشد، بلکه بعضی اوقات حرمت رفع می شود. مثال؛ نکاح خیاشنه برای شوهر تا وقتیکه خواهرش در قید نکاح یازنه اش باشد، حرام است. به مجرد اینکه قید نکاح از خواهرش ختم گردد، نکاح وی، با یازنه اش حلال می شود. همین حرمت را که به سبب نکاح و دامادی به میان آمده باشد، حرمت مصاهرت می گویند.

---

[1] ـ سوره نساء، آیت، ۲۳

مطلب دوم: حالات حرمت مصاهرت

الف- حرمت مصاهرت به سبب نکاح صحیح

تمام فقهای اهل سنت به چنین نوع حرمت متفق اند. یعنی دختر وپسر بعد از نکاح شرعی وصحیح در حالیکه مشتهاه وبالغ بوده عملا نزدیک شده ومعاشرت نموده باشند، حرمت مصاهرت صورت می گیرد. مثال. شخصی با خواهردختری، وبا خواهر زاده وی، ویا با مطلق دختری نکاح کرد، ولی بعد ها در حالیکه ذوات قبلی در قید نکاح وی میباشند میخواهد با خواهر دیگری خانم خود، با خاله خانم خود، با عمه خانم خود، ویابا مادر خانم خود، با دختر خانم خود، نکاح کند، به مجرد عقد با خواهر، مادر، دختر خانم، وعکس آن برای خانم، نکاح اول آن نیز معلق شده، در حالت فسخ قرار می گیرد.

ب- حکم حرمت مصاهرت به اساس عقدنکاح فاسد.

عقد فاسد عبارت ازعقدی است که یکی از شرائط صحت عقد، ترک شده باشد. مثال عقد نکاح بحضور شاهدی که اهلیت حقوقی نداشته صورت گرفته است ویا طفل غیر ممیز را غیر از پدر به عقد نکاح داده است. به اثر همین عقد فاسد، عروسی کردندومعاشرت انجام شد، چه اثار حقوقی در پی خواهد داشت؟ طوریکه در مبحث قبلی وضاحت داده شده که ثبو ت حرمت مصاهرت توسط نکاح صحیح به اتفاق همه مذاهب اهل سنت ثا بت میشود، آیا این حرمت مصاهرت توسط نکاح فاسد ثابت می شود و یا خیر ؟ درمورد نظریات مختلف است.

یک تعداد از فقهاء معتقداند که عقد فاسد، سبب ثبوت حرمت مصاهرت نمی شود.[1]

مذهب امام ابوحنفیه وامام شافعی رحمهم الله می گویند: نکاح فاسد قبل از دخول، (عروسی ومجامعت صورت نگرفته باشد) سبب حرمت مصاهرت نمی شود. اما اگر به اثر نکاح فاسد عروسی شد، ومعاشرت صورت گرفت، درآن صورت به اثر عقد فاسد چون

[1] - الموسوعة الفقهية الكويتية، ج،۳۶ص،۲۱۴

مهر، نسب، انتفای حد وعدت ثابت میشود. بناءً حرمت مصاهرت نیزمحقق وثابت می گردد.[۱]

اما مذهب حنبلی رحمه الله می گویند: مطلق عقد فاسد قبل وبعد از عروسی، مانند عقد صحیح سبب مصاهرت می گردد. یعنی شخصی بنابر عقد فاسد بادختری عروسی کرد بعد از آن معلوم شد که شاهد اهلیت نداشته است، عقد فاسد شداماآیا داماد می تواند که با مادر این دخترنکاح نماید؟ سه مذهب متفق هستند که عقد فاسد ثابت کننده حرمت مصاهرت است. وقتیکه حرمت را ثابت ساخت مادر دختر، حیثت مادر را به شوهرگرفت، بناء توسط نکاح فاسد، مادر دختر بر ابدحرام می شود. [۲]

د- ثبوت مصاهرت بر اساس اشتباه

دوجوان بنابر اشتباه در عقد ویا اشتباه در مجامعت باهم امیزش می کنند، بعد از آمیزش واضح می شود که در عقد، ویا در وقت امیزش شوهر به عنوان خانم اشتباه کرده است. مثال اول آن: پسری با دختری ازدواج نمود وعروسی کردند بعد از عروسی معلوم وثابت شد که منکوحه، خواهر اصلی ویا رضاعی ویا یکی از محارم یک دیگرهستند اگر جریان یقینی شد، نکاح منحل وعقد بدون فیصله قضاء وتصمیم شوهر باطل، ومیان ایشان تفریق واقع می شود. بعد از تفریق حرمت مصاهرت

---

[۱]- تسهیل الهدایة،ج،۳ص، ۳۸-ملتقی الابحر- ج ۲ص،۳۴
[۲]- المغنی، ج، ۱ ص، ۱۶۴۲.

نیز ثابت می گردد. یعنی مادر منکوحه ودختر آن بالای نکاح کننده برای ابد حرام میشود.

مثال اشتباه در آمیزش: شوهر در اتاق خواب خود، ویادر هر محلی دیگری جهت استراحت می آید، که در آن محل خانمی نیز استراحت است. بعد ازساعاتی این دو نفر به این گمان اینکه که زن و شوهرهستند، باهم آمیزش می کنند، ولی بعد از مجامعت ثابت می شودکه خانم وی نبوده است، بلکه شخصی دیگری است. ویا خانم اشتباهاً با مرد دیگری همچو عملی را انجام می دهد. در هردو حالت حرمت مصاهرت ثابت اگر چنین عمل با مادر خانم شده باشد، ویا با دختر خود، نکاح خانم هم باطل وآمیزش بالایش حرام ابدی است، از همان لحظه به بعد نکاح باطل، تفریق میان زن وشوهر واقع می شود.

هـ- مصاهرت بر اساس زنا، نظر ویا لمس به شهوت

اکثر فقهاء حرمت مصاهرت را به عقد صحیح وفاسد قائل بوده وثابت کرده اند. اما آیا حرمت مصاهرت توسط زنا کردن، لمس، بوسیدن ونظر کردن هم ثابت می شود ویا خیر ؟

مذاهب اسلامی پیرامون موضوع اختلاف نظر دارند.

مذهب حنفی و بعضی از حنبلی ها رحمهم الله می گویند: هرگاه شوهری، خشو وخشوکلان را، دختر، ودختر، دختررا که دختر اصلی باشد ویا اندر، با کمال تحریک شهوت ماچ کند، زنا کند، ویا با کمال شهوت لذت، در آغوش بگیرد ولمس کند. از همان لحظه به بعد خانمش بر وی حرام ابدی میشود. به دلیل اینکه در مورد نص وجود دارد. الله جل جلا له فرموده است.

﴿وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴾[1] ترجمه: با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده اند ازدواج نکنید، مگر آنچه [پیش از اعلام این حکم] انجام گرفته باشد. یقیناً این عمل، عملی بسیار زشت و منفور و بد راهی است. الله جل جلا له فرموده است:شما نکاح نکیند زنانی را که پدرهای تان نکاح کرده اند. نکاح به معنای عقد ومعاشرت امده است. بناءً الله جلت عظمته از مطلق نکاح که هردو معنا را افاده می کند منع کرده است. مفهوم کلی این است، اگر شخصی با خانمی به هر شکلی جماع کرد مادر آن خانم، برای شوهر ابدی حرام است. همچنان از پیامبر بزرگوار اسلام روایت شده است که فرموده است: «مَن نَظَرَ الی فَرجِ امرءً لَم تَحل لَه امُها وبنتُه» [2] ترجمه: شخصیکه بسوی اندام مخصوص خانمی نگاه کند، بر وی مادر ودختر آن خانم حرام است. همچنان سبب حرمت در باب مصاهرت همان آمیزش واشباع غرائز است. پس در زنا آمیزش انجام میشود. امادر لمس، ماچ کردن یک نوع تحریک شهوت ومقدمه بر جماع بوده.

بناءً جهت احتیاط در موضوع بوسه، لمس به شهوت ویا نظر کردن به اندام مخصوص خشو ودختر، سبب حرمت مصاهرت می گردد یعنی خانمش بر وی بر ابد حرام می شود.

بنابراین اگر شخصی دختر ویاخانمی را به اساس شهوت در آغوش گرفت، بوسه کرد، زنا نمود ویابه اندام مخصوص وی به شهوت نگاه کرد در تمام صورت ها، اصول وفروع آن خانم بر شخص مذکور حرام می شود وبر ابد

---

[1]- سوره نساء،آیت، ۲۲

[2]- مصنف ابن ابی شیبه، ج،۴ص،۱۵۶ حدیث ضعیف است..

با مادر ودختر آن خانم، نکاح کرده نمی تواند. ١ البته حرمت مصاهره توسط لمس، بوسه کردن، نگاه کردن به اندام مخصوص مشروط بر این است که همان لمس کننده در حین تحریک شهوت لمس، بوسه، انزال نشود. اگر انزال شد، حرمت دفع می شود. به دلیل اینکه اشتهاء وتحریک شهوت، سبب مقدمه واسباب زنا بوده، خود عمل زنا را فراهم می سازد. هرگاه شخص حین لذت گرفتن انزال شد وقوع زنا منتفی می گردد. وقتیکه احتمال زنا نفی شد، حرمت مصاهرت نیز منتفی است. وقتیکه عمل زنا وسبب ان منتفی گردید حرمت مصاهرت نیز منتفی است. ولی باید دقت نمود که در تمام این احکام زن ومرد حکم یکسان دارند. یعنی اگر خانمی به نیت اشباع شهوت، خسر ویا پسرخودرا گرچه اندر هم باشد، لمس، ماچ، نگاه به اندام مخصوص کند، درآغوش بکیرد در حالیکه غریزه اش تحریک شده از جریان لذت بگیرد، ویا عمل زنا را با ایشان انجام دهد، بر ابد برای شوهر حرام می شود. ٢

هر گاه مصاهرت بین زوجین ثابت گردید، در مذهب حنفی وبعضی حنبلی ها به مجرد ثبوت دیدن وتحریک، مصاهرت ، حرمت میاید.

مطلب سوم: آثار مرتبه مصاهرت

مصاهرت بین زن وشوهر به اثر لمس یکی از اقارب نزدیک زوجین، حرمت ابدی واقع شده زندگی مشترک ونکاح بین ایشان ختم میشود، باید زوجین از یکی دیکری فاصله بگیرند. اگر خود ایشان جدا نشوند، جهت

---

[1]- تسهیل الهدایه، ج، ٣ص،٤١. المغنی، ج،١ص، ١٦٤٢.
[2]- تسهیل الهدایه، ج، ٣ص، ٤١- المغنی، ج،١ ص،١٦٤٢- الموسوعة الکویتیة، ج، ٣٦ص،٢١٥

حرمت به قانون اسلام، از طریق دولت وقاضی بین ایشان تفریق ابدی انجام شود.

درماده(۱۳۳)و۱۳۲) قانون مدنی حالات را که موجب فسخ عقد ازدواج شناخته می شود قرار ذیل تشریح می کند. ۱

۱- فقدان یکی از شروط صحت عقد۲- خلل بعد از عقد که مانع دوام ازدواج می گردد ناشی از اسباب ذیل می باشد. الف حرمت مصاهره. ب- لعان. یعنی قانون مدنی هم به تاسی از فقه اسلامی حرمت مصاهرت را با تمام انواع آن، سبب تفریق می داند.

مطلب چهارم: فسخ نکاح به سبب جمع

الف: جمع بین پنج خانم

شخصی چهار خانم در یک وقت زمان دارد، میخواهد با خانم پنجم نکاح کند، نکاح وی با خانم پنجم شرعا باطل بوده حق نزدیکی را با آن ندارد باید تفریق گردد، به دلیل اینکه الله جلت عظمته چهار خانم را برای مرد در یک مقطع زمان قید نموده است. ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا﴾۲

ترجمه: اگر می ترسید که نتوانید در مورد دختران یتیم [در صورت ازدواج با آنان] عدالت ورزید، بنابراین از(دیگر) زنانی که شما را خوش آید دو دو، و سه سه، و چهار چهار به همسری بگیرید. پس اگر می ترسید که با

---

[۱]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص،۶۹.۶۸
[۲]- سوره نساء،آیت، ۴.

آنان به عدالت رفتار نکنید، به یک زن یا به کنیزانی که مالک شده اید(اکتفا کنید)؛ این (اکتفای به یک همسر عقدی) به اینکه ستم نورزید و از راه عدالت منحرف نشوید، نزدیک تر است. در روایت صحیح در مورد مشخص بودن چهار خانم درحدیث نقل شده است،

عَن معمر عَن الزُّهْرِیّ عَن سَالم عَن ابْن عمر: « أَن غيلَان بن سَلمَة الثَّقَفِیّ أسلم وَله عشر نسْوَة فِی الْجَاهِلِيَّة فَأمره النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَن يتَخَيَّر مِنْهُنَّ أَرْبعا»١

ترجمه: غیلان بن حکیم در عصر جاهلیت ده خانم داشت، وقتی که مومن شد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر وی دستور داد که از ده خانم چهار انرا حفظ، ومتباقی انرا طلاق دهد. همچنان روایتی دیگری آمده است.

عن قیس بنِ الحارث قال: « أسلمتُ وتحتی ثمانِ نِسْوَةٍ، فأتیت النبی صلی الله علیه وسلم فقلتُ ذلک له؟ فقال: اختر مِنهنّ أربعًا »٢

ترجمه: از قیس ابن حارث روایت شده است من در حالی مسلمان شدم که هشت خانم داشتم، بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم برایم گفت: از ایشان چهار آنرا انتخاب کن ودیگران را رهاکن .

حدیث به تحدید چهار خانم صریح است.

دلیل معقول. شریعت اسلام تعداد خانم را برای شوهر وتعداد شوهر را برای خانم قید نموده است، که خانم دریک وقت، یک شوهر وشوهردریک وقت چهارخانم میتواند که داشته باشد. بناءً ظرف مذکور به گونه طبیعی

---

[١]- سنن ابن ماجة،شماره حديث(١٩٥٢)- سنن أبو داود، شماره حديث (٢٢٤١).
[٢]- سنن ابن ماجة، شماره حديث(١٩٥٣) - أبو داود، شماره حديث (٢٢٤٢).

وفطری بیشتراز آن راگنجایش ندارد. بنابر آن؛ اگر شوهر بازهم خانم پنجم را نگاه کند نزدیگی با پنجم حرام، اگر حلال بگوید کافر وحتا درآن صورت نزدیکی با همه خانم هایش، زیرسؤال بوده، بلکه نزدیکی باهم ایشان حرام وبایدمیان ایشان، تفریق گردد.

ب: فسخ نکاح به سبب جمع بین دو خواهر

اگر شخصی با دو خواهر نکاح کرد، اگر تاریخ هر یک آن معلوم باشد، نکاح دوم با خواهر دوم باطل، بین شوهر وخانم دوم عاجل تفریق گردد ونکاح اول در حالت خود باقی است. اگر تاریخ نکاح با هریک ایشان معلوم نباشد در آن صورت، نکاح هر دو خواهر باطل میشود، میان شوهر وهردو خواهر تفریق گردد. زیرا در مورد منع جمع بین دو خواهر ، قران صراحت دارد. ﴿وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾[1]ترجمه: حرام است جمع کردن دو خواهردر نکاح مگر آنچکه گذشته است. البته جدای وتفریق را به اثر جمع بین دو خواهر طلاق باین میدانند، زیرا ممکن است که یکی ایشان به نکاح دوم اعتراف کنند در صورت اعتراف به نکاح دوم، شوهر می تواند با کسب رضایت یک خانم با وی مراجعه نماید. یا اینکه شخصی خانم دارد، ولی آن شخص با طفل نوزاد نامزد گردید ویا وبه وکالت پدر با طفل صغیره نکاح کرد. خانم بزرگ آن شخص برای طفل نوزاد که در قید نکاح شوهرش آمده شیر داد. به مجردیکه خانم صغیر شخص، از جانب خانم بزرگ شخص شیر خورد، نکاح خانم بزرگ وی نیز منحل می گردد. زیرا بین دو خانم، رضاعت مادری ودختری آمد. یعنی آنها باهم مادرو دختر شده اند جمع بین دختر ومادر در

---

[1] ـ سوره نساء،آیت، ۲۳.

نکاح حرام است. ویا طفل نوزاد را مادر خانم بزرگ شیر داد. در این صورت بازهم میان دوخانم حرمت رضاعت آمد به دلیل اینکه این دوخانم دو خواهر رضاعی شده اند جمع بین هردو ،برای شوهر حرام می باشد.

ج: تفریق نکاح به سبب جمع بین عمه وخاله

شخصی با خانمی عروسی نمود، بعد ها بخواهد که با عمه ویا خاله خانم عروسی کند جواز ندارد، ویا با عمه ویا خاله وی عروسی کرده است، بعد ها بخواهد که با برادر زاده ویا خواهر زاده خانم عروسی کند، جواز ندارد. اما اگرشخصی بنابر جهالت در حکم ویا اینکه نمی دانست که ایشان از طریق رضاعت ویا نسب خاله وخواهر زاده ویا عمه وبرادر زاده هستند. قبلا عروسی کرده است. بعد ها در مورد، متوجه شدند که خانم هایش عمه برادر زاده اند ویا خاله وخواهر زادهاند. اگر نکاح دومی ثابت بود، بدون حکم قاضی میان ایشان تفریق می گردد، ازهم جدا شوند. اگر تاریخ میان ایشان معلوم نباشد به اساس حکم قاضی میان ایشان تفریق می شود. البته این تفریق مانند بحث قبلی طلاق باین واقع می شود. به دلیل اینکه در مورد حدیث صحیح بر عدم جمع بین عمه وبرادر زاده وخاله وخواهر زاده وجود دارد ونیز اجماع فقهاء بر حرمت جمع در یک عقد نکاح بین ایشان است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است :

« عَن أَبِی هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْه أن رَسُول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم قَالَ: لَا تنْكح الْمَرْأة عَلَى عَمَّتهَا، وَلَا الْعمة عَلَى بنت أخِيهَا، وَلَا المرأةُ عَلَى خَالَتِها، وَلَا الْخَالَةُ عَلَى بنْت أختِهَا، وَلَا الْكُبْرَى عَلَى الصُّغْرَى، وَلَا الصُّغْرَى عَلَى

اَلْكُبْرَىوزاد فی آخره إنكم إذا فعلتم ذلک فطعتم أرحامكم»١ ترجمه: ابی هریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده که فرموده است: نکاح کرده نشود برادر زاده با لای عمه، نه عمه بالای برادر زاده، نکاح نشود خواهرزاده بالای خاله ونه خاله بالای خواهر زاده. همچنان نکاح کرده نشود بزرگ بالای کوچک ونه کوچک بالای بزرگ. منظور از بزرگ عمه وخاله ومنظور از کوچک، برادر زاده وخواهر زاده اند. در روایتی دیگری نقل گردیده است، که اگر شما بین عمه وبرادر زاده وبین خاله وخواهر زاده در نکاح جمع کردید، به یقین که صله رحم را قطع نمودید. یعنی حدیث حکمت حرمت جمع را بیان کرده است. که جمع بین عمه وبرادر زاده، سبب قطع صله رحمی می شود.

ماده قانون مدنی (٨٥) ٢ مشعر است در حالت ذیل حرمت مؤقت موجود می گردد. ١- جمع در نکاح بین دو زنیکه هر گاه یکی آنها مرد فرض شود، حرمت ازدواج بین ایشان بوجود آیدهمچنان ماده (٧٧) ٣فقره سه آن مشعر است که یکی از شرائط صحت عقد نکاح (عدم موجودیت حرمت ابدی ومؤقت بین ناکح ومنکوحه است)

[1]- صحيح بخاري، ج،٩ص، ١٦٠ - صحيح مسلم، ج،٢ ص، ١٠٢٨
[2]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص، ٥٣.
[3]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص، ٥١.

مبحث پنجم

تفریق نکاح به اسباب خاص مربوط شوهر

در این مبحث اسبابی قابل بحث اند، که سبب جدای زن از شوهر تنها مربوط به شوهر می شود، یعنی عامل اصلی و تصمیم گیرنده شوهر بوده، خانم مستقیم درموضوع جدای ایشان، ذی دخل نمی باشد. همچنان به قضاء هم ارتباط نمی گیرد. یعنی شوهر صلاحیت ایقاع طلاق، ظهار وایلاء را بدون قید وشرط، وبدون حکم قاضی، بدون کسب رضآیت خانم، دارد.

مطلب اول: تفریق به سبب طلاق

یکی از اسباب انحلال ازدواج موضوع طلاق می باشد، که درفقه اسلامی طلاق شرائط خاص وبعضی آداب دارد، که جانبین را به التزام آن ملزم می سازد، ولی بنده جهت خوف خروج از اصل موضوع، به جزئیات طلاق نمی پردازم، بلکه به بعضی رؤس مطالب طلاق اشاره خواهیم داشت. زیرا موضوع بحث در این کتاب تنها، اسباب بقاء وانحلال نکاح است.

الف: مفهوم لغوی طلاق

طلاق به معنی ازقید رها کردن، بازکردن گره، پایان وختم قانونی ازدواج را گویند.[1]

ب: طلاق در اصطلاح فقهاء

ازاله نکاح را طلاق گویند. ویا « رفع قید النکاح فی الحال والمآل بلفظ مخصوص او ما یقوم مقامه »[2] ترجمه:طلاق دور کردن رفع قید نکاح، فعلا وآینده است به الفاظ خاص ویا موازی الفاظ. با رفع قید ثابت شرعی، که به اساس نکاح به وجود آمده است.

---

[1]- معجم الوسیط، حرف طا. ص،۵۶۳.
[2]- بحر الرایق، ج، ۳ص، ۲۲۳

اصطلاح عام طلاق: جدا شدن همسران از یکدیگر، به الفاظ خاص وبه اشخاص معین است که در پی آن حقوق و تکالیف متقابلی که بین زوجین در هنگام ازدواج وجود داشته، از میان می رود البته طلاق معمولاً وقتی اتفاق می‌افتد، که استحکام رابطه زناشویی ،از بین می‌رود و میان زوجین ناسازگاری و تنش به وجود میاید.

مطلب دوم: حکم طلاق

طلاق دادن در اسلام من حیث یکی از ابزار ختم شقاق، به استناد نصوص شریعت جواز دارد، ولی به اتفاق فقهاء ناپسند ترین حلال در اسلام، طلاق می باشد.

الف: دلیل قرآنکریم

الله جلت عظمته فرمود:

(فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّى تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾[۱]ترجمه: پس اگر [بعد از دو طلاق و رجوع، بار سوم] او را طلاق داد، آن زن بر وی حلال نخواهد بود، مگر آنکه با همسری غیر از او ازدواج کند. و اگر [همسر دوم] او را طلاق داد بر وی و شوهر اول گناهی نیست که به یکدیگرباز گردند، در صورتی که امیدوار باشند حدود الهی را [در روش همسرداری] رعآیت می کنند. و اینها حدود خداست که آن را برای گروهی که دانایند بیان می کند.

وجه استدلال: الله جلت عظمته به گونه تفصیل از طلاق نام می گیرد اگر شخصی خانم خود را سه مرتبه طلاق داد بر وی حرام است مگر اینکه با شوهری دیگری عقد وسپس مجامعت صورت گیرد بعد از عدت در صورت توافق، می تواند به شوهر اول مراجعه نماید. یعنی اگر طلاق دادن جایز نمی بود، الله جل جلا له طلاق دهنده را محکوم می کرد، عدم محکومیت طلاق دهنده، دلیل بر جواز طلاق می باشد. ولی بعد از انجام بعضی مراحل.

الله تعالی فرموده است:

---

[۱]- سوره البقره،آیت، ۲۳۰

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ﴾ ۱ ترجمه: طلاقِ [رجعی که برای شوهر در آن حقّ رجوع وبازگشت به همسر است] دوبار است. [شوهر در هر مرتبه از رجوع] باید [همسرش را] به طور شایسته ومتعارف نگه دارد، یا [با ترک رجوع، او را] به نیکی و خوشی رها کند.

وجه استدلال: اگر طلاق دادن مجاز نمی بود، الله بزرگ، ترتیب، احکام وعدد آنرا بدون توبیخ ووعید بیان نمی کرد، همین بیان عدد واحکام طلاق بدون تهدید، دلیل بر جواز طلاق است.

الله تبارک وتعالا فرموده است : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ ﴾ ۲ ترجمه: ای پیامبر! زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در زمان عدّه [آن زمانی که از عادت پاک شده و با همسر آمیزش نکرده باشند] طلاق دهید و حساب عدّه را نگه دارید، و از خدا پروردگارتان پروا کنید.

وجه استدلال: اگر طلاق جواز نمی داشت، در وقتیکه پیامبر علیه السلام قصد طلاق کرده بود، ازطرف الله تهدید می شد. نه تنها که تهدید نشد، بلکه الله جل جلاله طریق مشروع وآداب طلاق را برایش بیان کرد. وقتیکه طلاق می دهید، در وقت طهر طلاق دهید، وعدت را حساب کنید، این مراحل خود بیان گر مشروعیت، طلاق است.

الله سبحانه وتعالا می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴾ ۳ ترجمه: ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زیور و زینتش را می خواهید بیایید تا برخوردارتان نمایم و با روشی پسندیده رهایتان کنم.

وجه استدلال: وقتیکه تعدادی از ازواج مطهرات پیشنهاد بهترشدن زندگی را کردند، الله جل جلاله دستور داد که ای نبی، خانم های خود را طلب کن بین بقآء ورها،

---

[1]- سوره بقره،آیت، ۲۲۹
[2]- سوره طلاق،آیت، ۱
[3]- سوره احزاب،آیت، ۳۳.

ایشان را اختیار بدهید. رها کردن همان معنی طلاق را افاده می کند. بناء اگر ازواج مطهرات رها کردن را قبول می کردند، طلاق داده می شدند.

ب: احادیث

عن ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عُمَرَ كَانَ النَّبِىُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « طَلَّقَ حَفْصَةَ ثُمَّ رَاجَعَهَا»[۱]ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما از امیر مومنین عمر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم حفصه دختر عمر رضی الله عنهما را یک طلاق داده بود، ولی بعد رجوع نمود. وجه استدلال: اگر طلاق مشروع نمی بود، پیامبر علیه السلام خانم خود را طلاق نمی داد. پس طلاق دادن پیامبر علیه السلام، دلیل بر مشروعیت طلاق دارد.

روایات بیشتری از طلاق دادن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در عصر نبوت وجود دارد. که پیامبر علیه السلام آنها را از طلاق دادن منع نکرده است.

نتیجه بحث:

از مجموع آیات وروایت های متعدد حدیث، جواز طلاق ثابت شد وعلاوۀ برآن، همه فقهآی مذاهب، اجماع علمای امت اسلامی را به جواز طلاق دادن نقل کرده اند. اما بحث در این جا است که از دید فقه اسلامی در تحت اصطلاح جواز، معمولا اصطلاحات، وجوب، استحباب و سنت بلکه مقابل آن، حرام، مکروه ومباح هم داخل است. وقتیکه طلاق دادن جائز باشد، حکم عام را برای خود اختصاص می دهد ویا اینکه این حکم جواز، مانند سائر احکام اسلامی مراتب دارد؟

برخی از فقهاء بدون اینکه برای طلاق مراتب قائل شوند می گویند: طلاق دادن در شریعت حلال وجائزمی باشد، ولی بد ترین حلال است. اما بعضی از محققین معتقد هستند، که طلاق دادن، حالات مختلف، اسباب متعدد نیت های متفاوت طلاق دهنده را در پی می داشته باشد. بناء وفق شریعت هرحالت وسبب آن، حکم جدا گانه داشته به

---

[۱]- سنن أبو داود،ج، ۳ص، ۲۸۵-سنن النسائي، ج، ٦ص، ۲۱۳

اساس سبب، نیت وحالت جانبین، حکم طلاق هم فرق می کند. بنابرین ایشان مراتب طلاق را این گونه در جه بندی کرده اند.

مطلب سوم: حالت وجوب طلاق

حالت وجوب طلاق دادن وقتی است، که شوهر ایلاءنموده ومدت هم تکمیل شده است، ولی شوهر بازهم به خانم توجه واعتناء ندارد. گرچه از دید مذهب حنفی ختم ایلاء، خود طلاق باین می شود. اما نظر مذاهب دیگری بعد از تکمیل مدت ایلاء، بالای شوهر یا رجوع ویا جهت تعین سر نوشت خانم، وجوب طلاق است. بناء در صورت فوق، یا رجوع کند ویا به عنوان حکم لازمی، طلاق واجب می گردد.

حالت دوم واجب بودن طلاق: زمانیکه میان زن وشوهر شقاق واختلافات بروز کرد، شرعا جهت ختم منازعه باید از هر دو فامیل حَکَم وداور تعین گردد. اگر مشکلات واختلافات زن وشوهر، توسط مصلحین تعین شده ختم نشد، در آن صورت طلاق دادن بالای شوهرواجب می شود. اگر حاضر به طلاق نباشد از طریق قضاء مجبور به طلاق دادن، می گردد.

مطلب چهارم: حالت استحباب طلاق

الف: حالت استحباب:

طلاق دادن تحت این شرائط مستحب است که خانم عفیفه نیست اخلاق خوب نداشته، در موردش گمان انجام فساد اخلاقی است، جهت حفظ نسب ومصؤنیت فامیل از تهدید ومشکلات آینده وعمل به حدیث ذیل، طلاق مستحب پنداشته می شود.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّ رَجُلاً قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ تَحْتِي امْرَأَةً لاَ تَرُدُّ يَدَ لاَمِسٍ قَالَ طَلِّقْهَا قَالَ إِنِّي لاَ أَصْبِرُ عَنْهَا. قَالَ فَأَمْسِكْهَا»[1] ترجمه: شخصی بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وگفت: به یقین خانم من اعتنا وتوجه به دست دیگران ندارد. (کنایه به تمایل خانم به مرد ها ی نامحرم است) پیامبر علیه السلام فرمود: وی را طلاق دهید. گفت صبر کرده نمی توانم، گفت: نگه دار.

[1] ـ سنن النسائي، ج، ٦ص،٦٧

وجه استدلال: وقتیکه شوهر از گرایش خانم به دگیران اطلاع می یابد ومشکوک می شود، برای شوهرجهت وقایه از بروز مشکلات محتمل، مستحب است که خانم خود را طلاق دهد. زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در قدم نخست برای شوهر، هدآیت طلاق دادن را صادر نمود. اما اگر بازهم شوهرهمان حالت مشکوک بودن خانم را قبول و صبر، وحفظ می کند، برایش جواز دارد.

ب- حالت دوم استحباب:

در صورتیکه خانم به حدود الله، در تمام بخش های اسلام مانند حجاب، ادای نماز وادای حقوق اصلی شوهر، پابند نباشد؛ طلاق دادن آن برای شوهر مستحب می باشد.

ج- حالت سوم استحباب:

حقوق خاص وعام خانم، یاقصدی ویا غیر قصدی از طرف شوهر پامال، وسرتاسر برای خانم ضررباشد. در آن صورت، عمل به آیت شریف ﴿فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ترجمه: با ایشان به طریقه معروف زندگی کنید ویا به طریق خوب رها کنید. همچنان عمل به آیت شریف ﴿ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ترجمه: با خانم های تان زندگی خوب وپسندیده کنید. طلاق دادن مستحب است. وقتیکه مطابق به دساتیر قران معاشرت صورت نگیردو عمل نشود، بهتر است که خانم از قید نکاح شوهر رها گردد. همچنان حدیث شریف صراحت دارد که در اسلام نه ضرررساندن است ونه قبول ضرر.[۱]

د- حالت چهارم استحباب:

ادامه شقاق لفظی میان زن وشوهر، از نظر اسلام گناه وخلاف اسلام می باشد. ولی جهت خلاصی از گناه، بهتر است که زن وشوهر از هم جدا شوند تا هریک به زندگی آرام وراحت خود بدور از نزاع در فضای صلح ادامه بدهند. بناءً طلاق درحالت ادامه شقاق واختلافات لا ینحل، مستحب می باشد. حالت استحباب وقتی است که شقاق اختلاف جدی نباشد، اگر جدی وبیشتر باشد ، حالت وجوب است.

---

[۱]- الدر المحتار، ج،۳ص،۲۲۷

مطلب پنجم: الف: حالت اباحت طلاق

طلاق حالت اباحت را وقتی می گیرد، که خانم اطاعت نمی کند، بد زبان است، کدام عیب جدی مستور دیگری دارد، که مانع استمتاع شوهر می شود ویا اینکه خانم مقصر نیست، ولی شوهر بنابر ملحوظات شخصی، با خانم علاقه ودوستی ندارد. در نتیجه احکام شرعی در فامیل رعایت نمی شود. در تمام این حالت ها، شریعت ترغیب نموده که مشکل ذات البینی حل، صلح ایجاد، جهت رعآیت حدود خداوند، سازش محبت در بین جانبین ظاهر وحاکم گردد اگر چنین روش زندگی اسلامی ممکن نبود، شوهر به تدریج وفق هدایت شریعت طلاق دهد.

ب: حالت کراهت طلاق

طلاق مکروه ونهآیت نا پسند آن است، که شوهر بدون موجب وسبب حاد شرعی، درحالیکه تا حدی حدود اسلامی وقسماً توافق نظر، درزندگی زن وشوهرحاکم است، ولی شوهراقدام به طلاق می کند. دراین صورت شوهرمقصر بوده، مرتکب گناه شده وفردای قیامت بحضورر ب العالمین از جهت تقصیر به حقوق خانم، جواب ده می باشد.

ج: حالت حرمت طلاق

چون قواعد اسلامی نظر به زمان واشخاص وحتی نظربه سبب فرق می کند، درواقع طلاق درشریعت یک مفهوم کلی دارد که همانا رها کردن خانم از قید نکاح است. اما شریعت اسلامی درمورد طلاق، سبب را بیشترمورد توجه ومهراق قرارداده است. بناء تعدادی فقهاء حالت ذیل را بنام طلاق، حرام وبدعی یاد می کنند.

وقوع طلاق در حالت مرض طبیعی إناث.

طلاق دادن در طهریکه با خانم معاشرت کرده باشد، حرام است.

سه طلاق در یک لفظ ودر یک مجلس حرام است.

طلاق بدون موجب وسبب شرعی وعرف حرام میباشد.

طلاق جهت انتقام گیری از فامیل خانم. یعنی شوهر هیچ دلیل بر عیب نقص خانم ندارد، وخانم نیز تمام حقوق شوهررا بگونه صحیح وفق شریعت اسلام انجام می

دهد، ولی شوهر بخاطر دشنمی های بی مورد ویا به نیت یک نوع انتقام، یا به نیت اخذ پول از فامیل خانم، خانم خود را طلاق می دهد. در این صورت طلاق حرام، مخالف شریعت، وگناه کبیره است، ولی واقع می شود.[۱]

خداوند بزرگ فرموده است:(يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾[۲] ترجمه: ای اهل ایمان! برای شما ارث بردن از زنان در حالی که خوشایند شما نیستند [و فقط به طمع به دست آوردن اموالشان پس از مرگشان با آنان زندگی می کنید] حلال نیست. و آنان را در تنگنا و فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را [به عنوان مهریه] به آنان داده اید پس بگیرید، مگر آنکه کار زشت آشکاری مرتکب شوند. و با آنان به صورتی شایسته و پسندیده رفتار کنید. و اگر [به علتی] از آنان نفرت داشتید [باز هم با آنان به صورتی شایسته و پسندیده رفتار کنید] چه بسا چیزی خوشایند شما نیست و خدا در آن خیر فراوانی قرار می دهد.

در این آیت خداوند توانا مرد ها را از فشار های غیر شرعی واخلاقی، جهت اخذ طلاق از طرف خانم ویا جهت گرفتن مهراز ایشان، منع کرده، وناجایز قرار داده است. بناءً فشار دادن به نیت گرفتن مهر از خانم، ویا مجبور ساختن بر اینکه خانم طلاق را بدون تقصیر ازوی مطالبه کند، کاملا حرام می باشد.

مطلب ششم:آداب طلاق سنت

اسلام عزیز عزت هر شخص را در تمام اطوار زندگی تؤام با محبت صمیمت برای همه، خصوصاً برای خانواده ها بالاخص برای زن وشوهر می خواهد، از این روهمیشه سعی وتلاش می ورزد که نظام زوجیت باقی بوده واز هم نپاشد. به این اساس، طلاق را

---

[۱]- الدر المحتار، ج۳ص،۲۲۸
[۲]- سوره نساء،آیت، ۱۹

منحیث اخرین ابذار، حل منازعه، طی مراحل خاص که در زیر بیان می شود، دستور داده است.

سنت است که قبل از وقوع طلاق مشکلات فامیلی میان خود زن وشوهر بدون دخالت دیگران، حل وفصل گردد. الله جلت عظمته می فرماید:

﴿وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾[1]

ترجمه: اگر زنی از ناسازگاری شوهرش، یا روی گردانی اش [از حقوق همسرداری] بترسد، بر آن دو گناهی نیست که با یکدیگر به طور شایسته و پسندیده آشتی کنند، [گرچه به چشم پوشی بخشی از حقوقشان باشد.] و [در حقیقت] صلح و آشتی بهتر است. و بخل، نزد نفوس [آدمیان] حاضر است [به این خاطر هر یک از دو زوج در عفو و گذشت و سازش و ادای حقوق بخل می ورزند]. و اگر [شما شوهران] نیکی کنید و [از سرکشی و ناسازگاری نسبت به زنان] بپرهیزید [از ثواب و پاداش حق بهره مند می شوید]؛ یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

آیت شریف به گونه صریح زن وشوهر رادر قدم نخست؛ به صلح وگذشت ومفاهمه باهم دیگر بدون دخالت دیگران تشویق کرده است. صلح آشتی وهم پیذیری را میان زوجین اصل تقوا واحسان به یک دیگر، قلم داد می کند.

اگر زن وشوهر اختلافات ذات البینی خود را بین خود حل نتواستند، در آن صورت طبق هدآیت آیت قرآن، بین خود حَکَم وداور تعین کنند. داور ومصلحین به نیت خوب وآوردن صلح، طبق ارشادات قرآن وارد میدان صلح میان زن وشوهر شوند، یعنی عجله به طلاق نشود. الله جل جلاله می فرماید:

---

[1] ـ سوره نساء،آیت، ۱۲۸

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴾[١]ترجمه: اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه، با خبر است). یعنی اخرین چانس بقا، بین همسران این است، که از خانواده نزدیک هر یک شخص با صلاحیت مصلح وخیر خواه را، جهت اصلاح وختم مناقشه زن وشوهر تعین کنند. اگر مصلحین بعد از استماع اسباب دعوا ونزاع، تواستند که عدالت کنند ومناقشه جانبین را ختم نمایند، درآن صورت مرحله دیگری را شریعت که در مطلب بعدی بیان خواهدشد، پیشنهاد نموده است.

اگر هیچ نوع اصلاح مصلحین کار گر واقع نشد، شوهر مستقیما اراده وعزم یک طلاق را تهدیدا به طلاق نهائی، آن هم در حالت صحت ازمریضی طبیعی مهوار نماید. الله جل جلاله فرموده است:(يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ ﴾[٢]ترجمه: ای پیامبر! زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در زمان عدّه [آن زمانی که از عادت پاک شده و با همسر آمیزش نکرده باشند] طلاق دهید و حساب عدّه را نگه دارید، واز الله بترسید. مفهوم وهدآیت آیت قران این است، که شوهر درحالت صحت وطهری که با خانم معاشرت نکرده باشد، یک طلاق دهد.

بعدازوقوع یک طلاق شوهرخانم خود را بدون هرگونه تماس، به نیت اصلاح وتوافق وی رااز منزل وخانه خارج نمی سازد، ونیزاحسان می کند نفقه می دهد ،حتابر خانم لازم است که در زمان عدت به یک طلاق در مقابل شوهر با وصفیکه درحالت دوری اند، آرایش وبه شوهر احسان کند. الله جلت عظمته فرموده است: (لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ

[١]- سوره نساء، آیت، ٣٤-٣٥
[٢]- سوره طلاق،آیت، ١

وَلَا یَخْرُجْنَ إِلَّا أَن یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ وَتِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْرًا﴾[1]

ترجمه:آنان را [در مدتی که عدّه خود را می گذرانند] از خانه هایشان بیرون مکنید، و آنان هم [در مدت عدّه] بیرون نروند مگر اینکه مرتکب عمل زشت آشکاری شوند [که در آن صورت بیرون کردنشان از خانه بی مانع است]. این حدود خداست؛ و هر که از حدود تجاوز کند، یقیناً به خودش ستم ورزیده است. تو نمی دانی شاید خدا پس از این اسانی را آورد.

یعنی شریعت اسلام هدآیت می دهد که خانم بعد ازیک طلاق، بازهم در منزل خود بدون تماس با شوهر، به نیت مراجعه به هم دیگر واصلاح، در حالیکه تمام مصارف زندگی متوجه به شوهر می باشد زندگی کنند. تاباشد این حالت این هارا یکجا سازد، ومتوجه عواقب خطیر جدای وطلاق شوند.

اگر عدت یک ماه گذشت خانم مریض شد وپس صحت مند گردید، ولی آثار اصلاح ومراجعه میان زن وشوهر مشاهده نگردید، در این صورت شوهر در حالت صحتمندی خانم، طلاق دوم را در مقابل خانم استعمال می کند ودوم مرتبه طلاق می دهد. الله جل جلاله فرموده است : ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ ﴾[2]

ترجمه: طلاقِ [رجعی که برای شوهر در آن حقّ رجوع وبازگشت به همسر است] دوبار است. [شوهر در هر مرتبه از رجوع] باید [همسرش را] به طور شایسته ومتعارف نگه دارد، یا [با ترک رجوع، او را] به نیکی و خوشی رها کند. وقتیکه دو طلاق در دو طهر برای خانم داده شد، شریعت موضوع را چنین توضیح می دهد. در صورتیکه دو طلاق در دو طهر بدون مجامعت واقع شد، این موقع آخرین مهلت برای اصلاح وبقای زن وشوهر، ویا تصمیم جدای ایشان است. اگر اراده اصلاح، صلح ورجوع را باهم دیگر کردند، ازدید شریعت مجال رجوع است، ولی باید به وجه خوب وپسندیده بدون یاد

---

[1]- سوره طلاق،آیت، ۱
[2]- سوره بقره،آیت، ۲۲۹

کردن جریان اختلافات واسباب ان باشد. اگر قصد طلاق نهائی را نمودند بازهم باید به طریقه خوب بدون طعن ولعن نزاع باشد، به دلیل اینکه خداوند بزرگ فرموده است: وقتیکه دو مرتبه طلاق واقع شد، یا رجوع نگه داری به طریقه خوب است ویا جدای وطلاق به طریقه خوب ومناسب. یعنی تا دو مرتبه هم چانس رجوع مشروط به رعآیت حقوق هم دیگربه وجه مناسب بین ایشان می باشد. اگر رجوع نکردند، آخرین طلاق را جهت خاتمه دادن به نظام زوجیت بدهد..

اگر بعد از دو طلاق زن وشوهر به هم دیگر رجوع نکردند، شوهر در حالت طُهر، خانم خود را به بار سوم طلاق دهد، در این صورت خانم کاملا از قید نکاح شوهر خارج، حق مراجعه بین ایشان ختم میشود. مگر اینکه خانم عدت خود را از این شوهر بطور مکمل ختم نماید. بعد از ختم عدت از شوهر اول، بدون قید شرط می تواند با شخصی دیگری رسما عقد نکاح وعروسی کند. الله جل جلا له بسیار واضح موضوع را بیان کرده است.

(فَأِنّ طَلَقها فلاتحل له من بعد حتی تَنکح زوجا غیره)[1]

ترجمه: اگر خانم به مرتبه سوم طلاق داده شد، خانم بر شوهر حلال نیست تا اینکه با شوهر دیگری عقد ومجامعت کند. بعد از عروسی ومجامعت اگر شوهر دوم وفات شود، ویا وی را طلاق دهد، بعد از سپری نمودن عدت از شوهر دوم، می تواند با شوهر اول به عقد نکاح جدید وتعین مهر عروسی ونکاح کنند. الله متعال فرموده است:

﴿والْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾[2] ترجمه:زنان طلاق شده بر نفس های خود سه حیض راانتظار بکشند. در قرآن کریم مطلقات جمع ذکر شده است منظورش همان سپری نمودن عد ت بعد از وقوع طلاق ثلاثه است.

اگر با شوهر دوم بدون دخول عقد نکاح کند، ویا در وقت عقد نکاح شرط گذاشته شود، که من همرآیت نکاح می کنم مشروط بر اینکه من را بعد از یک شب یا بیشتر از

---

[1]- سوره البقره،آیت، ۲۳۰
[2]- سوره البقره، آیت، ۲۲۷

آن طلاق دهید، اگر شوهر دوم طلاق هم دهد باشوهر اول نکاح ایشان نمی شود، زیرا نکاح باقید وشرط زمانی، نکاح متعه وصیغه بوده، باطل می باشد.

امابايد توجه نموداگر زن ازشوهر بگونه کامل جدا شد، وطلاق ثلاثه واقع گردید، خداوند بزرگ هریک از زوجین را به آینده ایشان اطمئنان داده وچنین می گوید:﴿وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴾[1]

ترجمه: اگر [زن و شوهر راهی برای صلح و سازش نیافتند و] از یکدیگر جدا شوند، خدا هر یک را از توانگری خود بی نیاز می کند؛ و خدا همواره بسیار عطا کننده و حکیم است. یعنی زوجین بعد از جدای، به آینده کاملا مطمئن بوده نگران نباشد، زیرا خداوند بزرگ وعده داده است که زندگی هریک را در آینده، خوب می سازد.

طلاق از نظر قانون

ماده(قانون مدنی(١٣۶) ٢[2]می گوید: طلاق تنها بالای زوجه ایکه در نکاح صحیح یادر عدت طلاق رجعی باشد واقع می گردد. در ماده ١٣٧) طلاق هر زوج عاقل وبالغ واقع می گردد گرچه زوج سفیه یا مریض غیر مختل العقل باشد. از ماده قانون چنین برداشت می شود که طلاق بگونه مطلق بدون در نظر داشت حالات، در قانون هم مشروع وجائز می باشد.

---

[1]- سوره نساء،آیت، ١٣٠
[2]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ص، ٧٠

مبحث ششم

حکم استعمال سه طلاق در یک مجلس

هرگاه شخصی برای خانم خود در یک مجلس سه مرتبه طلاق بگوید، ویا بگوید که سه طلاق باشی ویا سه طلاق هستی، از نظر فقه اسلامی چنین نوع طلاق، خلاف اصول اسلام است که فقهاءچنین طلاق را بنام طلاق بدعی میگویند، ولی آیا همان سه طلاق واقع میشود ویا خیر؟ در مطالب بعدی پیرامون آن بحث خواهد کرد.

مطلب اول: محل اتفاق فقهاء

قبل ازاینکه وارد بحث اختلافی شوم، میخواهم موارد اتفاق فقهاءرا، پیرامون وقوع طلاق به الفاظ صریح بیان کنم.

- ✓ به اتفاق فقهاء طلاق سنت واسلامی همان طلاقی است، که شوهر به ترتیب یک یک طلاق را، در حالت صحت وطهر خانم، که با وی یکجا نشده باشد، یاد کند وتذکر دهد.
- ✓ اتفاق همه مذاهب اربعه فقهی است، که هرگاه شوهربرای خانم خود به لفظ صریح یک ویا دو طلاق رااستعمال کند، ولوکه استعمال طلاق مخالف سنت هم باشد، همان یک ویا دو طلاق، وفق استعمال وتلفظ وی واقع می شود.
- ✓ اتفاق همه مذاهب فقهی است، اگر شوهر خانم خود را در مجالس متعدد ودر اوقات مختلف سه مرتبه به ترتیب طلاق بدهد، همان سه طلاق واقع می شود.
- ✓ اتفاق همه فقهاء بر این است، هر گاه شوهر به هرنیت که باشد لفظ طلاق را بگونه صریح وواضح استعمال کند، همان طلاق واقع می شود،

یعنی مزاح، مسخره، قصد وغیر قصد وقهر وی در صورت استعمال لفظ صریح طلاق، اعتبار ندارد.

- ✓ همچنان اگر شوهر برای خانم خود بگوید: که شما سه طلاق ویا ده ، صد طلاق هستی ، همان سه طلاق واقع میشود.

بیان محل اختلاف فقهاء پیرامون وقوع سه طلاق در یک مجلس وسبب آن.

محل اختلاف دریک حالت است، که شوهری برای خانم خود در یک مجلس ودر یک لفظ، سه مرتبه لفظ طلاق را مکرراستعمال می کند. (طلاق باشی طلاق باشی طلاق باشی ویا بگوید: که طلاق، طلاق طلاق باشی. آیا استعمال سه طلاق در یک مرتبه ودر یک مجلس، مانند سائر طلاق ها وفق استعمالش واقع می شود، ویا اینکه یک طلاق واقع می گردد. ؟

جهمور علماء از مذاهب فقهی، مثل مذهب حنفی، مالکی، شافعی و امام احمد رحمهم الله معتقد اند؛ که استعمال سه طلاق در یک مجلس همان سه طلاق حساب می شود. ابن تیمیه وابن القیم الجوزی رحمهم الله وبعضی از علماء معتقد هستند، که استعمال سه طلاق در یک لفظ، یک طلاق واقع می شود.

سبب خلاف:

تعارض مفهوم آیت شریف، احادیث، اجماع وقیاس با یک روایت حدیث است.

مفهوم آیت شریف، طلاق که صلاحیت رجوع برای شوهر می باشد دو طلاق است. هرگاه سه طلاق تکمیل گردید، پیوند زوجیت ختم می گردد.الله جلت عظمته فرموده است: «المطلقات یتربصن» یعنی زنان طلاق شده منتظر عدت باشند. لفظ مطلقات جمع است زمانیکه خانم ها، سه طلاق داده شدند، بجز انتظار عدت چیزی دیگری برای ایشان از بقای زوجیت باقی نمی ماند. ازبعضی آیات واز اسباب نزول آیات معلوم می شود که قبل از اسلام طلاق محدد نبود، شوهرحق رجوع واستعمال صد طلاق را هم داشت، ولی دراسلام حق شوهر که امکان رجوع می باشد، همان دو طلاق محدداست. اگرسه طلاق تکمیل گردید، صلاحیت رجوع از شوهر الی نکاح خانم، باشوهری دیگری ختم می گردد.

بناء آیات شریف مطلق سه طلاق را قید نموده است، هرگاه سه طلاق به هر نوع که تکمیل شود، همان سه طلاق واقع می شود.

پس مفهوم آیات با مفهوم حدیث رکانه که گویا سه طلاق یک طلاق حساب می شود در تعارض بوده می باشد. همچنان اجماع صحابه کرام در عصر خلافت عمر رضی الله عنه مبنی بر وقوع سه طلاق در یک مجلس، همان سه طلاق منعقد شده معارض با حدیث می باشد. علاوهٔبرآن تقاضای قیاس بر این است که هرگاه استعمال دو طلاق شوهر در یک مجلس اعتبار داشته باشد، سه طلاق آن هم دریک مجلس معتبر است. هر گاه استعمال سه طلاق در وقفه های مختلف از زمان، اعتبار داشته باشد، استعمال آن در یک مجلس وبه یک لفظ هم معتبر است. پس مفهوم قیاس با حدیث هم در تعارض قرار گرفته است.

خلاصه اینکه مفهوم آیات، مفاهیم بعضی روایات از حدیث، فتوای اصحاب کرام، فتوای فقهای تابعین وتبع تابعین وبعد از آن، ازمذاهب اربعه، قیاس واجماع ظاهراً با حدیثی که ازعبد الله ابن عباس به روایت امام مسلم نقل شده است، در معارضت شدید قرار دارد:

« أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَال: كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُول اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِى بَكْرٍ وَسَنَتَيْنِ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ طَلَاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً، فَقَال عُمَرُ: إِنَّ النَّاسَ قَدِ اسْتَعْجَلُوا فِى أَمْرٍ كَانَ لَهُمْ فِيهِ أَنَاةٌ، فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ»[1] ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت: روش طلاق در عصر نبوت، در دوره خلافت ابی بکر ودر دو سال خلافت عمر رضی الله این چنین بود، که سه طلاق یک حساب می شد. عمر رضی الله عنه گفت: برای مردم فرصت بود، ولی عجله کردند. اگر این مساله را بالای ایشان قید سازیم، سپس قید ساخت. از مجموع آیات، احادیث، اجماع وقیاس معلوم می شود که استعمال سه طلاق در یک لفظ ودر یک مجلس همان سه طلاق واقع می شود. اما از

---

[1] ـ صحیح مسلم، ج، ۲ ص، ۱۰۹۹.

حدیث فوق معلوم می شود، که سه طلاق در یک لفظ یک طلاق حساب می شود. بنابرین علماء به دو دسته تقسیم شده اند.

مطلب دوم: دلایل جمهور مبنی به وقوع سه طلاق در یک مجلس.

مذاهب اربعه واتباع ایشان به تأئید نظرش خود، مبنی به وقوع سه طلاق به یک لفظ در یک مجلس به آیات، احادیث، اجماع و قیاس استدلال کرده اند.

۱- الله جلت عظمته فرموده است: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾[۱] ترجمه: طلاق، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد،) دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه،) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود).

وجه استدلال: الله جلت عظمته لفظ طلاق را اعتبار داده وفرموده است: اگر دو مرتبه طلاق داده شد، شوهر آخرین تصمیم خود رااتخاذ نماید. یا رجوع کند ویا طلاق دهد. به دلیل اینکه چانس اختیار رابه طلاق سوم از دست می دهد، یعنی همان سه طلاق که استعمال شده معیاراست، برابر است که متفرق با شد ویامتحد، بخاطر اینکه طلاق مطلق ذکر شده است.

۲- الله جل جلاله فرموده است: ﴿فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّى تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾[۲] ترجمه: اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق سوم داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند (و با او، آمیزش‌جنسی نماید. در این صورت،) اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند؛ (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید؛) در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم میشمرند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید.

---

[۱]- سوره بقره، آیت، ۲۲۹
[۲]- سوره بقره،آیت ،۲۳۰

وجه استدلال: در آیت قبلی بیان شده بود، که چانس برگشت ورجوع بر شوهر در حالتی است، که دو طلاق واقع شده باشد. در این آیت، الله جلت عظمته تصریح کرده است که اگر بعد از دو طلاق، طلاق دیگری واقع شد، چانس برگشت ورجوع برای زن مطلقه با شوهرباقی نمی ماند. در آیت شریف قید نکرده که تکمیل شدن سه طلاق در یک مجلس باشد، ویا در مجالس متعددا! سه طلاق یک مرتبه گفته شده باشد، ویا در وقفه ها! بناءً درهر حالت که سه طلاق تکمیل شود، طلاق ثلاثه واقع شده امکان رجوع وادامه زندگی میان زن وشوهر باقی نمی ماند. مگر اینکه خانم مطلقه ی ثلاثه به اساس آیت فوق، به رضا ورغبت خود شوهر دیگری کند وازهم دیگر لذت گیرند ،جماع کنند وسپس اگر طلاق داده شد، بعد از سپری نمودن عدت، به شوهر اولی در صورت نکاح وتعین مهر، جواز دارد.

۳- الله جلت عظمته می فرماید:

﴿ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ﴾ [۱] ترجمه: زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند یعنی عدت راسپری کنند.

وجه استدلال: خداوند بزرگ به زنان طلاق شده که چانس رجوع را از دست داده اند، لفظ جمع را ذکر کرده است. اقل جمع به اتفاق اهل لغت عدد سه است. مفهوم آیت این میشود که هر گاه خانمی سه طلاق داده شد، بجز از جدای وسپری کردن عدت گزینه ی دیگری وجود ندارد. مگر اینکه خانم؛ با شوهر دیگری عقد نکاح کند. پس لفظ سه طلاق در شریعت مطلق ومعیار بوده است، هرزمانیکه شوهر سه طلاق داد،همان لفظ معتبر است وواقع می شود.

۴- فرق بین دو طلاق یک طلاق وسه طلاق چیست ؟ وقتیکه تلفظ کردن به یک طلاق ویا دوطلاق در یک مجلس اعتبار داشته باشد؛چرا تلفظ به سه طلاق در یک مجلس اعتبار نداشته باشد؟بلکه معتبر زبان وتلفظ است. انسان می گوید من به گونه نذر برای دو نفر غذا می دهم سخن وی قبول، و به همان سخن نذر بالایش واجب می

---

[۱]- سوره بقره، آیت،۲۲۸.

گردد. اگر سه نفر گفت سه نفر است. همچنان در طلاق اگر شوهر بگوید خانم من یک طلاق است یا دو طلاق به اتفاق علمآء، همان یک ویا دوطلاق واقع می شود، وقتیکه دو طلاق آن در یک مجلس قبول باشد، سه طلاق آن نیز قبول می شود.

۵- شخصی که در وقت حیض طلاق دهد که به اصطلاح فقه ؛ طلاق بدعی گفته میشودبه اتفاق همه فقهاء طلاق دهنده مرتگب گناه شده، ولی طلاق وی واقع میشود. همچنان سه طلاق در یک مجلس دریک لفظ بدعت بوده است، ولی واقع میشود.

۶- عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ:«طَلَّقَ رَجُلٌ امْرَاَتَهُ ثَلاثا فَتَزَوَّجَهَا رَجُلٌ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ انْ يَدْخُلَ بِهَا. فَارَادَ زَوْجُهَا الاوَّلُ انْ يَتَزَوَّجَهَا. فَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَنْ ذَالِكَ. فَقال: لا حَتَّى يَذُوقَ الاخِرُ مِنْ عُسَيْلَتِهَا مَا ذَاقَ الاوَّلُ»۱

ترجمه: ام المومنین عائشهٔ رضی الله عنها میگوید: مردی خانم خود را سه طلاق داده بود. مرد دیگری آن خانم رانکاح کرد، ولی قبل از مجامعت همان خانم را، شوهر دوم نیز طلاق داد. شوهر اول اراده کرد که باخانم اولی خود نکاح نماید. در مورد جواز نکاح با خانم سه طلاق شده، از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرده شد! که شوهر اول میتواند با خانم مطلقه ثلاثه نکاح کند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: شوهر اول با خانم مطلقه خود، تازمانیکه شوهر دوم بعد از عقد نکاح، لذت یک دیگری را باخانم مطلقه احسا س نکرده باشند، نکاح کرده نمی تواند. یعنی تا زمانیکه مجامعت نشده باشد، نکاح به شوهر اول جایز نیست.

وجه استدلال: اگر سه طلاق یک طلاق حساب میشد، حتماً رسول الله صلی الله علیه وسلم مردیکه خانم خود را سه طلاق داده وسپس پشیمان شده بود، نمی گذاشت که خانمش شوهر دیگری کند. به دلیل این که سه طلاق، یک طلاق حساب میشد حق مراجعه را داشت. ثانیاً اگر فرضاً باشوهر دیگری نکاح کرده بود، بدون مجامعت رجوع آن جواز میداشت، ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم برداشتی که از صراحت آیت شریف داشت، (فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتَّى تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ) خانمی که سه طلاق شده

---

[۱]- حیح البُخَارِي،ج،۷ص،۵۵، صحیح مسلم، ج،٤ص، ۱۵۵.

باشد تا زمانیکه با شوهر دیگری نکاح ومجامعت نکند، به شوهر اولی جایز نمی باشد. یعنی سه طلاق همان سه طلاق حساب وزوجیت ختم میشود، ضرورت به حکم به مجامعت با شوهر دومی نمی کرد.

۷- عن الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ جَدِّي النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم أَنَّهُ قَالَ:« مَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا لَمْ تَحِلَّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»[1]ترجمه:در یک قصه طولانی طلاق، امام حسن رضی الله عنه میگوید: من از پدرم شنیده ام که از بابه ام حکآیت میکرد، که فرموده: شخصی که خانم خود را سه طلاق دهد، همان خانم برای وی جواز ندارد تااینکه خانم مذکور، شوهرکند وعقد دیگری انجام دهد.

وجه استدلال: در حدیث سه طلاق مطلق اعتبار داده شده است. زیرا استعمال سه طلاق حق وصلاحیت شوهر است. اما برایش توصیه شده است که سه طلاق را یک مرتبه ودر یک مجلس استعمال نکند. اگر استعمال کرد مقصر ومتخلف شمرده میشود، ولی به استعمال آن حکم مرتب می شود. وسه طلاق واقع می گردد.

۸- « عَنْ بُكَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مَحْمُودَ بْنَ لَبِيدٍ، قَالَ:أ ُخْبِرَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثَ تَطْلِيقَاتٍ جَمِيعًا، فَقَامَ غَضْبَانًا، ثُمَّ قَالَ: أَيُلْعَبُ بِكِتَابِ اللهِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، حَتَّى قَامَ رَجُلٌ، وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَلاَ أَقْتُلُهُ.) ۲

ترجمه: مردی خانم خود را سه طلاق داد. به رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع داده شد. پیامبر علیه السلام فرمود ازمکانش عاجل برخاست وگفت: ایا شما به کتاب الله مسخره می کنید، در حالیکه من در میان شما قرار دارم. مردی دیگری ایستاده شد وگفت: ای رسول خدا ایا وی را نکشم؟

وجه استدلال: پیامبر علیه السلام آن مرد را به استعمال سه طلاق در یک مجلس تهدید نمود، ولی از عدم وقوع سه طلاق حرف نزد، بلکه وقوع سه طلاق را به گونه تقریر

---

[1]- سنن الصغری البیهقی، ج،۷ص، ۵۷۲
[2]- سنن النَّسَائِي، ج، ٦ص،١٤٢ شماره حديث(٥٥٦٤)

تأئید نمود، زیرا اگر آن شخص در یک مجلس سه طلاق نمی داد، موضوع مسخره کردن به کتاب الله مورد نداشت، به دلیل اینکه اصل طلاق در شریعت مجاز است نه مسخره.

۹- «أَنَّ رَجُلاً أَتَى عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا وَهُوَ فِي مَجْلِسٍ قَالَ: أَثِمَ بِرَبِّهِ وَحَرُمَتْ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ»[1]ترجمه: مردی بحضور عمران ابن حصین رضی الله عنه درحالی آمد که وی در مسجد بود وگفت: مردی خانم خود را در یک مجلس سه طلاق داده است. عمران ابن حصین رضی الله عنه گفت: طلاق دهنده مرتکب گناه ،وخانمش بر وی حرام شده است.

وجه استدلال: در اثر فوق کاملا موضوع وضاحت داده شده است، که مردی خانم خودرا در یک مجلس سه طلاق داده بود، صحابی از عمل وی انکار نکرد، بلکه فتوا داد که خانم بر وی حرام شده است. خانم وقتی حرام می شود که سه طلاق واقع شده باشد.

۱۰- عَنْ شَقِيقٍ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِك يَقُولُ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ: « هِيَ ثَلاَثٌ لاَ تَحِلُّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ وَكَانَ إِذَا أُتِيَ بِهِ أَوْجَعَهُ. »[2] ترجمه: شقیق از انس ابن مالک روایت نموده که عمر ابن الخطاب رضی الله عنه درمورد مردیکه خانم خود را قبل از دخول، سه طلاق داده باشد، چه حکم است؟ فرمود: سه طلاق شده تا زمانیکه خانم وی عقد دیگری نکرده باشد، برای شوهر حلال نیست. وعادت امیر المومنین رضی الله عنه همین بود. شخصی که خانم خودرا در یک مجلس سه طلاق میداد، وی را لت کوب می نمود. ولی طلاق را واقع می دانست.

وجه استدلال: وقتیکه سه طلاق قبل از دخول در یک مجلس همان سه طلاق واقع شود، بعد از دخول به طریق اولی، واقع می شود.

---

[1]- سنن الکبری البیهقی، ج۷،ص۳۳۳
[2]- سنن الکبری البیهقی، ج۷،ص۳۳٤

۱۱- « رُوِيَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مِنْ غَيْرِ طَرِيقٍ أَنَّهُ أَفْتَى بِلُزُومِ الطَّلَاقِ الثَّلَاثِ لِمَنْ أَوْقَعَهَا مُجْتَمِعَةً، فَقَدْ رَجَعَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى قَوْلِ الْجَمَاعَةِ وَانْعَقَدَ بِهِ الْإِجْمَاعُ»[۱] ترجمه: از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما نیز روایت شده که سه طلاق را در یک مجلس در یک لفظ، همان سه طلاق فتوا داده است. صاحب کتاب المنتقی می گوید: به یقین عبد الله ابن عباس از سخن ونظرش، مبنی بر اینکه سه طلاق در یک مجلس یک طلاق حساب می شود، رجوع نموده با جماعت بزرگ اصحاب یکجا شده است. پس نظر جمعی اصحاب، اجماع امت می باشد. اجماع امت از دلایل اتفاقی بین اهل سنت است.

۱۲- « أن بن عباس ترک الإفتاء بکون الثلاث واحدة وصار قائلا بأن المرأة لا تحل بعد الثلاث حتی تنکح زوجا غیره»[۲] ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما از فتوای خود مبنی به وقوع سه طلاق، یک طلاق در یک مجلس حساب می شود؛ رجوع نموده است. بلکه فتوای داده است که در صورت وقوع سه طلاق یک در یک مجلس، خانم برای شوهر الی نکاح با شوهر دیگری، حرام می شود. یعنی سه طلاق در هر صورتی که واقع شده باشد، همان سه طلاق حساب میشود.

۱۳- «أن رجلاً جاء إلی عثمان بن عفان، فقال: إنی طلقت امرأتی مئة، فقال: ثلاث تحرمها علیک، وسبع وتسعون عدوان»[۳]ترجمه: مردی بحضور عثمان رضی الله عنه آمد وگفت: من خانم خود را صد طلاق گفتم، عثمان رضی الله عنه گفت: سه آن خانم را بالای شما حرام ساخت، ومتباقی آن تجاوز وعدوان است.

وجه استدلال: شوهر خانم خود را در یک مجلس صد طلاق داده بود، عثمان رضی الله عنه طلاق وی را واقع دانست. اگر سه طلاق یک طلاق حساب می شد، عثمان رضی الله عنه مخالف آن فتوا نمی داد.

---

[۱]- المنتقی شرح الموطا، ج،۳ص، ۲۳۸
[۲]- عون المعبود، ج،٦ص، ۲۹۲
[۳]- مصنف ابن ابی شیبه ، ج،٤ص،٦٢، شماره حدیث ،١٧٨٠٥. - شرح معاني الآثار:ج٣،/ص ، ٥٨

۱۴- اجماع صحابه کرام: عمر رضی الله عنه بنابر دلائل که نزد خود وی بود فیصله نمود؛ که استعمال سه طلاق در یک مجلس همان سه طلاق حساب می شود. تمام اصحاب کرام، با وصف علم ایشان به احادیث، حب ودوستی ایشان به رسول الله صلی الله علیه وسلم، با در نظر داشت اخلاص، دیانت وتقوای ایشان به دین اسلام، نظر عمر رضی الله عنه را به اتفاق قبول کردند وپذیرفتند، این اتفاق صحابه، دلیل بزرگ دیگری به وقوع سه طلاق در یک مجلس، می باشد. [1]

از مجموع آیات، احادیث، اجماع، قیاس وآثار صحابه کرام معلوم میشود، که سه طلاق دریک مجلس، همان سه طلاق محاسبه میشود که زوجیت بطور قطع ختم گردیده امکان مراجعه هم نمی باشد. ونیز یکی از دلائل عمده اتفاق همه ویا نود نه فیصد مجتهدین مذاهب اربعه فقهی، طی چندین قرن بر وقوع طلاق ثلاثه در یک مجلس، دلیل دیگری به بر حق بودن این نظر می باشد.

مطلب سوم: دلیل نظر دوم مبنی به عدم وقوع سه طلاق در یک مجلس

تعدادی از علماءمانند:ابن القیم الجوزی، ابن تیمیه وداود ظاهری می گویند: که استعمال سه طلاق در یک مجلس به یک لفظ بدعت بوده، اما یک طلاق واقع می شود. ایشان به دلائل زیر استدلال کرده اند.

١- عن أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ:«كَانَ الطَّلَاقُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ وَسَنَتَيْنِ مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ طَلَاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّاسَ قَدِ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ كَانَ لَهُمْ فِيهِ أَنَاةٌ، فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ، فَأَمْضَاهُ عَلَيْهِمْ»[2]ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت: روش طلاق در عصر نبوت، در دوره خلافت ابو بکر ودر دو سال خلافت عمر رضی الله عنه این چنین بود، اگر شخصی خانم خود را در یک مجلس سه طلاق می داد(طلاق، طلاق، طلاق هستی) یک طلاق حساب می شد، بعد از آن عمر

---

[1]- اعلاء السنن ج،١١ص،١۴۴ ٩-تفسیر اضواء البیان ، سوره بقره ،ص، ١٢٢٣.- الجوهر النقی ابن ترکمانی ج، ٧ص، ٣٣٨-شرح نووی مسلم ج،٤ص، ٧٠ فتح الباری ج،٩ص،٢٧٨- المغنی ج،٢ص،١٧٧٢ - معانی الاثار ج،٣ص،٧۶

[2]- صحیح مسلم ج ٢ ص ١٠٩٩

رضی الله عنه فرمود: مردم به عملی که برای ایشان فرصت بود عجله کردن، اگر این فرصت را قید کنیم، سپس قید نمود. یعنی برای مردم فرصت ومجال بود که خانم خود را در مراحل مختلف طلاق میدادند، ولی به سه طلاق عجله نمودند ما هم عجله ایشانرا مبنی به وقوع سه طلاق قانونی ساختیم. که باید مطابق به تلفظ ایشان طلاق واقع شود.

وجه استدلال: حدیث کاملا صراحت دارد که در صدر اسلام خصوصا در عصر نبوت، سه طلاق یک طلاق محسوب می شد و ما مکلفیت به قول خداوند، قول وفعل رسول الله صلی الله علیه وسلم داریم. در عصرنبوت سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق حساب می شد، ماهم آنرا یک طلاق حساب می کنیم.

۲-«عَنْ عِكْرِمَةَ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ:طَلَّقَ رُكَانَةُ بْنُ عَبْدِ يَزِيدَ أَخُو بَنِى مُطَّلَبٍ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا فِى مَجْلِسٍ وَاحِدٍ فَحَزِنَ عَلَيْهَا حُزْنًا شَدِيدًا قَالَ فَسَأَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم كَيْفَ طَلَّقْتَهَا قَالَ طَلَّقْتُهَا ثَلاَثًا. قَالَ فَقَالَ فِى مَجْلِسٍ وَاحِدٍ قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَإِنَّمَا تِلْكَ وَاحِدَةٌ فَارْجِعْهَا إِنْ شِئْتَ قَالَ فَرَاجَعَهَا»[1]ترجمه: عکرمه از عبد الله ابن عباس روایت نموده، که رکانه از خانواده عبد المطلب خانم خود را در یک مجلس سه طلاق داد، سپس بسیار خفه وناراحت گردید. پیامبر علیه السلام از وی سوال نمود که چگونه طلاق دادید؟ گفت سه طلاق دادم، گفت در یک مجلس؟ گفت بلی در یک مجلس، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: یک طلاق واقع شده اگر می خواهید با خانمت مراجعه کن.

وجه استدلال: حدیث به صراحت می رساند که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق حساب می شود، ولی همه محدثین متفق به عدم صحت حدیث هستند، که حدیث مذکور صحیح نیست وقتیکه صحیح نباشد، استدلال به آن نیز صحیح نمی باشد.[2]

مطلب چهارم: مناقشه علمی با دلایل نظر دوم.

جواب از حدیث اول :

---

[1]- مسند احمد ،ج،۱ص،۲٦٥ ،شماره حديث (۲۳۸۷)

[2]- قَالَ ابْن الْجَوْزِيّ فِي «علله» : هَذَا حَدِيث لَا يَصح ، ابْن إِسْحَاق مَجْرُوح ، وَدَاوُد أشدُّ مِنْهُ ضعفا ،. بدرالمنير، ج، ۸ص ، ۱۰۳

فقهاء ومحدثین پیرامون حدیث، نظریات متعدد دارند.

نظر اول توجیه در معنا:

اکثر محدثین حدیث مذکور را چنین ترجمه نموده اند، مطلب حدیث چنین نیست که در عصر نبوت سه طلاق را به یک لفظ، یک طلاق حساب می کردند، بلکه منظور از حدیث این است که در عصر نبوت یک طلاق را به مثابه سه طلاق تلقی وحساب می گردند. به دلیل اینکه سه طلاق در یک لفظ ویا در یک مجلس، طلاق غیر شرعی مخالف قرآن است. صحابه کرام نسبت به همه متقی تر بودند. بناء سه طلاق را مخالف قران، در یک لفظ استعمال نمی کردند.

قال الحافظ ابن رجب وقال الجمهور فی حدیث المسلم: « إنه لیس المراد أن فی عهده کانت ثلاث طلقات ملفوظات تعد واحدة بل المراد أنهم کانوا یکتفون علی التطلیقة الواحدة منزلة ثلاث طلقات»اوتکون هذه الواقعة قبل حصر عدد الطلاق فی الثلاث»[1]

ترجمه: حافظ ابن رجب فرموده است: سخن جمهوردر مورد حدیث این است، منظور حدیث این نیست که در عصر نبوت سه طلاق تلفظ میگردید، ولی انرا یک طلاق حساب می کردند، بلکه منظور ایشان این بود که در عصر نبوت عوض سه طلاق، به یک طلاق اکتفا می کردند. یعنی یک طلاق را سه طلاق می پنداشتند. ونیز فرموده: ویا این حدیث قبل از حصر طلاق ایراد شده است. یعنی حدیث منسوخ است.

قال النووی:« هذه ألفاظ هذا الحدیث وهو معدود من الأحادیث المشکلة وقد اختلف العلماء فیمن قال لامرأته أنت طالق ثلاثا فقال الشافعی ومالک وأبو حنیفة وأحمد وجماهیر العلماء من السلف والخلف یقع الثلاث. فالأصح أن معناه أنه کان فی أول الأمر اذا قال لها أنت طالق أنت طالق أنت طالق ولم ینو تأکیدا ولا استئنافا یحکم بوقوع طلقة لقلة ارادتهم الاستئناف »[2]

---

[1] ـ المنتقی شرح الموطا، ج۳ص،۲۳۸

[2] ـ شرح نووی مسلم، ج،٤ص ،۷۰

ترجمه: امام نواوی رحمه الله حدیث فوق را در شرح مسلم چنین توضیح می دهد: حدیث مذکور، از احادیث مشکل به شمار می رود. وعلماء پیرامون اینکه شخصی برای خانم خود بگوید: که تو سه طلاق هستی اختلاف نظر دارند. امام شافعی، مالک، ابوحنیفه، احمد وجمهور علماء از سلف وخلف همان سه طلاق را واقع می دانند. نووی می گوید: صحیح تر در موردمعنای حدیث این است، که در اوائل اگر شوهر برای خانم خود می گفت:تو طلاق هستی، تو طلاق هستی، توطلاق هستی، منظورش تاکید ویا فهماندن نباشد یک طلاق حساب می شد، به دلیل اینکه در آن عصر اراده اکثریت به سه طلاق در یک مجلس نمی بود.

امام صنعانی رحمه الله می گوید: منظور از تکرارلفط طلاق (طلاق هستی، طلاق هستی، طلاق هستی) تاکید وفهماندن موضوع است، بناء یک طلاق قصدی اصلی وی بود نه سه طلاق. یعنی اصلا منظورش یک طلاق بوده، ولی سه مرتبه جهت تاکید موضوع وفهماندن آن، برای خانم بوده است. زیرا در صدر اسلام همه عالم ومتقی بودند، وحالت اصلی مردم به صدق سلامتی بود وقتیکه حالت مردم تغیر کرد خیانت کذب، دعوای های باطل غیر حق شائع گردید، عمر رضی الله عنه جهت مصلحت عام، قاعده شرعی را تطبیق کردکه با مردم به ظاهر کلامش معامله شود. نه به اساس اراده ونیت ضمیرش، بناء منظور حدیث (طلاق الثلاث واحدة) همین است[۱]این توجیه را، روایت دیگری از ابن عباس رضی الله عنه کاملا تائید میکند.

« عن عمرو بن دینار أن طاووسا أخبره قال دخلت علی بن عباس ومعه مولاه أبو الصهباء فسأله أبو الصهباء عن الرجل یطلق امرأته ثلاثا جمیعها فقال بن عباس کانوا یجعلونها واحدة علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم وأبی بکر وولایة عمر إلا أقلها حتی خطب عمر الناس فقال قد أکثرتم فی هذا الطلاق فمن قال شیئا فهو علی ما تکلم به »[۲]ترجمه: عمرو ابن دینار از طاوؤس روایت می کند که من بحضور عبد الله ابن عباس

---

[۱]- سبل السلام، ج،۳ص،۱۷۲

[۲]- مصنفعبدالدرزاق، باب المطلقه ثلاثا، ج،٦ص، ۳۹۲.

رفتم که مولایش اباصهباء هم حضور داشت. ابوصهباء از عبد الله ابن عباس پرسید، حکم مردیکه خانم خود را سه مرتبه یکجا طلاق می دهدچیست؟ عبد الله ابن عباس فرمود: آن سه را در عصر پیامبر علیه السلام ودر عصر ابو بکر وخلافت عمر یک طلاق حساب می کردند، تا اینکه عمر رضی الله عنه برای مردم خطبه ایراد نمود وگفت: به یقین شما طلاق را زیاد استعمال کردید؛ شخصیکه چیزی تلفظ کند، همان تلفظ آن است.

البته توجیه امام نووی وصنعانی رحمهم الله با حدیث فوق ومتن هذا، سازگاری بیشتر دارد، به دلیل اینکه اگر شوهر یک مرتبه گفته باشد که سه ویا صد طلاق باشی، قضاءً ودیانتاً طلاق ثلاثۀ واقع می شود. پس اگر در یک مجلس لفظ طلاق را سه مرتبه تکرار نماید، (طلاق، طلاق وطلاق) طلاق مطابق به تلفظ وی باید واقع شود.

نظر دوم نقل روایات متضاداز حدیث رکانه پیرامون نوعیت طلاق وی

بعضی الفاظ از رکانه نقل شده است، که گویا رکانه خانم خود را سه طلاق داده بود وبعضی روایت ها نقل گردیده است که رکانه خانم خود را طلاق رجعی، وبعضی روایات نقل شده که رکانه خانم خود را طلاق باین داده است.

« أن رکَانَۀ بن عَبْد یزِید أَتَى رَسُول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم فَقَالَ:إِنِّى طلقت امْرَأَتی سهیمۀ الْبَتَّۀَ، واللَّهِ مَا أردتُ إِلَّا وَاحِدَۀ ؟، فَقَالَ: رَسُول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم: وَالله مَا أردْت إِلَّا وَاحِدَۀ ؟ فَقَالَ:واللَّهِ مَا أردْت إِلَّا وَاحِدَۀ ؛ فردَّها عَلَيْهِ رَسُول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم»[1]

ترجمه: از رکانه رضی الله عنه روایت شده که وی خانم خود را بنام سهمیه طلاق باین داده بود. به پیامبر علیه السلام خبر دادو گفت: من اراده نداشتم مگر یک طلاق را، رسول الله صلی الله علیه وسلم تکرارا، از وی سوال نمود که بجز یک طلاق اراده دیگری نداشتی ؟ گفت بجز یک طلاق اراده دیگری نداشتم، پیامبر علیه السلام خانم وی را برایش برگردانید.[2]

---

[1]- سنن أبو داود ج، ۲ ص،۲٦۳. کتاب الطلاق: باب في البتة.شماره حدیث(۲۲۰٦)
[2]- سنن أبو داود ،کتاب الطلاق، شماره حدیث ، (۲۲۰٦)

در این صورت، حدیث مذکور موضوع راکاملا روشن می سازد که رکانه خانم خود را سه طلاق نداده بود، بلکه یک طلاق گفته است. بعد از یک طلاق رجوع کردن هیچ اشکالی ند ارد.

« أن رکانة بن عبد یزید طلق امرأته سهیمة البتة، فأخبر النبی صلی الله علیه وسلم بذلک وقال: والله ما أردت إلا واحدة، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: والله ما أردت إلا واحدة ؟ فقال رکانة: والله ما أردت إلا واحدة، فردها إلیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فطلقها الثانیة فی زمان عمر رضی الله عنه، والثالثة فی زمان عثمان رضی الله عنه»[1] ترجمه: رکانه ابن عبد یزید خانم خود، سهمیه را، طلاق باین داده بود. جریان به پیامبر علیه السلام اطلاع داده شد، رکانه سوگند خورد وگفت: والله که من در طلاق نیت نداشتم مگر یک طلاق را، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: والله اراده نداشتی مگر یک طلاق را، گفت: والله که من اراده نداشتم مگر یک طلاق را، سپس خانم وی را برایش بر گردانید. در مرتبه دوم در خلافت عمر رضی الله عنه طلاق داد ودر مرتبه سوم درزمان خلافت عمثان رضی الله عنه طلاق داد. این روایت به صراحت موضوع را تشریح کرده که رکانه در عصر نبوت، طلاق بائن داده بود، نه طلاق ثلاثه.

(عَنْ طَاوُسٍ أَنَّ رَجُلاً يُقَالُ لَهُ أَبُو الصَّهْبَاءِ كَانَ كَثِيرَ السُّؤَالِ لاِبْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا جَعَلُوهَا وَاحِدَةً عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَأَبِى بَكْرٍ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ عُمَرَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ بَلَى كَانَ الرَّجُلُ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا جَعَلُوهَا وَاحِدَةً عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَأَبِى بَكْرٍ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ عُمَرَ فَلَمَّا رَأَى النَّاسَ قَدْ تَتَابَعُوا فِيهَا قَالَ أَجِيزُوهُنَّ عَلَيْهِمْ فأقر به ابن عباس»[2]

---

[1]- البدر المنير ج، ۸ص، ۱۰۳
[2]- سنن أبو داود، شماره حدیث ،(۲۱۹۹)

« قال صاحب كتاب الجوهر النقی:ذهب إلی هذا جماعۀ من أصحاب عبد الله بن عباس، منهم سعيد بن جبير، وطاووس، وأبو الشعثاء، وعمرو بن دينار، من طلق البكر ثلاثا، فهی واحدۀ. » ۱

ترجمه: طاوس می گوید: مردی که برایش ابا صهباء می گفتند، از عبد الله ابن عباس بسیار سؤال و روایت نموده که برای عبد الله ابن عباس گفت: آیا میدانید! مردیکه خانم خود را قبل از مجامعت سه بار طلاق دهد آنرا در عصر نبوت، در خلافت ابو بکر رضی الله عنه ودر اوائل خلافت عمر رضی الله عنه یک طلاق حساب می کردند ؟ ابن عباس رضی الله عنه به همین روایت اقرار نمود وگفت: بلی چنین بود که سه طلاق در حق غیر مدخول بها در عصر نبوت، در خلافت ابو بکر ودر اوئل خلافت عمر یک طلاق حساب می شد. وقتیکه مردم را دید که در مورد از مسیر اصلی عبورکردند، جریان را بالای مردم قید ساخت، عبد الله ابن عباس این روایت را تائید نمود. صاحب کتاب الجوهر نقی می گوید: به اساس همین روایت تعدادی شاگردان عبد الله ابن عباس رضی الله عنه، مانند: سعید ابن جبیر، ابوشعثاء، طاوس، عمر ابن دینار، نظر دادند که سه طلاق در حق غیر مدخول بها، یک طلاق حساب می شود. وقتیکه سه طلاق در حق غیر مدخول بها در یک مجلس، یک طلاق حساب شود، در حق مدخول بها همان سه طلاق، سه طلاق حساب می شود.

عن محمد بن إياسی بن بكير، أنه قال: طلق رجل امرأته ثلاثا قبل أن يدخل بها، ثم بدا له أن ينكحها، فجاء يستفتی، فذهبت معه أسأل له، فسأل أبا هريرۀ، وعبد الله ابن عباس عن ذلک، فقالا:« لا نری أن تنكحها حتی تتزوج زوجا غيرک. وسئل عبد الله بن عمرو بن العاص عن رجل طلق امرأته ثلاثا قبل أن يمسها، فقال: الواحدۀ تبينها، والثلاث تحرمها حتی تنكح زوجاغيره»۲

---

[۱]- الجوهر النقی ،ابن ترکمانی، ج، ۷ص، ۳۳۸.
[۲]- شرح السنة بغوی، ج، ۹ص ،۲۲۹.

ترجمه: از محمد ابن ایاس نقل شده که فرموده است :مردی خانم خود را قبل از مجامعت سه مرتبه طلاق داده بود، بعد تصمیم بر آن گرفت که مراجعه ونکاح نماید.نزد به من جهت استفتاء مراجعه نمود من همرای وی نزد ابو هریره وابن عباس رضی الله عنهما رفتم، واز موضوع هریک را سوال نمودم، هریک از بزرگ واران فرمودند: که خانم طلاق شده برای شما حلال نیست، مگر اینکه وی با شوهر ی دیگری نکاح نماید. همچنان از عبد الله ابن عمرو ابن العاص، مردی سوال نمود که خانم خود را قبل از دخول سه طلاق داده است. وی گفت: اگر یک طلاق داده باشد بائن شد اگر سه طلاق داده باشد حرام شد، مگر اینکه با شوهری دیگر ی نکاح ومجامعت کند. از روایت مذکور معلوم می شود که در حرمت طلاق ثلاثه مدخول بها وغیرمدخول بها، برابر است واینکه در صورت وقوع سه طلاق برای شوهر بازگشت به خانم نمی باشد. وقتیکه سه طلاق به حق غیر مدخول بها اعتبار داشته باشد، به غیر مدخول بها به طریق اولی اعتبار دارد.

نظر سوم ترجیح بین روایت ها:

ابن حجر، وابوداود، ابن عبد البر، امام نووی وقرطبی رحمهم الله نظر ترجیح دارند ومی گویند: روایتی که رکانه خانم خود را طلاق بائن صغری داده بود، قوی تر وراجح تر نسبت به طلاق ثلاثه است. دلیل ترجیح را ابوداود در سنن خود وابن حجر در فتح الباری نقل وتائید کرده اند. دلیل ترجیح این است که اعضای خانواده رکانه روایت نموده اند که رکانه، خانم خود را طلاق بائن داده، وآن هم قبل از مجامعت بود طبعا اعضای خانواده نسبت به دیگران آگاه تر می باشند. به همان دلیل رسول الله صلی الله علیه وسلم برای وی اجازه بر گشت داد. « قال أبو داود: أن ركانة طلق امرأته البتة أولى بالتقديم على رواية من يروى أنه إنما طلقها ثلاثا»[1]ترجمه: روایت رکانه که طلاق بائن داده، نسبت به روایت که سه طلاق داده بود، مقدم است.

[1]- سنن أبو داود، ج، ٢ص، ٢٦٣، كتاب الطلاق: باب في البتة، شماره حديث(٢٢٠٦)- والترمذي ج،٣ ص،٤٧١ - فتح الباري ج، ٩ص، ٢٩٧ -تفسير قرطبى ج،٣ ص،١٢٨.

قال ابن حجر: «الراجح فی الموضوعین تحریم المتعۀ وایقاع الثلاث للاجماع الذی انعقد من عهد عمر رضی الله عنه » ترجمه: ابن حجر بعد از بحث طولانی در مورد سه طلاق در یک مجلس می گوید: در دو موضوع راجح این است که نکاح متعه حرام وسه طلاق در یک مجلس همان سه طلاق، به دلیل اجماع منعقده در عهد عمر رضی الله عنه واقع می شود.

همچنان امام نووی حدیث رکانه که منظورش باین بود ترجیح داده است. « وإنما الصحیح منها ما قدمناه أنه طلقها البتۀ »[1]ترجمه: صحیح این است که طلاق رکانه بائن بوده نه ثلاثه.

قال القرطبی:« فالذی صح عندی من حدیث رکانه انه طلق امرته البته لا ثلاثۀ»[2]ترجمه: قرطبی می گوید: صحیح به نظر من این است، که رکانه خانم خودرا سه طلاق نداده، بلکه طلاق بائن داده بوده است.

نظر چهارم: نظر جمع است.

تعدادی از اهل علم مانند:امام نسائی، علی قاری، امام سیوطی و تهانوی درجمع بین روایت ها، قائل بوده ومی گویند: روایت مطلق که تنها لفظ سه را ذکر کرده است ﴿طَلَاقُ الثَّلَاثِ وَاحِدَةً﴾ یعنی سه طلاق، مطلق است قید نشده که در کدام صورت سه طلاق یک طلاق واقع می شود. روایت دیگری نقل شده است«أن أبا الصهباء کان کثیر السؤال لابن عباس قال أما علمت أن الرجل إذا طلق امرأته ثلاثا قبل أن یدخل بها جعلوها واحدۀ قال ابن عباس بلی کان الرجل إذا طلق امرأته قبل أن یدخل بها فجعلوها واحدۀ علی عهد رسول الله وأبی بکر وصدرا من خلافۀ عمر»[3]

---

[1]- فتح الباري، ج، ۹ص، ۲۹۷ وسنن أبي داود ج، ۱ص، ۵۰۷ ، ۵۰۸ - شرح نووی مسلم ج، ٤ص، ۷۱

[2]- تفسیر قرطبی، ج،۳ ص،۱۲۸.

[3]- شخصیکه خانم خود را قبل از مجامعت سه طلاق دهد یک طلاق واقع می شود به دلیل اینکه طلاق اول زوجیت غیر مدخول بها را به دلیل فارغ بودن رحم وی، ختم نمودزیرا ضرورت به سپری نمودن عدت نیست. وقتیکه عدت نباشد محل طلاق هم به وقوع یک طلاق ختم می گردد بناء سه طلاق در حق غیر مدخول بها یک طلاق حساب می شود. البته این حکم متفق علیه نیست، بعضی اهل علم معتقد هستند که سه طلاق در یک مجلس همان سه طلاق واقع می شود برابر است که مدخول بها باشد ویا غیر مدخول بها

ترجمه: ابا صهباء از عبد الله ابن عباس بسیار سوال می نمود، روزی برایش گفت: آیا می دانید وقتیکه مردی خانم خود را قبل از مجامعت، سه مرتبه طلاق می داد آنرا یک طلاق حساب می گردند. عبد الله ابن عباس رضی الله عنه فرمود: بلی مردیکه خانم خود را قبل از مجامعت در عصر نبوت، در خلافت ابو بکر ودر اوائل خلافت عمر سه مرتبه طلاق می داد، آنرا یک طلاق حساب می کردند. این روایت، مطلق را مقید ساخته است. که وقتی سه طلاق در یک مجلس یک طلاق حساب می شود که خانم غیر مدخول بها یعنی عروسی نشده باشد، وقتیکه حمل مطلق علی المقید، طوریکه قواعد اصول الفقه در مورد گواه است، عمل و تطبیق شود، مشکل کاملا بر طرف شده وبه همان اصل عمومی بر می گردیم که وقوع طلاق متعلق به استعمال لفظ است یعنی همان سه طلاق در حق غیر مدخول بها یک طلاق، ودر حق مدخول بها همان سه طلاق واقع می گردد. این نظر را امام سیوطی در شرح سنن نسائی، وامام علی قاری در شرح مشکات تأئید کرده اند.[1] امام نسائی هم به اساس برداشت وی از حدیث، حدیث فوق را تحت عنوان « باب طلاق الثلاث المتفرقه قبل الدخول بالزوجه» آورده است. هدف وی این بوده که سه طلاق در مالس متعدد، برای خانم غیر مدخول بها یک طلاق حساب می شود. وقتیکه در مجالس متعدد یک طلاق حساب شود در یک مجلس به طریق اولی به حق غیرمدخول بها یک طلاق حساب می شود.

نظر پنجم: نظر نسخ است:

تعدادی از محدثین وفقهاء معتقد هستند که حدیث مذکور منسوخ است. روی همین دلیل امام ابوداود رحمه الله درکتاب سنن خود، بابی را تحت عنوان « باب نسخ المراجعهٔ بعد التطلیقات الثلاث» گذاشته است این باب اجتهاد ونظر ابوداود را آشکار می سازد که وی معتقد به منسوخ بودن حدیث « الثلاث واحدهٔ» است[2] که این حکم در اوائل اسلام بوده سپس نسخ شد. دلیل نسخ حدیث، اجماع صحابه کرام میباشد. قاعده

---

[1] - شرح نسائی از امام سیوطی، ج،٦ص،١۴۵- مرقات ج،١٠ ص،٢٣٩.
[2] - سنن أبو داود، ج، ١ص، ۵٠٧ ، ۵٠٨

اصول حدیث است که اجماع ناسخ حدیث شده نمی تواند، ولی دلیل نسخ می باشد. ۱ پس اجماع صحابه در وقت عمر رضی الله عنه دلیل برنسخ حدیث می باشد.

- ✓ دلایل نسخ حدیث رکانه

اگر حدیث منسوخ نمی بود، عبد الله ابن عباس که راوی حدیث است، مخالف حدیث که خود وی روایت کرده است، فتوای نمی داد. مخالفت راوی از لفظ حدیث ومعنی حدیث ، دلیل بر منسوخ بودن حدیث می کند.

- ✓ اگر حدیث منسوخ نمی بود، عمر رضی الله عنه با حدیث مخالفت نمی کرد. اگرامیر المومنین بنابرملاحظه ای مخالفت نموده بود، سائر صحابه کرام نباید با وی موافقت می کردند، در حالیکه صحابه کرام نظر آزاد داشتندوهیچ کدام آن، مجبوربه قبول نظر شخص خلیفه نمی بودند.۲ بلکه حالت اصحاب کاملا عادی بوده، نظر تحمیلی نبود.
- ✓ امام طحاوی رحمه الله هم معتقد به منسوخ بودن حدیث رکانه می باشد. دلیل نسخ را امام طحاوی چنین توضیح می دهد: همین که امیر المومنین عمر رضی الله عنه همه صحابه کرام را مخاطب قرار داد که سه طلاق همان سه طلاق حساب می شود، هیچ یک از اصحاب نه انکار کردندونه دفاع نمودند، پس این روش بزرگترین دلیل نسخ حکم قبلی می باشد. ۳
- ✓ نظر صاحب کتاب فقه علی المذاهب الاربعه «أن عمل عمر وموافقة الأكثرين له مبنى على ما علموه من أن الحكم كان مؤقتا إلى هذا الوقت فنسخه عمر بحديث لم يذكره لنا»۴ ترجمه: به یقین عمل کرد عمر در مورد، وموافقت سائر اصحاب دلیل بر این است که حکم سه طلاق به یک طلاق، مؤقت بوده امیر المومنین

---

[1]- شرح نووی مسلم، ج، ٤ص، ٧٠.
[2]- مرجع سابق
[3]- معانی الاثار، ج، ۳ص، ۷۶
[4]- الفقه علی المذاهب الاربعة، باب طلاق الثلاثة-ص، ۸۹۹

توسط حدیثی که برای ما وضاحت نداده نسخ کرده است. البته این عمل کرد به اساس قاعده اصولی، که عبرت به نظر راوی است نه به روایت راوی، مطابقت دارد.

- ✓ قال البیهقی فهو محمول علی النسخ» ترجمه: امام بیهقی رحمه الله بعد از روایت حدیث رکانه می گوید: حدیث که از ابن عباس مبنی به روایت سه طلاق که یک طلاق حساب می شود، نقل شده است، منسوخ می باشد و به نسخ حمل شده است.
- ✓ «فنقل البیهقی عن الشافعی أنه قال یشبه أن یکون بن عباس علم شیئا نسخ ذلک» ۱

ترجمه: همچنان امام بیهقی از امام شافعی روایت نموده که وی فرموده است: ممکن عبد الله ابن عباس چیزی را در مورد نسخ حکم سه طلاق فهمیده باشد، که مخالفت از روایت نموده است.

- ✓ امام طحاوی رحمه الله در مورد حکم سه طلاق به یک طلاق می گوید: وقتیکه عبدالله ابن عمر خانم خود را در حالت مرض طبیعی طلاق داد، رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش دستور مراجعه را صادر نمود. به اتفاق همه فقهاء طلاق در حالت مرض خانم ها بدعت است، ولی واقع شده اگر واقع نمی شد، دستور مراجعه معنای نمی داشت. همچنان سه طلاق به یک لفظ مخالفت به سنت است، ولی واقع می شود. ۲
- ✓ ابن قدامه رحمه الله می گوید: اگر شخصی خانم خود را سه مرتبه به یک لفظ طلاق دهد، همان سه واقع می شود سپس در مورد حدیث چنین می گوید: عبد الله ابن عباس مخالف روایت حدیث (الثلاثة واحدة) روایت نموده ونیز مخالف روایت خود، مبنی به وقوع سه طلاق، یک طلاق فتوی

---

[۱] - سنن الصغری، ج۲،ص، ۲۹۵.
[۲] - معانی الاثار، ج، ۳ص،۷۸ .

داده است. ابن قدامه اضافه نموده می گوید: معنای حدیث ابن عباس این است؛ که مردم در عصر نبوت ودر خلافت ابو بکر ودر اوائل خلافت عمر یک طلاق میدادند. اگرچنین نمی بود برای عمر رضی الله عنه مجاز نبود که یک عمل مشهور در عصر نبوت ودر عصر خلافت ابو بکر باشد، از آن بگونه صریح مخالفت نماید. همچنان برای ابن عباس جائز نبود حدیثی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نماید، سپس مخالف آن فتوی دهد. ومی گوید: «إن النكاح ملک يصح إزالته متفرقاً، فصح مجتمعاً كسائر الأملاک. »[1]ترجمه:به یقین نکاح ملکیت است دور ساختن آن، به گونه جدا جدا صحیح می باشد، پس دور ساختن وازاله آن، مانند سائر ملکیت ها بگونه یکجا، هم صحیح است.

- ✓ ابن حجر عسقلانی رحمه الله می گوید: « قد دل اجماعهم علی وجود ناسخ وان كان خفی عن بعضهم »[2] ترجمه: ابن جحر عسقلانی بعد از اینکه پیرامون حدیث ابن عباس رضی الله عنه بحث می کند در اخیر بحث میگوید: اجماع صحابه کرام مبنی بر اینکه سه طلاق در یک مجلس همان سه طلاق حساب می شود، دلیل بر نسخ حدیث است.

برداشت بنده از جریان مطالعه کتاب ها ونظریات مختلف اهل علم پیرامون نسخ حدیث این است: بر مبنای قاعده علم حدیث تا زمانیکه بین روایات امکان جمع ویاترجیح باشد، رفتن به سوی نسخ مخالف قواعد علم حدیث می باشد .

در مورد روایات طوریکه قبلا تحت عنوان جمع بین روایات، نظریات تعدادی ازاهل علم را تذکر دادم، حدیث رکانه به الفاظ مختلف روایت گردیده، ولی بعضی روایات بعضی دیگری را وضاحت داده وتشریح نموده است. البته لفظ غیر مدخول بها در روایات یک واضح است، ولفظ البته طلاق بائن، وضاحت دیگری به حدیث است لفظ (الا واحدة) که

---

[1]- المغنی، ج، ٢ص، ١٧٧٢.
[2]- فتح الباری شرح صحیح البخاری ، ج، ٩ص، ٢٧٨.

من اراده نداشتم، مگر یک طلاق را صراحت بیشتر دارد. از همه مهمتر تعدادی زیادی از فقهای صحابه، مانند:عبد الله ابن مسعود، عبد الله ابن عمر، علی ابن ابی طالب، عبد الله ابن زبیر، عبد الله ابن عباس، ابو هریره وعثمان رضی الله عنهم در مقاطع مختلف، در زمانه های متفاوت فتوی به وقوع سه طلاق در یک مجلس داده اند، عمل کرد عمر رضی الله عنه مبنی بر جمع کردن اصحاب واجماع ایشان، جریان را وضاحت بیشتر داده وقاطعیت بیشتر می بخشد. همچنان فتوای اصحاب وفتوای تعدادی از تابعین ومذاهب اربعه مبنی بر لزوم وقوع سه طلاق در یک مجلس همان سه طلاق، می رساند که در عصر نبوت هم همین حکم رائج بوده است وتنها در مورد سه طلاق یک طلاق حساب می شود برداشت ابا صهباء است، که امام بخاری وجود همین اباصهباءرا سبب ضعف ورد حدیث دانسته است. وهمچنان امام نووی در شرح مسلم در ذیل حدیث مذکور فهم مذکور را، منوط به شخص ابا صهباء دانسته و می گوید: که فهم سه طلاق یک طلاق، غلط است.[1] بناء نظر جمع وترجیح، نسبت به نظر نسخ، قوی تر به نظر می رسد.

مطلب ششم: تضعیف حدیث الثلاث واحدۀ است.

بعضی از محدثین روایاتی را که سه طلاق را در یک مجلس ؛ یک طلاق حساب می کنند، تضعیف نموده اند بعضی ایشان سبب ضعف را وضاحت داده وبعضی ایشان بدون بیان وتفسیر، حدیث را جرح وتضعیف نموده اند.

قال التِّرْمِذِيّ: هَذَا حَدِيث لَا نعرفه إِلَّا من هَذَا الْوَجْه، وَسَأَلت مُحَمَّدًا يَعْنِي: البخاريَّ عَن هَذَا الحَدِيث، فَقَالَ: إِنَّه مُضْطَرب»[2] ترجمه: امام ترمذی حدیث رکانه را در کتاب سنن خود نقل کرده، سپس پیرامون سند حدیث می گوید: این حدیث را بجز از این طریق نشناختم واز امام محمد بخاری سوال نمودم، وی گفت: حدیث مذکور مضطرب است. روایات قبل که در مباحث قبلی بیان شد، مضطرب بودن حدیث رکانه را تفسیر می کند.

---

[1] - شرح نووی مسلم، ج،٤ص٧.
[2] - سنن ترمذی، باب رجل یطلق امراته البته، ج،٣ ص، ٤٧٩

قال القرطبی:«اتفق أئمة الفتوی علی لزوم ایقاع الطلاق الثلاث فی کلمة واحدة » ترجمه: از قرطبی نقل شده که فرموده است: امامان فتوی، متفق اند که سه طلاق در یک لفظ همان سه طلاق واقع می شود. همچنان در مورد سند حدیث رکانه گفته است «قُد قیل انه حدیث مضطرب منقطع، لایستند من یحتج به. فالذی صح عندی من حدیث رکانه انه طلق امرته البته لا ثلاثة»۱ ترجمه: به یقین گفته شده است که حدیث رکانه حدیث منقطع ومضطرب است، به مانند چنین حدیث استناد نمی شودوعلاوه نموده، که صحیح به نظر من این است، که رکانه خانم خودرا سه طلاق نداده، بلکه طلاق بائن داده بوده است.

قال بن العربی:«هذا حدیث مختلف فی صحته فکیف یقدم علی الإجماع وایقاع الثلاث للاجماع الذی انعقد فی عهد عمر علی ذلک ولا یحفظ أن أحدا فی عهد عمر خالفه» ترجمه: از ابن عربی نقل شده که گفته است: حدیث مذکور که در مورد صحتش اختلاف است چگونه بالای اجماع تقدیم گردد. در حالیکه در مورد واقع شدن سه طلاق در یک لفظ، در عهد عمر اجماع منعقد شده که کدام مخالفتی درعصرش هم در مورد، ثبت نگردیده است.

قال ابن الهمام:«اما حدیث رکانه فمنکر، والاصح مارواه ابوداود وترمذی وابن ماجه ان رکانة طلق امرته البتة» ۲ترجمه: ابن الهمام حنفی رحمه الله می گوید: حدیث رکانه (مبنی بر اینکه سه طلاق، یک طلاق حساب می شود.) حدیث منکر است. صحیح تر در بین روایات، آن روایتی است که ابوداود ترمذی وابن ماجه نقل نموده اند، که رکانه خانم خود را طلاق بائن صغری داده بود، سپس وی را رسول الله صلی علیه وسلم سوگند داد که چند طلاق کرده بودید؟ گفت یک طلاق، خانم وی را برایش برگردانید. بعد از آن رکانه خانم خود را در خلافت عمر رض الله عنه طلاق دوم ودر خلافت عثمان سوم مرتبه طلاق داد.

---

[1] ـ تفسیر قرطبی، ج۳، ص، ۱۲۸
[2] ـ فتح القدیر، ج، ۳ص،۴۷۰

قال ابن عبد البر « قال ابوعمر هذا حدیث منکر خطا وانما طلق رکانۀ زوجته البتۀ کذالک روه الثقات، اهل بیت رکانۀ العالمون به »۱ترجمه: ابن عبد البر می گوید: حدیث رکانه منکر وخطا است؛ بلکه رکانه خانم خود را طلاق باین داده و این روایت را راویان ثقه روایت نموده اند. اهل بیت رکانه نسبت به دیگران ،آگاه تر هستند.

به عقیده بنده نظر ابن الهمام وابن عبد البر به قواعد مصطلح الحدیث نزدیک تر است، به دلیل اینکه روایت سه طلاق یک حساب می شود به اساس نظریات سائر محدثین حدیث ضعیف است. وقتیکه حدیث ضعیف با حدیث صحیح در تضاد واقع شود، حدیث ضعیف را حدیث منکر می گویند. یعنی توجیه منکر در مورد، کاملا صدق می کند.

قال ابن رجب فی « بیان مشکل الأحادیث الواردۀ فی أن الطلاق الثلاث واحدۀ): (اعلم أنه لم یثبت عن أحد من الصحابۀ ولا من التابعین ولا من أئمۀ السلف المعتد بقولهم فی الفتاوی فی الحلال والحرام - شيء صریح فی أن الطلاق الثلاث بعد الدخول یحسب واحدۀ إذا سیق بلفظ واحد»۲ترجمه: از ابن رجب پیرامون حدیث رکانه نقل شده که فرموده است : بفهم که از هیچ یک صحابی، تابعین، واز امامان سلف که سخن ایشان در فتوای حلال وحرام معتمد باشد، کدام سخن صریح، نقل نشده که سه طلاق به یک لفظ بعد از دخول، یک طلاق حساب شود.

« قال البیهقی: فعلی هذا یحتمل ان البخاری ترک هذا الحدیث لاجل أبی الصهباء وذکر صاحب الاستذکار ان هذه الروایۀ وهم وغلط لم یعرج علیها احد من العلماء وقد قیل أبو الصهباء لا یعرف فی موالی ابن عباس وطاوس»۳

ترجمه: بیهقی رحمه الله فرموده است: احتمال دارد که امام بخاری حدیث رکانه را جهت ابو صهباء ترک کرده است. وبه نقل از صاحب کتاب استذکار گفته است : روایت سه طلاق، یک طلاق اشتباه وغلط است. ونیز گفته شده که ابو صهباء از موالی ابن عباس

۱- الاستذکار، ج،۵ص،۱۰-
۲- سخن ابن عربی وابن رجب را شوکانی در نیل الاوطار نقل نموده است. نیل الاوطار، ص، ۱۲۲۸.
۳- سنن الصغری للبهقی، ج، ۲ص، ۲۹۵

وطاوس شناخته نشده است. یعنی امام بیهقی همین روایت را که گویا سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق حساب میشود. رد کرده واز راوی بودن ابو صهباء انکار دارد.

قال نووی: «أما الروایة التی رواها المخالفون أن رکانه طلق ثلاثا فجعلها واحدة فروایة ضعیفة عن قوم مجهولین» [1]ترجمه: امام نووی رحمه الله پیرامون حدیث مذکور فرموده است: به روایت که مخالفین، استدلال کرده اند که گویا رکانه سه طلاق داده بود یک طلاق حساب شد، همه این روایات ضعیف بوده ازقوم که مجهول اند نقل شده است.

قال الزیلعی:«فِی إسْنَادِ هَذَا الْحَدِیثِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِیِّ بْنِ السَّائِبِ عَنْ نافع عن عُجَیْرٍ عَنْ رُكَانَةَ، وَالزُّبَیْرُ بْنُ سَعِیدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یَزِیدَ بْنِ رُكَانَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ، وَكُلُّهُمْ ضُعَفَاءُ، وَالزُّبَیْرُ أَضْعَفُهُمْ، وَقَالَ الْبُخَارِیُّ: عَلِیُّ بْنُ یَزِیدَ بْنِ رُكَانَةَ عَنْ أَبِیهِ لَمْ یَصِحَّ حَدِیثُهُ، انْتَهَى كَلَامُهُ. »[2] ترجمه: امام زیلعی پیرامون حدیث رکانه نظر امام بخاری را نقل کرده که فرموده است. در روایت رکانه زبیر ابن سعید ازعبد الله ابن علی ابن یزید می باشد که همه ایشان ضعیف اند وزبیر ضعیف تر ایشان است ، بلکه روایت حدیث علی ابن زید از رکانه از پدرش صحیح نیست.

امام ظفر عثمانی تهانوی رحمه الله در مورد حدیث می گوید: «حدیث رکانه حدیث مضطرب المتن است»[3]ترجمه: حدیث رکانه حدیث مضطرب متن است. مضطرب المتن حدیثی را گفته می شود، که معنا ومحتوای متن ضد ونقیض می باشد. بعضی روایات ذکر شده که رکانه خانم خود را سه طلاق داده وبعضی روایات نقل گردیده است که رکانه خانم خود را طلاق بائن (البتۀ) داده است وبعضی روایت ها، موضوع راقبل از عروسی مطرح نموده است .بعضی روایات دیگری، مطلق بحث از طلاق می کند. تهانوی در کتاب خود در مورد اضافه نموده است: زمانیکه عبد الله ابن عمر خانم خود را در حالت مرض طبیعی یک طلاق داد، پیامبر علیه السلام وی را امر به مراجعه نمود. بلی امر به مراجعه بعد از طلاق رجعی در حالت حیض، دلیل بر وقوع طلاق در همان حال است،

[1]- شر ح نووی مسلم، ج، ٤ص، ٧١
[2]- نصب الرایه، ج، ٣ ص، ٣٣٦
[3]- اعلاء السنن، ج، ١١ص، ۱۴۴.

اگر طلاق واقع نمی شد، امر به مراجعه معنی نداشت، همچنان از عبد الله ابن عمر پرسیده شد؟ شخصی که خانم خود را در حالت مرض طلاق می دهد چه باید کرد؟ فرمود: اگر یکی ویا دو طلاق داده باشد، طبق هدآیت حدیث باید مراجعه کند. اگر سه مرتبه طلاق را ذکر کرده باشد، به یقین به پروردگارعصیان کرده وخانم وی طلاق بائن یعنی ختم شد. از این روایت ثابت می شود که استعمال سه طلاق ولوکه مخالف سنت است، مانند طلاق بدعت در حالت حیض در مذهب ابن عمر واقع می شود. تهانوی به گونه مناقشه باابن القیم میگوید: ابن القیم جوزی چندین حدیث واثر را از بزرگان صحابه مثل، عثمان، علی، ابن مسعود، عبد الله ابن عباس، عبد الله ابن عمر، عبد الله ابن زبیر و عمر رضی الله عنهم ، مبنی به وقوع طلاق ثلاثة به یک لفظ در کتاب اغاثة اللهفان وزاد المعاد نقل کرده، ولی ازهمه ی آنها سکوت نموده است. ونیز گفته است:به روایت های که ابن القیم استناد کرده، همه روایات مذکور را، امامان جرح وتعدیل تضعیف نموده اند. به دلیل اینکه عبد الله ابن عباس فتوا داده است که اگر شخصی خانم خود را قبل از مجامعت سه طلاق دهد، همان سه طلاق واقع میشود. وقتیکه سه طلاق در قسمت غیر مدخول بها صحیح باشد، به مدخول بها به طریق اولی صحیح می باشد. [1]وقتیکه اضطراب حدیث ثابت شود ضعیف می گردد، وفق قواعد اصول حدیث، استدلال به حدیث ضعیف در احکام جواز ندارد.

« قال شیقینطی وقد اتفق علماء الإسلام، وأرباب الحل والعقد فی الأحکام، علی أن الطلاق الثلاث فی کلمة، وإن کان حراما فی قول بعضهم، وبدعة فی قول الآخرین، لازم» [2]ترجمه: مفسر بزرگ شینقطی در تفسیر مشهورش در مورد فرموده است : همه علمای اسلام، صاحبان علم خبره در احکام متفق اند، که سه طلاق در یک کلمه گرچه به اعتقاد بعضی حرام، وبه سخن دیگران بدعت است، لازم وواقع می باشد.

---

[1] ـ اعلاء السنن، ج، ۱۱ص،۱۵۹
[2] ـ تفسیر اضواء البیان، سوره بقره، ص، ۲۲۳.

به اساس برداشت بنده ازعلم حدیث، وقتی به حدیث، مضطرب گفته می شود که در بین تمام روایت وسندها،ودر بین تمام الفاظ حدیث امکان جمع وترجیح نباشد، وهمه روایات در قوت مساوی باشند. اما در بین روایت هاکه از رکانه نقل شده، امکان جمع موجود می باشد که درمباحث قبلی کیفیت جمع آن بیان شد. شرط دیگری از مضطرب بودن، عدم امکان ترجیح است در حالیکه ابوداود روایت طلاق بائن البته را نسبت به روایت طلاق ثلاثه ترجیح داده است، از طرف دیگری شخص امام بخاری همین روایت اباصهباء را تضعیف نموده است. وقتیکه روایت اباصهباء در بین روایت ها از عبد الله ابن عباس تضعیف شود، ازیک طرف اطلاق مضطرب بالای حدیث زیر سوال قرار می گیرد. به دلیل اینکه شرط اضطراب که تساوی قوت دربین روایت های متعارض می باشد. روایت دیگری از طاوس مبنی برعدم وقوع سه طلاق، در یک مجلس به حق غیر مدخول بها بوده ارجحیت داشته طوری که تعداد از اهل علم ترجیح داده اند، بازهم مفهوم اضطراب معنی ندارد. خلاصه این که در مورد روایات متعددرکانه، ترجیح وجمع که حمل مطلق علی المقید است، بهترین وجه خواهد بود. که اگر حدیث فرضا درست باشد، بالای غیر مدخول بها صدق می کند.

نظر هفتم حدیث اباصهباء در تعارض با مفهوم آیات، احادیث، اثار صحابه، اجماع وقیاس است:

از مجموع آیات قرآنی چنین برداشت می شود، که انسان به سخن صادره ازوی مأخوذ است، هرآنچکه نطق نمود وبیان کرد همان معتبر است در موضوع طلاق هم خداوند بزرگ فرموده است : ترجمه: «طلاق دومرتبه است بعد ازآن، یا رها کردن به وجه احسن مناسب، ویا حفظ نمودن به طریقه نیک است» بعد از آیت فوق، الله جلت عظمته می گوید: ترجمه: اگربازهم طلاق داد، آن خانم برای شوهر حلال نیست، مگر اینکه با شوهر دیگری عقد نکاح نماید» یعنی اگر سه طلاق واقع گردید، همان لفظ معتبر بوده در نتیجه میان زن وشوهر حرمت می آید واز هم دیگر جدا می شوند. همچنان الله جلت عظمته فرموده است : « ترجمه زنان طلاق داده شده به نفس های خود سه قروء را

انتظار بکشند» مطلقات جمع ذکر شده، یعنی اگر زنان سه مرتبه طلاق داده شدند، باید عدت را جهت ازدواج دیگری انتظار بکشند. در این آیت شریف موضوع استعمال طلاق به یک لفظ به یک مجلس، ویا به الفاظ مختلف ودر مقاطع متفاوت قید نگردیده است، بلکه معتبر خروج لفظ سه طلاق را از زبان شوهر اعتبارداده است. پس مفهوم آیات که مطلق تلفظ شوهر به طلاق اعتبار دارد؛ با حدیث اباصهباء که مبنی به وقوع سه طلاق در یک مجلس گویایک طلاق حساب می شود، در تعارض کلی می باشد، طبعا وقتیکه آیت با حدیث در تعارض واقع شود، آیت مقدم است وترجیح دارد.

روایت های معارض از احادیث، مبنی بر اینکه سه طلاق در یک لفظ ودر یک مجلس، همان سه طلاق است، بیشتر می باشد. این هم روایت های حدیث صحیح مبنی به وقوع سه طلاق در یک مجلس، همان سه طلاق حساب شده است.

عن عائشة رضی الله عنهاأَنَّرجل أَطلَّق امرأته ثلاثًا، فتزوجت، فطلق، فسئل النبی صلی الله علیه وسلم أتحلُّل لأول؟قال«لاحتَّی یذوق عسیلتها، کماذاقَ الأول»۱

ترجمه: عائشه رضی الله عنها می گوید: مردی خانم خود را سه طلاق داد، آن خانم با شوهر دیگری ازدواج نمود، شوهر دوم خانم مذکور را طلاق داد از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال نمود آیا خانم برای شوهر اول جواز دارد ؟ پیامبرعلیه السلام گفت: تازمانیکه ازشوهر دوم مانندکه ازشوهر اول، لذت نگرفته باشد، نکاح با شوهر اول جائز نیست.

وجه استدلال: مرد مذکور خانم خود را سه مرتبه طلاق دادبود، پیامبر علیه السلام انکار نکرد، بلکه سه طلاق را واقع دانست. حدیث مطلق است به اطلاق آن حمل می شود.

- سنن نسائی، ج، ۶ص،۱۴۹. سنن ابن ماجه ج ،۱ص، ۱۴۹.[1]

«حديث عُويمرالعجلانى أنه طلَّق ثلاث تطليقات عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فأنفذه رسول الله صلى الله عليه وسلم»[١]ترجمه: عومیر رضی الله عنه خانم خود را در یک وقت سه طلاق داده بود، رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاق وی را واقع دانست.

وجه استدلال: عویمر رضی الله عنه خانم خود را بحضور پیامبر علیه السلام سه طلاق در یک مجلس داد، پیامبر علیه السلام هر سه طلاق وی را تنفیذ نمود وهر سه طلاق وی را واقع دانست. اگر سه طلاق در یک مجلس یک طلاق واقع می شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را امر به مراجعه می نمود، پس تنفیذ سه طلاق، همان سه طلاق کاملا صریح وباحدیث رکانه در تضاد می باشد.

«عَنْ طَاوُوسٍ أَنَّ رَجُلاً يُقَالُ لَهُ أَبُو الصَّهْبَاءِ كَانَ كَثِيرَ السُّؤَالِ لاِبْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا جَعَلُوهَا وَاحِدَةً عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَأَبِى بَكْرٍ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ عُمَرَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ بَلَى كَانَ الرَّجُلُ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا جَعَلُوهَا وَاحِدَةً عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَأَبِى بَكْرٍ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ عُمَرَ فَلَمَّا رَأَى النَّاسَ قَدْ تَتَابَعُوا فِيهَا قَالَ أَجِيزُوهُنَّ عَلَيْهِمْ. »[٢]« فأقر به ابن عباس، وذهب إلى هذا جماعة من أصحاب عبد الله بن عباس، منهم سعيد بن جبير، وطاووس، وأبو الشعثاء، وعمرو بن دينار، من طلق البكر ثلاثا، فهي واحدة»[٣]

ترجمه: طاوس مردی که برایش ابو صهباء می گفتند: از عبد الله ابن عباس بسیار سؤال می نمود، روایت نموده است که برای عبد الله ابن عباس گفت: آیا میدانید! مردیکه خانم خود را قبل از مجامعت سه بار طلاق دهد آنرا در عصر نبوت، در خلافت ابو بکر رضی الله عنه ودر اوائل خلافت عمر رضی الله عنه یک طلاق حساب می کردند ؟ ابن عباس رضی الله عنه به همین روایت اقرار نمود وگفت: بلی چنین بود. به اساس همین روایت؛ تعدادی شاگردان عبد الله ابن عباس رضی الله عنه، مانند: سعید ابن جبیر،

---

[١]- سنن ابی داود، ج، ١ص ،٣٠٦
[٢]- سنن أبو داود، شماره حدیث،(٢١٩٩)
[٣]- الجوهر النقی ابن ترکمانی، ج، ٧ص، ٣٣٨

ابوشعثاء، طاوس، عمر ابن دينار، نظر دادن كه سه طلاق در حق غير مدخول بها يک طلاق حساب می شود.

وجه استدلال: وقتيكه صحابه كرام عمل وقول را به عهد زمانه رسول الله صلی الله عليه وسلم نسبت دهند، به اساس قواعد مصطلح، حديث را بنام حديث، مرفوع حكمی ياد می كنند حديث مرفوع حكمی، مانند حديث تصريحی، حجت ودليل است.

بناءً حديث مذكود در تعارض با روايت ديگری از ابن عباس رضی الله عنه است، زيرا در روايت ديكری موضوع مدخول بها تذكر داده نشده بود در حاليكه علمای جرح وتعديل، حديث سه طلاق مربوط به غير مدخول بها را، به اتفاق تصحيح كرده اند وحديث معارض را تضعيف.

«عن رجل طلق امرأته ثلاث تطليقات جميعا فقال ايلعب بكتاب الله وأنا بين أظهركم »[1]

ترجمه: مردی خانم خود را سه طلاق داد به رسول الله صلی الله عليه وسلم اطلاع داده شد، پيامبر عليه السلام فرمود: آيا شما به كتاب الله مسخره می كنيد، در حاليكه من در ميان شما قرار دارم.

وجه استدلال: از لفظ تطليقات معلوم می شود كه آن شخص در يک مجلس لفظ سه طلاق را استعمال نموده بود، در غير آن، معنای ملعبه به كتاب الله مفهوم نداشت. زيرا طلاق دادن در شريعت امر مجاز است نه مسخره وملعبه. ثانياً غضب شدن رسول الله صلی الله عليه وسلم از جهت استعمال سه طلاق، در يک لفظ بوده است كه يقينا چنين نوع طلاق مخالف به سنت می باشد.

ثالثا اگر سه طلاق در يک لفظ واقع نمی شد، پيامبر عليه السلام قهر نمی گرديد، و وقوع طلاق را نفی می كرد.

---

[1]- سنن النسائي، ج،٢ص، ٩٩- قال فی الجوهر النقی : سنده صحيح ، ج ، ٢ص،١١٣ - قال ابن كثير: سنده جيد، وقال رجاله ثقات. نيل الاوطار ص، ١٢٢٥.

عن الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ جَدِّي النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ قَالَ:« مَنْ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلاَثًا لَمْ تَحِلَّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»[1]

ترجمه: در یک قصه طولانی طلاق، امام حسن رضی الله عنه میگوید: من از پدرم شنیده ام که از بابه ام حکآیت میکرد، که فرمود: شخصی که خانم خود را سه طلاق دهد، همان خانم برای وی تااینکه خانم مذکور شوهر نکند وعقد دیگری انجام ندهد، نکاح ویکجا شدن وی با شوهر اول ، جواز ندارد.

وجه استدلال: واضح است هر شخصی که خانم خود را سه مرتبه طلاق دهد، همان سه واقع می شود. در این حدیث بیان نشده که استعمال سه طلاق در یک مجلس باشد، ویا در مجالس متعدد. پس حدیث در حالت مطلق قابل تعمیل می باشد. وفق قاعده اصول فقه،درموارد مشابه حکم مطلق بالای حکم مقید ، حمل می گردد.

ثانیاً اکر سه طلاق در یک لفظ یک طلاق حساب می شد، حتماً پیامبر علیه السلام توضیح میداد.

عَنْ مُغِيرَةَ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ قَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ قَيْسٍ طَلَّقَنِي زَوْجِي ثَلَاثًا عَلَى عَهْدِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا سُكْنَى لَک ولانفقة »[2] ترجمه: مغیره از شعبی روایت نموده که فاطمه بنت قیس رضی الله عنها می گوید: من را شوهرم در عصر نبی صلی الله علیه وسلم سه طلاق داد، پیامبر علیه السلام در مورد نفقه من، گفت: شما نه حق سکنی دارید ونه حق نفقه.

وجه استدلال: ازحدیث فوق که مطلق وصحیح است معلوم می شود، که فاطمه را، شوهرش در یک مرتبه سه طلاق داده بود پیامبر علیه السلام از عمل وی انکار نکردوسه طلاق را واقع دانست، اگر سه طلاق در یک لفظ دریک مجلس، واقع نمی شد، نفی سکنی ونفقه معنای نداشت، زیرا شخصیکه به ترتیب شرعی طلاق دهد، هم نفقه دارد وهم سکنی.

---

[1]- سنن الصغرى البيهقى، ج،٧ص، ٢٥٧

[2]- صحيحمسلم،باب المطلقة البائنة لا نفقة لها، ج، ١ ص، ٤٨٥ - و أبو داود "باب نفقة المبتوتة ، ج، ١،ص، ٣١٢ - الترمذي ،باب ما جاء في المطلقة ثلاثاً لا نفقة لها و لا سكنى، ج، ١ ص، ١٥٢

روایت دیگری از عباده این صامت رضی الله عنه نقل شده که بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت وگفت: پدرم خانم خود را یک هزار طلاق گفت: پیامبر علیه السلام فرمود:سه طلاق آن برای وی، (۹۹۹) آن ظلم وتجاوز است. ۱

وجه استدلال: از حدیث به صراحت معلوم می شود، که شوهر در یک مجلس یک هزار لفظ طلاق را ذکر کرده، پیامبر علیه السلام سه طلاق وی را، واقع دانست. پس قبول کردن سه طلاق از میان هزار طلاق، خود دلیل وقوع سه طلاق در یک مجلس است.

دلیل اجماع:

در مباحث قبلی نظریات فقهاء ومحدثین راپیرامون وقوع سه طلاق در یک مجلس ذکر کرده بودم، اکثریت محدثین وفقهاء یکی از دلائل عمده واساسی وقوع سه طلاق را در یک مجلس ویک لفظ، اجماع صحابه کرام در دوره خلافت عمر رضی الله عنه می پنداشتند. بعضی ها اجماع عصر عمررضی الله عنه را، اجماع سکوتی تعریف کرده اند. به دلیل اینکه عمر رضی الله عنه حکم را بیان کرد وصحابه کرام در مورد سکوت اختیار نمودند، وتعدادی دیگری معتقد اند، که اجماع در عصر خلافت عمر رضی الله عنه اجماع تصریحی است. به دلیل اینکه از اکثریت فقهای صحابه، عمر، عثمان، علی واز سائر اصحاب رضی الله عنهم به صراحت حکم صحت وقوع سه طلاق در یک لفظ، نقل شده است ، که بنده در مباحث قبلی بیشتر اقوال ونظریات ایشان را ذکر کرده ام، ولی باید اذعان داشت که نه تنها اجماع صحابه کرام نقل گردیده است، بلکه اجماع تابعین وتبع تابعین واتفاق چهار مذهب فقهی نیز درمورد ثبت گردیده است، بلکه گفته می توانیم که طی سه قرن بهتر وخیر،همه متفق به وقوع سه طلاق در یک مجلس ویک لفظ بودند ، حتی در مورد وقوع سه طلاق به یک لفظ ویا در یک مجلس، کدام نظر قوی مخالف اجماع مذکور، الی عصر ابن تیمیه وابن القیم روایت وحکآیت نگردیده است. بعداز گذشت

---

[1] ـ نیل الا وطار، ص، ۱۲۲۷.

چندین قرن این دو شخصیت نظر مخالف داده اند، که استعمال سه طلاق در یک لفظ یک طلاق حساب می شود.

بناءَ دو نظر مخالف در برابر اجماع چندین قرن، مفهومی ندارد.

به تاسی از نظر ایشان در عصر کنونی تعدادی بنابر ملحوظات اجتماعی وشرائط جاری قوانین وضعی خویش را به اساس فتوا، ونظریات همین دوشخصیت علمی، بنا کرده اند که طلاق ثلاثهٔ بدون کیفیت استعمال عدد آن در یک مجلس ودر یک لفظ یک طلاق واقع می شود. اما نهآیت دشوار خواهد بود که اجماع چندین قرن را نقض کرد ونادیده گرفت.

دلیل قیاس:

به اتفاق همه فقهاء ومحدثین وقوع سه طلاق در اوقات مختلف واقع می شود، به اتفاق همه علماء طلاق بدعی واقع است، به اتفاق همه فقهاء، انسان به قول واقرارخودش مأخوذ است. وقتیکه سه طلاق در اوقات مختلف واقع باشد، سه آن هم در یک مجلس نیز واقع می شود. وقتیکه یک ودوطلاق آن، در یک مجلس واقع باشد، سه طلاق آن هم واقع می شود.[1] ازهمه مهتر حدیثی که به آن استدلال شده ودر تعارض است، به اساس تحقیق فقهاء، محدثین، وسایر اهل خبره، یا منسوخ ویا مرجوح ویا هم ضعیف می باشد .

مطلب هفتم: خلاصه مباحث گذشته ونتیجه گیری پیرامون وقوع سه طلاق

از مباحث، توجیهات ونظریات صحابه وتابعین که هریک ایشان، منحیث چراغ های دین، علم برداران اسلام، مفسرین، شارحین ومبصرین اصل نصوص شریعت می باشند، پیرامون درک حقیقت معنای حدیث رکانه، که سبب خلاف میان اهل علم شده است تلاش کردم که حق را پیدا کنم واز آن پیروی نمایم که لله الحمد به نکات ذیل فائق آمدم:

---

[1]- در مورد نقل اجماع وقیاس کتب ذیل را نگاه کنید. علاء السنن، ج،۱ص،۱۴۴ ۹-تفسیر اضواء البیان، سوره بقره، ص، ۲۲۳- الجوهر النقی ابن ترکمانی، ج، ۷ص، ۳۳۸-شرح نووی مسلم، ج،٤ص، ۷۰- فتح الباری، ج،۹ص،۲۷۸- المغنی، ج،۲ص،۱۷۷۲ - معانی الاثار، ج،۳ص،۷۶ -تفسیر القرطبی ج،۳ص،۱۳۱

در قدم نخست باید تذکر داد، که حدیث رکانه به تعبیر امام بخاری، امام احمد، امام بیهقی، علی ابن المدینی، قرطبی، نووی، ابن عبد البر ،ابن الهام وزیلعی رحمهم الله که هریک ایشان اهل فن وامامان جرح وتعدیل هستند، می گویند: حدیث رکانه(الثلاث واحدة) مضطرب، منقطع، منسوخ و ضعیف می باشد. وقتیکه تضعیف حدیث طوریکه اهل فن بیان کردن ثابت باشد، طوری که است، استناد به چنین نوع حدیث در احکام، مخالف اصول شریعت می باشد.

ثانیاً اگر صحت آنرا قبول کنیم محل اختلاف، فهم حدیث است. تعدادی زیادی ازاهل علم در مورد معنای حدیث می گویند: اگر شخصی برای خانم خود بگوید: انت طالق، انت طالق، انت طالق. یعنی تو طلاق هستی، طلاق هستی، طلاق هستی. طوریکه از عبارات محدثین وفقهاء چنین برداشت می شود، که منظور از حدیث، همین تکرار لفظ طلاق در یک مجلس می باشد. در این صورت استعمال لفظ اول طلاق، طلاق حساب می شود اما استعمال لفظ دوم وسوم آن مربوط به نیت طلاق دهنده می شود که منظور وی از طلاق دوم طلاق مجدد ودوم است، ویا منظورش تاکید فهماندن!

اگر نیت طلاق دهنده از استعمال دوم وسوم طلاق باشد، به یقین که سه طلاق است، اگر منظور طلاق دهنده از استعمال طلاق دوم وسوم دریک وقت تاکید باشد، به یقین که سه طلاق آن همان یک طلاق واقع می شود. بیشتر علماء همین توجیه اخیر را ترجیح داده اند، به دلیل اینکه در عصر نبوت مردم بیشتر اهل تقوی واهل علم بودند زبان وعمل ایشان مساوی بود، وقتیکه تقوی نسبت با عصر اول کمتر گردید، عمر رضی الله عنه موضوع نیت وقصد که موضوع باطنی است رد، ومردم را به ظاهر سخن مواخذه می نمود، بعدفیصله تمام صحابه را مبنی به وقوع سه طلاق در یک مجلس، همان سه طلاق حساب می شود گرفت.

اما اگر شخصی برای خانم خود بگوید: سه طلاق باشید یا صد طلاق، در این صورت تقریبا اتفاق همه فقهاء براین است، که استعمال سه طلاق در چنین صورت همان سه طلاق واقع می شود؛زیرا به اساس روایت حدیث، در موضوع طلاق مزاح، مسخره کردن،

قصدی وغیر قصدی اعتبار ندارد. پیامبرعلیه السلام فرموده است: عن أبی هریرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم« ثلاث جدهن جد وهزلهن جد ؛ الطلاق، والنکاح، والرجعة »۱ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: درسه چیز، مزاح و قصد آن، یکسان می باشد. آن سه چیز عبارت است:طلاق، نکاح ورجعت می باشد. یعنی در موضوع طلاق استعمال لفظ معیار است، هر زمانیکه از زبان شوهر، کلمه طلاق به قصد طلاق خارج شود، به اساس همان الفاظ طلاق واقع می شود. یک طلاق باشد یک طلاق، دو طلاق بود همان دوطلاق، اگر سه طلاق صادر شد، همان سه طلاق حساب می شود. قاعده اصول فقه است، هرگاه حل وحرمت در تضاد واقع شود بخاطر احتیاط در موضوع باید جهت خطر را گرفت، که خطر در موضوع وقوع سه طلاق، در یک مجلس ویک لفظ می باشد.

علاوه بر آن باید توجه داشت که صحابه کرام در مجموع وبالاخص خلفای راشدین وخصوصا عمر رضی الله در تقوا، شجاعت، فهم به نصوص شریعت، عمل به سنت واقتدا به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم اسوۀ حسنۀ والگو بودند ونسبت به دیگران منحیث امیر المومنین، محتاط، ودر اتباع سنت وپیروی از شریعت ویژگی خاص داشت، که در سطور زیر به آن اشاره می شود.

عمر رضی الله عنه منحیث امیر المومنین وخلیفه عادل اسلام، عمل کرد ونظرش به اساس هدآیت شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم سنت می باشد. پیامبر علیه السلام دستور داده است

(فَقَالَ – عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِی)۲

تر جمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است : شما لازم بگیرید سنت من را، وسنت خلفای راشدین را. پس عمل کردن به نظر عمر رضی الله عنه سنت بوده، وحجت می باشد.

---

[1]- سنن أبو داود، شماره حدیث ۲۱۹٤-سنن الترمذي،ج، ۳ص، ٤۹۰

[2]- سسن أبوداود ج، ۲ص، ٦۱۱ شماره حدیث (٤٦۰۷)- والترمذي ج،٥ص، ٤٤ شماره حدیث (۲٦۷٦) وابن ماجة ج،۱ص، ۱٥- ۱٦]

قرآن کریم چند مرتبه مطابق به رآی ونظر عمررضی الله عنه نازل گردیده است مانند : قتل اسرای بدر، الزامیت حجاب به خانم هاووو، یعنی نظر عمر رضی الله عنه در عصر نبوت هم از جایگاه خاصی برخور دار بود، ونظرش همیشه حق بوده مورد تآئید قرآن وسنت قرار می گرفت، بعضی روایات از پیامبر علیه السلام وارد گردیده است، در محلیکه عمرباشد در آن محل، گذر شیطان نمی شود. همچنان روایت شده است.

«عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم « اِنَّ اللّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَی لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ.) وفی روایة: (إِنَّ اللهَ وَضَعَ الْحَقَّ عَلَی لِسَانِ عُمَرَ، یَقُولُ بِهِ»

[1] ترجمه: ابو هریره رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: به یقین الله حق را به زبان وقلب عمر نهیادینه گردانیده شده است. در روایتی دیگری نقل شده است، که الله جلا جلا له حق را به زبان عمر رضی الله گذاشته است، که به آن سخن می گوید. حدیث مذکور حدیث صحیح است وقتیکه عمر رضی الله عنه در مورد موضوع نهآیت خطیر وحیاتی تصمیم می گیرد؛ وآنرا منحیث فرمان اعلان وحکم صادر می کند، دلیل به حقانیت نظر ورأی عمروسایر صحابه رضی الله عنهم ونیزدلیل برنسخ حدیث مخالف ویا توجیه صحیح آن، می باشد.

تقوی ودیانت عمر رضی الله به همه گان مانند شمس محسوس ومشهود است، چگونه به عمر رضی الله عنه گمان بد نمود، که وی صراحتا از حکم وهدآیت دوست ومحبوب خود، محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم صریحا مخالفت نماید، در حالیکه نسبت به همه معاصرین خود، متقی تر ومطیع تر بود، نسبت به همه می کوشید که شریعت وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در تمام ابعاد زندگی اش، عملی کند وبه سائر ملت هم تطبیق نماید.

برداشت، درک، فقاهت وعلم عمر رضی الله عنه نسبت به دیگران کم نبوده است، اگر علم درآیت نمی داشت هیچ گاه به اتفاق صحابه کرام منحیث زعیم وخلیفه مسلمین

---

[1]- سنن أبو داود، شماره حدیث،(۲۹۶۲) -سنن ابن ماجة، شماره حدیث(۱۰۸)-مسند أحمد، ج، ۲ص، ٤۰۱ شماره حدیث، (۹۲۰۲)

صدر اسلام قبول نمی شد، همین که عمر رضی الله عنه (الثلاث واحدۀ) را تفسیر نموده که سه طلاق در یک لفظ همان سه طلاق واقع می شود. یعنی کلمه الثلاث، مفهوم سه را افاده می کند. وکلمه واحدۀ مفهوم یک را، مفهوم وبرداشت از جمع بین دو کلمه این خواهد بود، که هرگاه سه طلاق در یک کلمه واقع شود، حکم چه خواهد بود؟ جواب معلوم است که حکم سه طلاق در اسلام کاملا مشهورمی باشد. که هرگاه سه طلاق استعمال گردد خانم بینونه کبری شده نظام زوجیت ختم می گردد. همین برداشت را همه صحابه کرام، تابعین وتبع تابعین، مذاهب اربعه الی چندین قرون فاضله تائید نموده ووفق آن فتوی داده اند، بلکه صراحتا از ابن عباس رضی الله عنه روایت گردیده است.

« عن عمرو بن دینار أن طاووسا أخبره قال دخلت علی بن عباس ومعه مولاه أبو الصهباء فسأله أبو الصهباء عن الرجل یطلق امرأته ثلاثا جمیعها فقال بن عباس کانوا یجعلونها واحدۀ علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم وأبی بکر وولایۀ عمر إلا أقلها حتی خطب عمر الناس فقال قد أکثرتم فی هذا الطلاق فمن قال شیئا فهو علی ما تکلم به »[1]

ترجمه: عمرو ابن دینار از طاوؤس روایت می کند که من بحضور عبد الله ابن عباس رفتم که مولایش ابوصهباء هم حضور داشت. ابوصهباء از عبد الله ابن عباس سؤال نمود؛ مردیکه خانم خود را سه مرتبه یکجا طلاق می دهدچیست؟ عبد الله ابن عباس فرمود: آن سه را در عصر پیامبر علیه السلام ودر عصر ابو بکر وخلافت عمر یک طلاق حساب می کردند، مگر اندکی. تا اینکه عمر رضی الله عنه برای مردم خطبه ایراد نمود وگفت: به یقین شما طلاق را زیاد استعمال کردید، شخصیکه چیزی تلفظ کند همان تلفظ است. پس خط بطلان گرفتن بالای تمام نظریات وفهم سلف صالح نهآیت دشوار است. به دلیل اینکه درحدیث صریح ثابت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: امت من به ضلالت جمع نمی شود، بناء بهتر خواهد بود که سه طلاق را در هر مرحله، همان سه طلاق را واقع دانست.

---

[1] ـ مصنف عبدالدرزاق، باب المطلقه ثلاثا، ج،٦ص، ۳۹۲

وقوع سه طلاق در یک مجلس از نظر قانون:

ماده (۹۰) احوال شخصی کشور اردن در مورد چنین می گوید:

«أن الطلاق المقترن بالعدد لفظًا، أوإشارۀ، والطلاق المکررفی مجلس واحدلایقع بهماإلاطلقۀ واحدۀ) ترجمه:هر طلاق که صراحتا ویا بگونه اشاره مقترن وپیوست به عدد باشد، یا طلاق که در یک مجلس تکرار شود، یک طلاق واقع می شود.

ماده (۱۰) قانون امارات عربی در مورد چنین صراحت دارد:«أن الطلاق المقترن بعدد لفظًا، أوإشارۀ، لایقع إلاواحدۀ، وکذلک المتتابع، أوالمتعدد فی مجلس واحد»

ترجمه: طلاق پیوست دریک لفظ ویا اشاره، یک طلاق واقع می شود. همچنان طلاق پی در پی ومتعدد در یک مجلس، همان یک طلاق است.

ماده (۱۴۵) [1]قانون مدنی افغانستان چنین صراحت دارد« طلاق مقترن بعدد خواه به الفاظ یا اشاره صورت گرفته باشد، یک طلاق شناخته می شود. » از اشارات قوانین چنین برداشت می شود، که طلاق مقترن به عدد، یعنی طلاق که در یک مجلس لفظا تکرار شود فاقد اعتبار می باشد. بناء سه طلاق، همان یک طلاق حساب می شود. بعضی قانون دانان در بعضی کشور های اسلامی به تاسی از نظر ابن تیمیه وابن القیم جهت مصلحت خانواده ها همان سه طلاق را در یک مجلس، یک طلاق حساب کرده اند.

مطلب هشتم: شرائط صحت طلاق دهنده

طلاق دهنده باید بالغ باشد، زیرا شخص نابالغ، مکلفیت شرعی ندارد. کسی که به ده سالگی نرسیده طلاقش صحیح نیست؛ اما کسی که به سنّ ده سالگی رسیده است و خوب و بد را تشخیص می‌دهد و طلاق را می‌فهمد، آیا طلاقش صحیح می‌باشد یا نه؟ مسئله اختلافی است. مشهور میان متأخران عدم صحّت آن می باشد، ولی نظر امامان مذهب حنفی این است که سن بلوغ پسر ۱۹ سال، بعضی روایت ها ۱۷ سال، و بعضی

---

[1]- مجموعه قانون مدنی افغانستان ص۷۲

روایت ها ۱۵سال قید گردیده است. [1]یعنی در مذهب حنفی تازمانیکه شوهر ،حد اقل به سن ۱۵سالگی نرسیده باشد، طلاق وی واقع نمی شود وصحیح نیست.

طلاق دهنده در حالت اغماء بی هوشی نباشد.

طلاق دهنده باید اختیار داشته باشد، زیرا طلاق درحالت إکراه محل اختلاف علماء است.

طلاق دهنده در حالت خواب نباشد، زیرا تکلم ویا خواب دیدن اعتبار قانونی ندارد.

طلاق دهنده لفظ صریح طلاق را بکار برده باشد، اگر کنایه باشد نیت طلاق را داشته باشد.

طلاق دهنده لفظ طلاق را به زبان استعمال نماید، زیرا نیت طلاق درقلب بدون اظهار به زبان اعتبار ندارد.

طلاق دهنده باید شوهر طلاق شده باشد، زیرا طلاق غیر شوهر، فاقد اعتبار است. [2]

عقل: یکی دیگر از شرایط طلاق‌دهنده عقل است. بنابراین دیوانه که کاملا عقل وی مختل شده باشد، نمی‌تواند همسر خود را طلاق دهد، نیز کسی که عقلش بر اثر بیهوشی که سبب آن مرض باشد، طلاق دهد، طلاقش فاقد اعتبار است. اما اگر به اثرخوردن شراب. ویا استعمال سایر مواد مخدرعقل وی مختل شده باشد، در آن حالت طلاق دهد، طلاق وی به سبب استعمال حرام در مذهب حنفی معتبر است واقع می شود.

قال الكاساني:« بان شرب الخمر او النبيذ طوعا حتى سكر وزال عقله فطلاق واقع عند عامة العلماء وعامة الصحابة» ۳ترجمه:کاسانی می گوید: شخصی شراب ونبیذ را به اختیار خود بنوشد، مست نشه شودوعقل آن زائل گردد، به نزد عام علماء وعام صحابه، طلاق وی واقع می شود.

---

[1]- المبسوط سرخسی، ج،۶ص،۶۲
[2]- البدائع الصنائع، ج،۴ص،۲۱۹
[3]- البدائع والصنائع،ج،۴ص، ۲۱۷-تحفة الفقهاء،ج، ۲ص،۱۹۵

مطلقه باید خانم ودرقید نکاح آن باشد، زیرا برای هیچ یک حق ایقاع طلاق به خانم دیگری نیست.

استعمال لفظ طلاق: در هر حالیکه طلاق را شوهر برای خانم خود استعمال کند، طلاق وی واقع می شود، برابر است که بگونه مزاح باشدویا به مسخره، قصدی باشد ویا بدون قصد، حالت عادی باشد ویا قهر، زیرا استعمال طلاق، حکم دین است، دین محل مسخره وساعت تیری مزاح نمی باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: سه چیز در شریعت قصد آن، هم قصد است مزاح آن، هم قصد. طلاق یکی از سه چیزی است که در حدیث قیدشده است.

طلاق گنگ وطلاق توسط نوشته ویا طلاق توسط وسائل امروزی چون: تلیفون وامثال آن، که ثابت باشد، همه آن واقع است. امام کاسانی می گوید:

« فان كتب امرته طالق فهي طالق سواء بعث الكتاب اليها اولم يبعث» ترجمه: اگر شخصی طلاق خانم خود را نوشته کند وی طلاق می شود، برابر است که خط برای خانم برسد ویا نرسد. همچنان گفته است

« اذا طلق الاخرس امرته في كتاب وهو يكتب جاز عليه » [1] ترجمه: هنگامیه گنگ خانم خود را توسط نوشتن خط، طلاق دهد وخط را نوشته کند، جائزاست.

مطلب نهم: شرایط طلاق از دید قانون

طلاق دهنده یاکسی که زنش را طلاق می‌دهد، بایدواجداهلیت باشدیعنی ازبلوغ، عقل وقصدواختیاربهره‌مندباشد. بنابراین اگرطلاق دهنده صغیریادیوانه باشدویاازاشتباه صیغه طلاق رابگویدویاازروی اکراه زنش راطلاق بدهدوتهدیدشده باشد، طلاق ازنظر قانون باطل است.

قانون مدنی درماده۱۳۸۲ می‌گوید: طلاق درحالت سکرواقع نمی‌شود ودرماده۳ ۱۴۱قانون فوق الذکرطلاق اشخاص مجنون، مکره، نایم، کثیرالسن ویامریض

---

[1]- البدائع والصنائع،ج،۴ص، ۲۱۷-تحفة الفقهاء،ج، ۲ص،۱۹۵

[2]- مجموعه قانون افغانستان، ص،۷۰

[3]- مجموعه قانون افغانستان، ص،۷۱

مختل‌العقل ومدهوش که به سبب غضب یاعوامل دیگری قولش رادرک نکند، بی‌اعتبارمی داند. طلاق ازجانب زوج یامحکمه باصلاحیت به درخواست زوجه مطابق به احکام این قانون صادرمی‌گردد. همچنان طلاق به شکل شفاهی، تحریری وحتی درمورد شخص گنگ که قادربه تکلم نباشد، به صورت اشاره واقع شده می‌تواند.

مطلب دهم: اقسام طلاق

طلاق ازوجوه مختلف تقسیم شده است وهریک حکم خاص دارد. اما از اینکه موضوع کتاب حکم انحلال نکاح است، صرف به حکم عمومی طلاق به گونه مختصر اشاره خواهیم نمود. مگر اینکه موضوع سه طلاق در یک لفظ ودر یک مجلس چند طلاق واقع می شود، در این اواخر، میان شریعت وقانون وبعضی از اهل علم بحث بر انگیز شده، بناء پیرامون آن دلائل جمهمور اهل علم ازمذاهب چهار گانه را نقل کردم.

طلاق از حیث وقوع آن، به سه بخش تقسیم شده است.

الف: طلاق رجعی

طلاق رجعی از رجعت گرفته شده به معنی بازگشت، در اصطلاح: عبارت از یک ویا دو طلاقی است، که سبب قطع ابدی زوجیت نمی شود، شوهر بدون رضآیت زن، قبل از تمام شدن عدت بدون تجدید نکاح، مراجعه کرده می تواند. البته این در صورتی است که زن را همسر، درطهری که بااوهمبسترشده، برای باراول ویادومطلاق داده باشدواین طلاق دربرابر مالی نباشد، رجعی محسوب می‌شود.

زیراالله تعالی میفرماید

:﴿الطَّلاق ُمَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْتَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ﴾[1]

ترجمه: بعد از دومرتبه طلاق، یا نگه داری به وجه مناسب وخوب، ویا رها کردن به وجه احسن است.

ب: طلاق بائن صغری

---

[1] ـ سوره بقره،آیت، ۲۲۹

طلاق بائن صغری آن طلاقی است: که رابطه زن و شوهر قطع شده، شوهر نمی تواند با خانم خود گرچه قبل از تکمیل عدت باشد، بدون تجدید نکاح، رجوع کند. در حالت ذیل طلاق بائن واقع می گردد.

درصورتی که مرد دوطلاق ویایک طلاق داده باشد، ولی درمدت عدت رجوع نکرده، طلاق بائن می شود به زن ارتباط دارد، اگرخواست می‌تواند دوباره بااوازدواج کندواگرزن موافقت نداشت، مردنمی‌تواندخانم طلاق شده را، مجبوربه نکاح مجددنماید.

در صورتیکه شوهر برای خانم، طلاق را به گونه کنایه داده که نیت وی طلاق باشد. بگونه مثال. بالایم حرام باشی، نمی خواهم ترا، به خانه پدرت برو وامثال آن، درحالیکه قصدونیتش طلاق باشد، درهریک ازاین الفاظ، در مذهب حنفی، طلاق بائن واقع می‌شود.

مذهب مالکی رحمه الله می گوید: اگرمدت غیابت شوهر بیشتر از یک سال باشد. در این صورت به مجرد شکآیت خانم نزد قاضی، باید حکم به تفریق نکاح داده شود، که این تفریق ، طلاق بائن محسوب می شود.

امام ابوحنیفه ومحمد رحمهما الله معتقد هستند، که به اثر لعان هم طلاق بائن واقع می شود. یعنی به مجرد انجام لعان، خانم طلاق بائن می گردد.

مذهب مالکی وشافعی رحمهم الله بنا بر مذهب جدید وحنابله درروایت از امام احمد؛ گفته اند:که

اگر زن در عوض رهایی از زوجیت مرد؛ مالی به شوهر خود بپردازد؛ واین جدایی حاصل شود؛ طلاق بائن می شود، ولی نظر مذهب حنفی این است که تعدد طلاق در خلع مربوط به استعمال لفظ طلاق از طرف شوهر ویا نیت آن در صورت کنایه است؛

اگر شوهر یک طلاق گفت؛ یکی است، اگر سه طلاق گفته بود، همان سه طلاق. همچنان در کنایۀ. بناء اگر لفظ خلع را استفاده کرده باشد، طلاق بائن می شود.

بعضی مذاهب تکمیل شدن مدت ایلاء را هم طلاق بائن می دانند.

در مذهب حنفی تفویض طلاق، برای خانم در مجلس مشخص، هم طلاق بائن می دانند. یعنی به مجردیکه شوهر برای خانم صلاحیت طلاق را دهد، وخانم در همان مجلس قبول کند، طلاق بائن می شود.

طلاق بعد از ایجاب وقبول وقبل از مجامعت، هم طلاق بائن واقع می شود.

طلاق بائن از نظر قانون:

در ماده (۱۴۶)تذ کر داده شده که(طلاق بطور عموم رجعی ودر موارد ذیل باین شناخته می شود. [1]

۱- طلاق سوم.

۲- طلاق قبل از دخول

۳- طلاق به عوض.

۴- طلاقیکه در این قانون باین خوانده شده.)

همچنان ماده (۱۸۰) [2]قانون مدنی گفته است (تفریق به سبب عیب طلاق باین است)

در ماده (۱۴۸) [3]صراحت دارد (هر نوع طلاق زوجه قبل از دخول همچنان یک یادو طلاق رجعی که در آن رجوع صورت نگرفته باشد، طلاق بائن صغری گفته می شود)

وقت مراجعه شوهر با خانم به تعقیب وقوع طلاق بائن:

از نظر فقه اسلامی وقتیکه خانم طلاق باین شد، در کدام صورت وحالت برای شوهرحق مراجعه با خانم مطلقه باین می باشد؟ شوهر وقتی می تواند که بعد از طلاق بائن با خانم خود مراجعه کند، که شرائط ذیل را تکمیل نماید.

۱- رضایت خانم.

۲-خواستگاری مجدد.

---

[1]- مجموعه قانون افغانستان، ص،۷۲

[2]- مجموعه قانون افغانستان، ص،۸۳

[3]- مجموعه قانون افغانستان، ص،۷۳

۳- تجدید نکاح با تمام شرائط آن.

۴- تعین مهرمجدد.

مراجعه بعد از طلاق بائن از نظر قانون

در ماده (۱۵۳) ۱در فقره ۲- تذکر داده شده است (زوج می تواند با مطلقه باین صغرای در حین عدت ویا بعد ازآن مجددا ازدواج نماید مشروط براینکه این ازدواج به رضای زن وبه عقد ومهر جدید صورت گیرد.)

مطلب یازدهم: تعریف طلاق بائن کبری

طلاق بائن بزرگ ویا ثلاثه مغلظه آنست؛که مرد همسرش را سه طلاق داده باشد، برابر است که سه طلاق را به دفعات مختلف داده ویا به یک مرتبه، بگونه مثال ! شوهر برای خانم یک طلاق داده بود، بعد از چند سال بازهم یک طلاق داد دو مرتبه شد، اگر بار سوم طلاق داد، سه مرتبه تکمیل گردید زن طلاق ثلاثه شده، عقد نکاح ختم شد. همین حالت را بنام طلاق بائن کبری، یاد می کنند. نتیجه آن این است که طلاق ثلاثه سبب قطع رابطه بین زن وشوهرمی‌گردد، یعنی شخصی طلاق دهنده نمی‌تواند به همسرش دوباره پیوند برقرارکند، مگردرشرایط ذیل:

۱- سپری کردن عدت از شوهر اول ویا وضع حمل در صورت وجود آن.

۲- بعد از اتمام عدت، عقد نکاح، عروسی ومجامعت باشو هر دوم.

۳- به اتمام رسانیدن عدت از شوهر دومی ویا وضع حمل در صورت وجود آن مشروط بر اینکه شوهر دوم به رضای خود ویا به اثر مطالبه طلاق از جانب خانم ، طلاق دهد.

۴- بایدقصد شو هردومی حلاله کردن ویاسپری کردن یک شب وطلاق عاجل نباشد، زیراحالات وشرایط مذکور، مخالف دستور پیامبر علیه السلام میباشد. پیامبرصلی الله علیه وسلم دراین موردمی‌فرماید:

---

[1]- مجموعه قانون افغانستان، ص،۷۴

(عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ:لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم الْمُحَلِّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ.)[1] ترجمه:رسول الله صلى الله علیه وسلم فرموده:الله لعنت کرده برکسیکه حلاله می‌کندواوراحلال می‌سازد

۵- شوهردومی با اوهم بسترشده باشدکاملا دخول صورت گرفته واز یک دیگر، لذت گرفت باشند.

۶- شوهر دوم بطورعادی بدون قیدوشرط اورانکاح وطلاق داده‌باشد.

۶- بعدازموافقه زن وشـــوهراولی،وســـپری کردن چندین ماه، خانم مطلقه می‌تواند بادر نظرداشت رعایت تمام شرایط وآداب ازدواج ، با شوهر اول خود، عقد نکاح کنند.

مراجعه بعد از طلاق ثلاثه از نظر قانون:

در ماده قانون مدنی (۱۴۷)۲ گفته شده است (زوج نمی تواند با مطلقه ثلاثه خود دو باره ازدواج نماید، مگر اینکه مطلقه ثلاثه با شخص دیگری ازدواج نموده وبعد از دخول ازدواج دومی، طلاق گردیده وعدت را تکمیل کرده باشد).

***

[1]- سنن ترمذی ، ج،۳ص،٤٢٦ شماره حدیث (۱۱۲۰) –سنن نسایی ج،۲ص،۱٥٨. ترمذی گفته که حدیث حسن وصحیح است

[2]- مجموعه قانون افغانستان، ص،۷۳

فصل چهارم

اسباب تفریق

اسباب تفریق

مبحث اول: تفریق به سبب ایلاء

ایلاء از جمله اسباب جدای زن وشو هر میباشد، که قدامت تاریخی آن به قبل از اسلام بر می گردد. اما اسلام عزیز اصل ایلاء را با در نظر داشت بعضی قیود وشرایط خاص، منحیث یکی از اسباب فسخ وجدای زن وشوهر قبول کرده است، که در مباحث بعدی پیرامون آن بحث خواهیم شد.

مطلب اول: تعریف ایلاء در لغت واصطلاح:

ایلاء در لغت مطلق سوگند را گفته می شود.

دراصطلاح:«عبارة عن الیمین علی ترک الوطء، فی الزوجة، مدة مخصوصة بحیث لایمکنه الوطءالا بحنث یلزمه بسبب الیمین».۱

ترجمه: ایلاء عبارت از سوگندی به ترک معاشرت بازوجه در مدت معین می باشد، طوریکه مجامعت را ناممکن ساخته مگر به بعداز کفاره قسم. یعنی شوهر سوگند می خورد که با خانم خود، در مدت معین(چهار ماه) به نیت ضرر ویا حرمت ابدی همبستر نمی شود. اگر بخواهد قبل از تکمیل مدت معین، همبستر شود، باید کفاره قسم را قبلا پرداخته باشد.

مطلب دوم: سبب وقدامت تاریخی ایلاء:

در عصر جاهلیت زمانیکه شوهر بالای خانم خود قهر می شد، سوگند را یاد می کرد که در مدت یکسال ویا بیشتراز آن، حتا مادام العمر، با همسر خود، مقاربت نمی کند. در عرف جامعه جاهلی عرب، این یک نوع طلاق نهایت غلیظ بود، زیرا شوهر قصدا می خواست که خانم اذیت ومتضررشود، ودر قانون آن زمان، مرد مقصر شناخته نمی شد عار ننگ هم متوجه به شوهر نمی بود، ولی خانم نه حق شوهر دیگری داشت ونه

---

[1] ـ تحفة الفقهاء ج،۲ص،۲۰۳.

شوهر حقوق مادی معنوی خانم را رعایت می کرد، خانم با تمام مشکلات وتنهائی احیانا سال های متمادی را، و بعضی اوقات تمام عمر خودرا، مانند خانم معلقه، به همین گونه سپری می نمود. وقتیکه نور اسلام درخشید اصل این نوع تفریق وانحلال نکاح را، به دلیل اینکه ممکن بین زن وشوهر مشکلات واختلافات باشد، شوهر جهت تهدید ویا اصلاح باخانم ایلاء کند، اسلام اصل ایلاء را پذیرفت، ولی جهت جلوگیری از ظلم بالای خانم ها، قیودات وشرائط متعدد را پیرامون حکم ایلاء، وضع نمود. ١

مطلب سوم: حکم ایلاء

فقهای بزرگ اسلام تمام احکام فرعی وجزئ را مبتنی به نصوص شرعیت می دانند، واز نصوص شریعت استنباط می کنند در مورد مشروعیت وحکم جواز ایلاء، به آیت شریف استدلال کرده اند. الله جلت عظمته فرموده است:

﴿ لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾٢

ترجمه: برای کسانی که سوگند یاد می کنند [که از آمیزش] با زنان خود دوری گزینند، [شرعاً] چهار ماه مهلت است، چنانچه [در این مدت به آنچه مقتضای زناشویی است] بازگشتند [گناهی بر آنان نیست]؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده ومهربان است.

یعنی برای کسانی که به ترک همخوابی با زنان خود سوگند می‌خورند، چهار ماه انتظار و مهلت است. پس اگر به آشتی بازآمدند برای ایشان فرصت برگشت است. درصورت گذشت چهارماه و عدم بازگشت شوهر از قسمی که خورده است، این عمل بیانگر قصد وی برای طلاق همسرش می باشد. خداوند متعال چنین می فرماید:

﴿ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾٣ترجمه: و اگر آهنگ طلاق کردند در حقیقت‌خدا شنوای داناست. از آیت شریف جواز ایلاء ثابت می شود، ولی اگر قصد شوهر ضرررساندن بدون موجب به خانم باشد، ایلاء راحرام می دانند. اگر هدف شوهر تأدیب خانم باشد، در آن صورت به عقیده تعدادی جوازدارد، ولی عمل مناسب نیست، به دلیل

---

[١]- الموسوعة الفقهية الكويتية، ج٧ص،٢٢٠
[٢]- سوره بقره،آیت، ٢٢٦
[٣]- سوره بقره،آیت،٢٢۶

اینکه ایلاء برای خانم ضرر بوده وحقوق مادی ومعنوی خانم زیر پاه می شود. تلف شدن حقوق انسان غیر شرعی ، وناجایز میاشد.

مطلب چهارم: شرایط و ارکان ایلاء:

شوهر برای خانم به الفاظ صریح می گوید: «والله لا اقربک ولا اطأک » به الله قسم است که با شما نزدیکی نمی کنم ویا با شما همبستر نمی شوم. در این صورت اگر مدت چهار ماه ویا بیشتر از آن راتعین کند، بدون نیت، ایلاء میشود. یعنی لفظ سوگند وصراحت به عدم نزدیکی در مدت چهار ماه ویا بیشتر ازآن، حتمی ورکن می باشد. اگر لفظ کنایه را استعمال نمود نیت معتبر می باشد . بگونه مثال؛ شوهر برای خانم بگوید: به الله قسم است که بخاطر تو غسل نمی کنم، در این صورت نیت شوهر شرط می باشد. یعنی یکی مهم از مهترین رکن ایلاء، صراحت سخن است.

شرائط ایلاء:

استعمال لفظ سوگند وایلاء: باید شوهر لفظ نزدیکی ومجامعت را به گونه صریح برای خانم بگوید. به الله سوگند ویا به یکی ازصفا ت الله سوگند یاد کند مانند: به رحمن سوگند که با توالی چهار ماه همبستر نمی شوم ویا مجامعت نمی کنم. ویالفظ کنایه رااستعمال کند مشروط بر اینکه، نیت ایلاء را داشته باشد. مثال: با تودر چهار ماه نیستم با توزندگی نمی کنم، در این صورت نیت شرط اساسی است.

تعین مدت از چهار ماه کمتر نباشد. وقتیکه سوگند می خورد باید زمان را قید کند اگر کمتر از چهارماه سوگند یاد کرد، که من باتو نزدیک نمی شوم، در این حالت، ایلاء نمی شود، بلکه محض سوگند است باید کفاره سوگند را ادا کند ونزدیک شود.

هدف سوگند عدم معاشرت وجماع با خانم باشد، البته به ترک سخن وصحبت، ایلاء نمی شود. ١

شخصیکه ایلاء میکند از اهلیت حقوقی برخور دارباشد، یعنی عاقل، بالغ، حر ومسلمان باشد. علاوهٔ بر آن در حالت اغماء، بی هوشی، اکراه ونشه قرار نداشته باشد.

---

[1]- بحر الرایق، ج، ۴ص،۱۰۰.

ایلاء کننده، شوهر شرعی خانم باشد. در قید نکاح وی باشد. زیرا خانم که در عدت طلاق باشد، ایلاء نمی شود.

باید شوهر قصد ونیت ایلاء را داشته باشد، اگر نیت نداشت تنها منظور شوهرحق تلفی و ضرر به خانم باشد، دراین صورت حرام جائز نمی باشدو ایلاء نمی شود. ١

خلاصه بحث: اگر شوهر سوگند نخورده باشد، ویا سوگند را یاد کرده، ولی مدت کمتر از چهار ماه را قید کرده باشد، یا اینکه از مقاربت سوگند نخورده، بلکه از عدم سخن سوگند یاد کرده، در تمام حالات شرط ایلاء تکمیل نشده، بناءً ایلاء نیست.

مطلب پنجم: آثار ایلاء

اگر تمام شرائط ایلاء محقق وتکمیل گردید، چه پیامدی در قبال زندگی زوجین دارد؟ اکثریت علماء معتقد هستند که ایلاء بین زوحین محقق می گردد، بنابرین اگر قبل از تکمیل میعاد متذکره، شوهر به خانم خود رجوع نمود، باید کفاره قسم را بدهد هیچ نوع طلاق واقع نمی شود، اگر مدت ایلاء تکمیل شد، شوهربه خانم خود مراجعه ننمود، دراین صورت فقهاءاختلاف نظر دارند:

مذهب حنفی معتقد است در صورتی که شوهر به مدت چهار ماه با خانم خود مراجعه ننموده باشد، نکاح منحل وطلاق باین واقع می شود، زیرا عدم مراجعه در طول چهارماه، بیان گر قصد جدای وطلاق شوهر را نشان میدهد. خداوند تعالی به تعقیب آیت ایلاء فرموده است:

﴿وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾٢ترجمه: اگر [برای پایان یافتن مشکلات] تصمیم به طلاق گرفتند، [در صورت رعآیت شرایط مانعی ندارد] مسلماً خدا [به گفتار و کردارشان] شنوا و داناست. یعنی تکمیل شدن مدت ایلاء، دلیل به قصد طلاق می باشد. بناءً به مجرد تکمیل شدن چهارماه بدون مراجعه، خانم طلاق باین می گردد. اینکه چرا طلاق باین واقع می شود، دلیل آن واضح است که شوهر لفظ صریح طلاق را نگرفته،

---

[1] ـ المحیط البرهانی، ج،٣ص،٤٣٩.
[2] ـ سوره بقره،آیت،٢٢٦.

بلکه از الفاظ کنایه استفاده کرده است. در مذهب حنفی استفاده از الفاظ کنایه به قصد طلاق، طلاق باین محسوب می شود. ۱

ثانیا طرح مسأله طلاق باین، جهت حفظ حقوق خانم، دفع ضرر از وی ونیز سرزنش شوهر می باشد. به همین دلیل طلاق باین در نظر گرفته شده است. قسمتی از رجوع را از شوهر سلب ودر عین حال اختیار وحریت بیشتر را بعد از تحمل وصبر در مدت چهار ماه، برای خانم موکول ساخته اند.

مذاهب غیر حنفی از اهل سنت نظر دارند، که به مجرد تکمیل مدت ایلاء، خانم طلاق نمی شود، بلکه خانم حق مطالبه حقوق خود را دارد. بناءً شوهر یا مراجعه نماید ویا اینکه خانم موضوع را به قضاءمحول نماید که قاضی یا شوهر را به مراجعه، ویا به ایقاع طلاق مجبور سازد.۲

مطلب ششم: نتیجه رجوع

بعد از اینکه شوهر ایلاء نمود وسوگند خورد که با خانم الی مدت چها ر ماه مقاربت نمی کند، اما قبل از میعاد متذکره رجوع نمود یعنی مخالف سوگند عمل کرد، حکم شریعت در مورد مخالفت از سوگند ومعنی رجوع چیست؟

تمام فقهاء می گویند: بهتر است که انسان مطابق به سوگند خود عمل نماید، مگر اینکه سوگند مانع انجام عمل خیر گردد. درآن صورت به مقتضای از نصوص شریعت باید سوگند را نقض وعمل خیر را انجام دهد. الله جل جلاله فرموده است

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَانِكُمْ أَن تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾۳ ترجمه: خدا را در معرض سوگندهایی که می خورید قرار ندهید، [به اینکه سوگند بخورید] که نیکی نکنید، و تقوا پیشه نسازید، و میان مردم آشتی ندهید [خدا رضآیت ندارد که نامش وسیله خودداری از کارهایی شود که خودش به انجام آنها فرمان داده است] و خدا [نسبت به همه گفته های شما] شنوا، [و نسبت به تمام کارهای شما]

---

[۱]- تحفة الفقهاء، ج۲،ص،۲۰۵.
[۲]- المغنی لابن القدامه، ج۲،ص،۱۸۶۲
[۳]- سوره بقرة،آیت، ۲۲۷.

داناست. یعنی سوگند ونام الله را بهانه ودلیل به ترک اعمال خیر نگردانید. همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است:

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم« مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَى خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَأْتِ الَّذِى هُو خَيْرٌ، وَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ»[۱]

ترجمه: هر شخصیکه سوگند خورد، ولی مشاهده نمود که عمل خیر به اثر سوگند ترک شده است. باید سوگند را نقض کرده، همان عمل خیر را انجام دهد وعوض سوگند خود کفاره دهد. سوگند شوهر مبنی بر عدم مقاربت با خانم، سوگند به ظلم وترک عمل خیر است، بناءً شکستن سوگند ورجوع به خانم، مطابق به نصوص شریعت و بهتر می باشد.

معنی رجوع:

وقتیکه شوهر سوگند را به عدم مقاربت باخانم یاد نمود، حالا میخواهد که قبل ازتکمیل میعاد به خانم رجوع کند منظور از رجوع چیست ؟

همه فقهاء متفق هستند که مفهوم اول واصلی رجوع شوهر، مقاربت وهمبستری با خانم است. اما بنابر دلائل متعدد ومعاذیر مختلف بر شوهر ویا به خانم امکان معاشرت نباشد، چه باید کرد؟

مذهب حنفی می گوید: اگر موانع شرعی به رجوع بین زوجین نباشد منظور از رجوع واضح است باید انجام شود. اما در صورت معاذیر به هریک، رجوع به زبان هم کفآیت می کند. ۲

***

---

[۱]- صحیح مسلم، ج،۳ص،۱۲۷۲

[۲]- المحیط البرهانی، ج،۳ص،۴۵۱.

مبحث دوم

تفریق به سبب ظهار

یکی از اسباب انحلال نکاح در فقه اسلامی ظهار است. ظهار از جمله واژه ها واصطلا حاتی است که قبل از اسلام هم میان مردم عرب مروج بود. واین کلمه را به قصد تفریق وجدای زن وشوهر استعمال می کردند.

وقتیکه آفتاب اسلام طلوع کرد، اسلام اصل آنرا بادر نظر داشت بعضی تعدیلات قبول میکند. که تفصیل آنرا در مطالب بعدی به بحث می گیریم.

مطلب اول: مفهوم ظهار در لغت واصطلاح

ظِهاربه کسر ظا، از کلمه ظهر گرفته شده است. ظهر به فتح ظا پشت انسان وحیوان را می گویند. اما اینکه چرا پشت انسان را در مورد تخصیص قرار دادند، چون مفهوم لغت با تعامل مردم نزدیک است به دلیل اینکه معمولا رکوب به پشت می باشد روی همین علت، صورت ظهار را، به پشت تشبیه داده اند.

ظهار در اصطلاح: «تشبیه منکوحته بظهر امه » تشبیه دادن خانم به پشت مادرش است. یعنی شوهر برای خانم خود، که در قید نکاح باشد بگوید: « أنتِ عليّ كظهر امی» تو بالای من چون پشت مادرم هستی. یا به تعبیر دیگری، ظهار به معنی مشابهت کردن منکوحه خود را، به محرم ابدی. ۱ یعنی شوهر خانم خود را به محارم ابدی تشبیه دهد وبگوید: پشت تو مانند پشت خواهرم، مادرم ودخترم است ومنظور شوهر از این تشبیه، طلاق باشد. همین حالت تشبیه را در فقه اسلامی ، بنام ظهار یاد می کنند.

مطلب دوم: قدامت تاریخی ظهار

ظهار در دوره جاهلیت به معنی طلاق ابدی بود، زمانیکه شوهر بالای خانم غضب میشد، ومیخواست که خانم را بر ابد طلاق دهد که امکان مراجعه را نداشته باشد، ظهار می نمود. یعنی خانم خود را به پشت مادر ش تشبیه می کرد. همانگونه که پشت مادرم

---

[1]- تحفة الفقهآء، ج، ۲ص، ۲۱۱-المحیط البرهانی، ج،۴ص،۲۸.

برمن حرام ابدی است، تو نیز برمن حرام ابدی هستی درآن صورت، خانم بدون سرنوشت باقی می ماند. نه ازدواج کرده می توانست ،و نه شوهر همرایش ارتباط همسری می داشت، بلکه مانند خانم معلقه از تمام حقوق مادی ومعنوی، الی مرگ محروم می بود. تا اینکه آفتاب اسلام طلوع کرد وچنین حادثه در عصر نبوت واقع شد. دین مبین اسلام حکم آنرا تغییر داده و ظهار را موجب تحریم زن بر مرد، الی پرداختن کفاره قرار داد. [۱]

ابن کثیر رحمه الله حدیثی را از عائشه رضی الله عنها نقل نموده است، که خانمی بنام خوله بنت ثعلبه بحضور پیامبر علیه السلام آمد وگفت: ای رسول خدا ! جوانی من ختم شد، ولادت من قطع گردید، همین حالا شوهرم بامن ظهار نموده است، من از این عمل کرد شوهرم به جناب شما شکآیت میکنم. آن خانم از اتاق خارج نشده بودکه جبریل آمد واین آیت مبارک نازل گردید.

(قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴾[۲]ترجمه: یقیناً شنید الله تعالی سخن زنی را که با تودر مورد شوهر خود بحث میکرد وبه الله از شوهر خود شکایت می نمود. الله تعالی می شنید سوال جواب (مجادله وگفت وگوی)شمارا به یقین الله هر چیز را می بیند ومی شنود.

پس از آیت شریف معلوم می شود، که قدامت تاریخی ظهار به قبل از اسلام باز می گردد.

مطلب سوم: حکم و شرایط ظهار

ظهار کردن حرام است به دلیل اینکه در حقیقت سخن کذب گفته وشهادت زور داده است، زیرا مادرش به هیچ وجه خانم وی شده نمی تواند. اما اینکه چرا کفاره لازم شده است ؟ دلیل آن واضح است که هرشخص حلال را بالای خود بدون موجب حرام سازد، باید جزا داده شود. پس کفاره یک نوع جزا برای شوهر است.

شرائط ظهار

---

[۱]- تفسیر ابن کثیر، اول آیت سوره مجادله.
[۲]- سوره مجادله، آیت،۱

- اینکه خانم خود را به اعضای مستور مادر تشبیه دهد، یعنی به اندام محرم تشبیه دهد که دیدن برای ظهار کننده حرام باشد. اگر به روی مادر ویا به دست مادر تشبیه دهد، در مذهب حنفی ظهار نمی شود. ومنظور از تشبیه شوهر چنین باشد، طوریکه رفتن ودیدن ولذت گرفتن ازپشت مادر حرام است، لذت گرفتن از تو خانم بالای من نیزحرام باشد. اما اگر شوهر برای خانم بگوید: که تو مانند مادرم باشی. در این صورت نیت وی معتبر است، که منظور از لفظ حرمت چیست؟ احترام کردن است یعنی احترام خانم است که شما را مانند مادرم احترام دارم، ویا حرام بودن معاشرت، در صورت اول هیچ اشکالی نیست در صورت کنایه بوده ، دوم طلاق باین می شود. همچنان خانم را به شخصی تشبیه دهد، که نکاح وی بر شوهر به ابد حرام باشد. مانند تشبیه به مادر، به مادر خانم، خواهر خواهر زاده، در این صورت بازهم ظهار صورت می گیرد.
- الفاظ ظهار صریح باشد، مانند اینکه شوهر برای خانم بگوید: تو بالای من همچو پشت مادرم باشی، این لفظ صریح به ظهار است. ضرورت به نیت ندارد. اکثر علماء الفاظ کنایه را در موضوع ظهار منعدم وغیر مستعمل می دانند.
- اینکه ظهار کننده به معنی ظهار بفهمد وقصد ظهار را داشته باشد، اگر علم نداشته باشد بدون قصد وعلم الفاظ ظهار را استعمال کند، اعتبار ندارد.
- بین زن وشوهر نکاح قایم باشد، یعنی خانم در قید نکاح شوهر بوده باشد.
- شوهر باید اهلیت حقوقی را دارا باشد، یعنی عاقل، بالغ، حر آزاد، مسلمان و متأهل باشد.
- در مورد اختیار ومزاح، فقهاء اختلاف نظر دارند که آیا ظهار در حالت مزاح واکراه واقع می شود ویا خیر؟

۸- مذهب حنفی معتقد است، که ظهار مزاح کننده ومُکرَه نیز واقع می شود.

۹- جمهور علماء، ظهار مزاح کننده را نیز واقع می دانند به دلیل اینکه موضوع طلاق، موضوع مسخره نیست. اما ظهار را در حالت مزاح واکراه، غیر واقع می دانند.[۱]

مطلب چهارم:آثار ظهار

عدم جواز مقاربت شوهرباخانم، قبل از ادای کفاره:

یکی ازآثار مرتبه ظهاراین است. که شوهر باخانم خود قبل از ادای کفاره ، حق معاشرت راندارد، چون شوهر عمل حرام را مرتکب شده است، خانم خود را که آمیزش با وی حلال بود به مادر خود، که باوی چنین عمل حرام می باشد تشبیه داد، بنابرآن نکاح یک نوع منحل می شود، ولی مانند عصر جاهلیت طلاق ابدی صورت نمی گردد. لهذا تمام فقهاء متفق هستند، تا زمانیکه شوهر کفاره ظهار را ندهد، حق همبسترشدن را با خانم خود، بنابر صراحت قرآن ندارد. الله جلت عظمته فرموده است : ﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ﴾[۲]

ترجمه:از میان شما کسانی که زنانشان را ظهار می‌کنند [و می‌گویند پشت تو چون پشت مادر من است] آنان مادرانشان نیستند مادران آنها تنها کسانی‌اند که ایشان را زاده‌اند و قطعا آنها سخنی زشت و باطل می‌گویند و[لی] خدا مسلما درگذرنده آمرزنده است.

﴿وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾[۳]

ترجمه: و کسانی که با زنانشان ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند برمی گردند، باید پیش از آمیزش با هم برده ای [در راه خدا] آزاد کنند. این [حکمی] است که به آن اندرز داده می شوید، و خدا بر آنچه انجام می دهید، آگاه است.

---

[۱]- المحیط البرهانی ج۳ص۴۳۰. تحفة الفقهاء ج۲ص۲۱۲. المغنی ج۲ص.۱۸۸۱
۲- سوره مجادله آیت ۲
[۳]- سوره مجادله آیت ۴

﴿فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًاذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾[۱] ترجمه: کسی که توانایی [آزاد کردن برده را] ندارد، باید پیش از آنکه با هم آمیزش کنند، دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و هر که نتواند باید شصت مسکین را طعام دهد؛ این حکم برای این است که به خدا و پیامبرش ایمان آورید [و از فرهنگ جاهلی دوری گزینید]؛ و اینها حدود خداست. و برای کافران عذابی دردناک است.

به اساس ارشاد آیات شریف شوهر قبل ازمعاشرت و رجوع به خانم مراتب کفاره را در نظر گرفته وانجام دهد، در غیر آن مادام العمر شوهر قبل از پرداخت کفاره حق مجامعت را با خانم خود نمی داشته باشد. اگرمجامعت نماید به این معنی که باخانم غیر مجامعت نموده است. همچنان در مورد حکم آثار ظهار، حدیث روایت شده است. شخصی در عصرنبوت ظهار کرده بود بعد از آن، با خانم خودقبل از پرداخت کفاره مجامعت نمود. سپس از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال نمود. پیامبر علیه السلام برایش دستور داد که از الله مغفرت بخواهد ودو باره، چنین کاری را نکند.[۲]

ولی بحث در این جا است، بعد از اینکه شوهر قبل از پرداخت کفاره ظهار، با خانم خود مقاربت جنسی کرد، آیا کفاره ختم می شود؟ وآیا این شوهر زنا کرده است ؟

چه نوع حکم دیگری به اثر این عمل مرتب می شود؟

همه فقهاء متفق هستند که همبستر شدن شوهر در حالت ظهارقبل از پرداخت کفاره باخانم ، زنا شمرده نمی شود حد ندارد، ولی گناه بزرگ را مرتکب شده است. واینکه در هیچ صورت وجیبه کفاره از شوهر ساقط نمی شود. وتا زمانیکه کفاره را نپردازد، معاشرت زوجین قبل از پرداخت کفاره جایز نیست. زیرا درمورد عدم مقاربت قبل ازپرداخت کفاره، درشریعت بسیار تاکید شده است. (عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ انَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم «قَدْ ظَاهَرَ مِنِ امْرَأَتِهِ فَوَقَعَ عَلَيْهَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّى ظَاهَرْتُ مِنِ امْرَأَتِى فَوَقَعْتُ قَبْلَ أَنْ أُكَفِّرَ. قَالَ وَمَا حَمَلَكَ عَلَى ذَلِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ

[۱]- سوره مجادله آیت ٤
[۲]- سنن ابوداود ج،۲ص،۶۶۶-سنن الترمذی، ج، ۳ص،۴۹۴

رَأَيْتُ خَلْخَالَهَا فِي ضَوْءِ الْقَمَرِ. فَقَالَ لاَ تَقْرَبْهَا حَتَّى تَفْعَلَ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. »[1] ترجمه: شخصی بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وعرض نمود؛ ای رسول خدا! من با خانم خود ظهار کرده بودم، ولی قبل از کفاره با آن همبستر شدم. رسول الله صلی الله علیه وسلم از وی سوال نمود: که سبب نزدیکی شما با وی چه بود؟ آن مرد جواب داد: که در روشنی مهتاب بعضی اندام وآرایش وی را دیدم. پیامبر علیه السلام فرمود: باوی نزدیک نشوید تا اینکه آنچه که الله برای تو دستور داده است عمل کنید. یعنی قبل از کفاره نزدیک نشوید. اگر نزدیک شدید مخالت از دستور الله جلاجلاله ورسول صلی الله علیه وسلم شده است. طبعامخالفت ازنصوص شرعیت عصیان وگناه می باشد.

مطلب پنجم:

اگر شوهر بنابر دلائل متعدد، حاضر به پرداخت کفاره نشود، حکم شریعت در مورد چیست ؟

فقهاءمی گویند: علت عدم پرداخت کفاره از سوی شوهر تحقیق شود که این شخص چه مشکل دارد؟ اگر علت آن فقر تنگدستی شوهر باشد، باید از طرف بیت المال ودولت کمک شود. در غیر آن باید خانم شکآیت نماید، به اثر شکآیت خانم دولت یا شوهر را به پرداخت وادای کفاره مکلف ویا اینکه شوهر را مجبور به تفریق نماید، اگر شوهر حاضر به تفریق نشود از طر ف قاضی حکم به تفریق می شود. ۲

مطلب ششم: حکم صحبت ولمس قبل از کفاره

طوریکه قبلا وضاحت داده شد، که شوهر تازمانیکه کفاره ظهار را ادا نکرده باشد، حق معاشرت را با خانم خود ندارد، ولی بحث مورد مناقشه این است که آیا نفس عمل جنسی مجاز نیست ویا اینکه مطلق نزدیکی، لمس، بوسه کردن را هم شامل می باشد ؟

فقهاء اختلاف نظر دارند:

---

[1] ـ سنن الترمذی، ج،۳ص،۴۹۴.ترمذی کفته است که این حدیث حسن صحیح غریب است

[2] ـ تحفة الفقهاء ج۲ص۲۱۳. المحیط البرهانی ج۴ص۴۳۳فتح القدیر ج۳ص۲۲۵

مذهب حنفی معتقد است که آیت شریف مطلق لمس را ذکر کرده است. بناءً برای شوهر هر نوع لذت گرفتن از خانم مثل، دست دادن، بوسه کردن ،نزدیکی واستراحت کردن قبل از پرداخت کفاره بخاطر جزای عملش جواز ندارد، تمام دواعی ومقدمات جماع وخود آن، نیزقبل از ادای کفاره حرام می باشد. [۱]

قال امام محمد « ولیس ینبغی للمرۀ ان تدعه ان یقربها اذا ظاهر منها حتی یکفر کفارۀ ظهار ولا ینبغی له ان یباشرها ولا یلمسها ولا یقبلها حتی یکفر کفارۀ الظهار» [۲]
تر جمه: امام محمد شیبانی رحمه الله می گوید: مناسب نیست برای خانم، شوهری که ظهارکرده الی پرداختن کفاره ظهار، نزدیک خود بگذارد. وبرای شوهر ظهار کننده، الی پرداختن کفاره ظهار مناسب نیست، که خانم را لمس کند ماچ کند ویا باوی مباشرت نماید.

اما براساس مذهب شافعی تا زمانی که کفاره را پرداخت نکرده باشد، لذت بردن از ناف تا زانو حرام است .اما بالاتر و پایین تر از آن هیچ اشکالی ندارد.

مطلب هفتم: انتهای ظهار

در عصر جاهلیت زمانیکه ظهار واقع می گردید، خانم برای شوهر الی الابد حرام می بود، شوهر حق مراجعه را به هیچ صورت نداشت. اما در اسلام ظهار موجب طلاق نمی شود، ولی سه گزینه دیگری از طرف اسلام مدنظر گرفته شده است. آن سه گزینه عبارت است:

- ✓ وجوب اعطاء وپرداخت کفاره.
- ✓ مرگ یکی از زوجین.
- ✓ گذشت مدت ظهار در صورت تعین وقت. وقتیکه مدت ظهار ختم گردید، وشوهر کفاره ظهاررا نپرداخت،بخاطرمصؤنیت حقوق خانم، موضوع به طلاق منجر می شود.

---

[۱]- تحفة الفقهاء، ج،۲ص ،۲۱۲
[۲]- الاصل لامام محمد الشیبانی، ج،۵ص،۱۱

مطلب هشتم: کیفیت ومقدار کفاره.

- ✓ در قدم نخست ظهار کننده قبل از معاشرت، باید غلام را آزاد کند. در آزادی غلام شرط ایمان داشتن، سن، ذکوریت قید نگردیده است. بناءً در کفاره ظهار، آزاد کردن مطلق غلام وبرده جواز دارد.
- ✓ در صورت عدم غلام، ظهار کننده قبل ازمجامعت، باید شصت روز پیاپی روزه بگیرد. البته این شصست روز، روزه هم مشخص نیست که در کدام وقت سال باشد، بناءً ظهار کننده میتواند از روز های کوتاه استفاده کند، ولی باید دقت نمود که ظهار کننده تا زمانیکه شصست روزه را بدون وقفه ختم نکرده باشد، حق معاشرت وهمبسترشدن را با خانم خود ندارد.
- ✓ در صورت عدم غلام وروزه گرفتن، شصت مسکین را سه وقت طعام دادن است. در قران کریم مقدار وکیفیت غذا تعین نگردیده است، ولی از محتوای شریعت، فقهای کرام استنباط کرده اند که غذا متوسط وبه افراد فقیر باید مد نظر گرفته شود، زیرا شاید تعدادی بسیار اندک اشتها داشته باشند، ولی تعدادی دیگری شاید برابر چند نفر غذا بخورند. بناَء کیفیت غذا تعین نیست اما مقدار غذا به اندازه کفآیت شخص متوسط باشد.

❊❊❊

مبحث سوم

اسباب خاصی که انحلال مربوط به خانم میشود

در مجموع، شریعت اسلام بنابر بعضی ملحوظات وحکمت ها، صلاحیت کلی طلاق را به مرد داده است، اما صلاحیت مذکور کاملا محدودومنحصر برای مرد ها نمی باشد، بلکه در بعضی شرائط که ذیلاتشریح می شود، خانم ها هم حق تفریق و صلاحیت فسخ را مسقتیم وغیر مسقیم توسط قضاء می داشته باشند.

حالات تفریق وفسخ توسط خانم

١- درفقه اسلامی خانم می تواند تحت شرائط خاص، نفس خود را طلاق دهد.

- ✓ هرگاه خانم در وقت عقد نکاح، شرط صلاحیت طلاق را از شوهرگرفته باشد.

وشوهر نیز بحضور دو شاهد، شرط صلاحیت طلاق را به خانم در حین عقد، اعتراف واقرار وموافقت کرده باشد.

- ✓ توافق جانبین به شرط مذکور، رسماً ثبت نکاح نامه شده باشد.
- ✓ شوهر برای خانم بدون شرط قبلی در وقت عقد، صلاحیت طلاق را بنابر دلائلی برای خانم تفویض می کند، وخانم در همان لحظه صلاحیت را قبول می کند.
- ✓ خانم باشوهر بدون حالات مذکور، به رضآیت جانبین به ایقاع طلاق موافقه می کنند.
- ✓ خانم بنابر وجود ضرر مادی ویا معنوی ثابت ومشهود دروجود خود، از طریق قضاء طلاق خود را مطالبه می نماید.
- ✓ خانم بنابر ملاحظه شخصی ادامه زندگی را با شوهر نمی خواهد، در بدل طلاق یک مقدار مال که بالایش موافقه صورت می گیرد، به شوهر وعده می دهد، شوهر نیز در بدل مقداری از جنس حاضر به طلاق می شود.

اگر شوهر حاضر نگردد از طرف قضاء مجبور به طلاق می گردد. البته این جریان را در فقه بنام خلع یاد می شودکهدر مباحث بعدی مشروح بیان خواهد شد.

✓

مطلب اول: تفریق به سبب خلع

یکی از اسبابی که جدای را میان زن وشوهر به میان میاورد، واژه واصطلاح خلع میباشد. البته این اصطلاح در قرآن کریم ذکر شده است که برای خانم مجال فسخ نکاح را بادر نظر داشت شرایط خاص، مساعد میسازد.

مفهوم خلع در لغت واصطلاح

خلع در لغت خلع معانی متعدد را افاده می کند: کشیدن لباس، دور شدن از منصب چوکی، رها شدن از قید، وبه معنای افتیدن برگ درخت استعمال می شود. ۱

ب:خلع در اصطلاح

خلع در اصطلاح فقهاء «إزالۀ ملک النکاح » ۲ترجمه:خلع عبارت از ازاله وازبین رفتن عقد نکاح میباشد. ویا به عبارت دیگری: «فُرْقةُ بین الزوجین بعوض بلفظ طلاق أو خلع »

ترجمه: خلع عبارت از جدای بین زوجین در بدل چیزی به لفظ طلاق ویا خلع، می باشد.

یعنی خلع درحقیقت طلاق زنی راکه به شوهرش مایل نیست وازاوکراهت دارد، مهر ویامال دیگرخودرابه شوهر می بخشد که وی در بدل مال مذکور، خانم خود را طلاق دهد، همین جریان را در فقه اسلامی بنام خلع می گویند. درطلاق خلع مهم آن است که کراهت زن ازشوهرش به حدی باشدکه اورا به مراعات نمودن حقوق زناشویی تهدیدنماید.و خانم بخاطربد شدن شوهر به نظرخانم، حقوق شوهر را رعایت کرده نمی

---

[1]- معجم الوسیط، باب خا، ۲۵۰.
[2]- الدر المحتار، ج، ۳ص، ۲۳٤

نواند وادامه زندگی رابا شوهر نمی خواهد. ثانیا مطالبه طلاق در بدل مقداری از مال از طرف خانم، بدون عیب وتقصیرشوهر باشد، زیرا اگر جدای وکراهت خانم از شوهر، بخاطر عیب ونقص شوهر باشد، در آن صورت موضوع از حالت اصطلاح خلع خارج می گردد.بحث به طرف فسخ وتفریق می رود. اگر زن وشوهر به همین ترتیب از هم جدا شوند ، موضوع خلع می شود ،گرچه فی ما بین زوجین در حین جدای وطلاق، نام خلع هم گرفته نشده باشد ویا بعد از موافقت به مقداری از مال، شوهر حق مال خود را به خانم ببخشد .

مطلب دوم: مشروعیت خلع

هر جریان وحکم که مبتنی به نصوص شر یعت نباشد، آن حکم فاقد اعتبار می باشد. بناءً باید جهت مشروعیت هرحکم در قدم نخست به کلام الله مراجعه نمود. الله متعال در مورد مشروعیت خلع می فرماید: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَن يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾[۱] ترجمه:طلاق [رجعی که برای شوهر در آن حقّ رجوع وبازگشت به همسر است] دوبار است. [شوهر در هر مرتبه از رجوع] باید [همسرش را] به طور شایسته ومتعارف نگه دارد، یا [با ترک رجوع، او را] به نیکی و خوشی رها کند. و برای شما حلال نیست از آنچه [به عنوان مهریه] به آنان پرداخته اید چیزی را بازگیرید مگر آنکه هر دو بترسند که حدود و مقرّرات خدا را [در روش همسرداری] برپا ندارند. پس شما [حاکمان شرع] اگر بترسید که آن دو نفر حدود خدا را برپا ندارند در آنچه زن برای رهایی خود [عوض طلاق] فدیه بپردازد، گناهی بر آنان نیست. اینها حدود خداست؛ پس از آنها تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، آنان بی تردید ستمکارند.

[۱]- سوره بقره، آیت، ۲۲۹

از آیت شریف (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ) واضح معلوم می شود که خانم در بدل پرداخت یک مقدار مال برای شوهر، بدون عیب ،نقص وتقصیر شوهر، می تواند طلاق خود را بگیرد ومطالبه نماید.

دلیل از حدیث شریف.

عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ:« أَنَّ امْرَأَةَ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ أَتَتِ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ أَمَا إِنِّى مَا أَعِيبُ عَلَيْهِ فِى خُلُقٍ وَلاَ دِينٍ وَلَكِنِّى أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِى الإِسْلاَمِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ قَالَتْ نَعَمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم اقْبَلِ الْحَدِيقَةَ وَطَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً. »[1]ترجمه: عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: خانم ثابت ابن قیس بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وگفت: ای رسول خدا ! من از دین اخلاق ثابت ابن قیس کدام شکوه ندارم، مگرکفر را در اسلام بد می بینم«اینکه از حق تلفی ومعصیت زنان شوهری در اسلام هراس دارم». یعنی از کثرت بغض ونفرت ممکن حدود الله تطبیق نشود. در بعضی روایت ها ذکر شده که علت بغض خانم جدید بوده است. خانم بسیار مقبول وشوهرش بسیار سیاه قد کوتاه وبد رنگ بوده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خانم گفت: آیا باغ را بر وی بر می گردانید؟ خانم گفت: بلی ! رسول الله صلی الله علیه وسلم شوهر وی را خواست وگفت باغ را بگیر خانم خود را طلاق ده. درنتیجه بین ایشان تفریق آورده شد. در حالیکه شوهر به جدای وطلاق رضایت نداشت.

وجه استدلال: واضح است خانم بدون کدام عیب جدی شوهر، بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم از زندگی با شوهرشکآیت نمود وخواهان تفریق گردید، پیامبر علیه السلام در بدل وعوض یک مقدار مال ، دستور به تفریق داد. تمام فقهاء از مذاهب اربعه به جواز خلع در صورت تکمیل شرایط آن، متفق اند.

---

[1]- صحيح بخاري، ج، ۷ص، ٦٠ شماره حديث (٥٢٧٣)- نيل الأوطار:،ج٦، ص،٢٤٦

مطلب سوم: الفاظ وحقیقت خلع

خلع مطابق مذهب حنفی عبارت است«خلعتک عَلی کذا » شوهر به خانم خود بگوید: که شمارا در بدل این مقدار مال، خلع کردم یا اینکه بگوید:«باینت – بارأتک – فارقتک »۱ یعنی شوهر برای خانم خود بگوید: که شمارا در بدل مال جدا کردم باین کردم واعلان برائت کردم، ولی لفظ مشهور در نزد فقهاء همان کلمه خلع است. که باید در حین مفارقت شوهراز زن، لفظ خلع وعوض را ذکر کنند. یعنی شوهر بگوید: خانم خودرادرمقابل چیزیکه بذل نموده، طلاق خلع دادم درصورتیکه زن معین باشد، بردن نامش لازم نیست، در غیر آن نام خانم را تذکر دهد.

حقیقت خُلع

بعد از اینکه خانم به هر دلیلی در بدل یک مقدار مال طلاق خود را مطالبه می کند، شوهر بعد ازتصمیم به خلع برای خانم خود میگوید: که شمارا در بدل این مقدار مال ویا عوض، خلع کردم شما طلاق هستید. در این صورت همه فقها اتفاق دارند که چون لفظ طلاق را استعمال کرد، طلاق حساب میشود. اما اینکه کدام نوع طلاق واقع می شود. نظر مذهب حنفی این است. تعدد طلاق در خلع مربوط به استعمال لفظ طلاق از طرف شوهر ویا نیت آن در صورت کنایه است. اگر شوهر یک طلاق گفت یکی است، اگر سه طلاق گفته بود همان سه طلاق، اما در کنایۀ اگر به غیر لفظ طلاق ویا بدون قصد صریح یا کنایه، طلاق خلع کند. کدام نوع طلاق واقع خواهد شد؟

اختلاف نظر است.

۱- مذهب حنفی، مالکی وشافعی رحمهم الله بنا بر مذهب جدید وحنابله درروایت از امام احمد؛ گفته اند که خلع بدون استعمال لفظ طلاق، طلاق محسوب میشود.

۲- مذهب قدیم شافعی وقولی از حنابله گفته اند: که (خلع) بدون استعمال لفظ طلاق، فسخ محسوب میشود نه طلاق.[۲]

---

[۱]- تبین الحقائق، ج۲،ص، ۲۷۱

[۲]- المبسوط، ج۶،ص،۱۷۲-تفسیر القرطبی، ج، ۳ص،۱۴۳-بدایة المجتهد، ج، ۲ص،۶۰

سبب اختلاف میان فقهاء:

طوریکه همه می دانم که اختلاف نظر فقهاء به اساس غرائز شخصی نبوده، بلکه سبب دراختلاف میان ایشان، همانا سبب دینی است که آن عبارت از تعدد آثار ویا نحوه فهم ودرک ایشان از نصوص شریعت می باشد. اما در این مورد جدایی خانم به عوض یک مقدار مال چون بدل موجود است، طلاق است ویا فسخ ؟ بعضی نصوص وآثار می رساند که خلع در حقیقت فسخ است به دلیل اینکه خلع معمولا از طرف خانم پیشنهاد می شود.وطلاق صلاحیت خانم نیست.

ثانیا در خلع موضوع مال وفدیه مطرح است واز طرف شوهر موافقه می شود البته که توافق شوهر در مورد شرط می باشد، بناء باید طلاق باشد. بنابراین اختلاف نظر واقع شده است.

نظر اول می گویند: که خلع طلاق محسوب می شود.

دلیل قول اول:

خلع طلاق حساب می شود، به دلیل اینکه صدور حکم ولفظ خلع مانند طلاق از طرف شوهر صادر می شود.

ثانیا خانم یک مقدار مال وعوض را جهت کسب رضآیت شوهر می پردازد، تا اینکه شوهر به خلع رضآیت نشان دهد، در غیر آن خلع ممکن نیست. پس اساسا جدای به اجازه شوهر منوط می باشد، وقتیکه به شوهر موکول شد، طلاق حساب می شود.

نظر دوم به طلاق گفته اند: در صورتی که زن در عوض رهایی از زوجیت مرد؛ مالی به شوهر خود بپردازد؛ واین جدایی حاصل شود؛ یک طلاق بائن محسوب می شود. زیرا مالی که به زوج داده میشود؛ در عوض فرقت وجدایی است واین جدائی فقط با بینونه شدن زن حاصل میشود.

ابن حزم گفته است: که خلع طلاق رجعی محسوب می شود. نظر مذهب حنفی که خلع چند طلاق واقع می شود در فوق وضاحت داده شد. ١

---

[١] ـ المحلی،ج ، ١٠ص، ٢٣٥

نظر دوم می گویند که خلع فسخ است:

کسانی که گفته اند (خلع) فسخ محسوب میشود به این قول ابن عباس استناد کرده اند که گفته است: خداوند فرموده است: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ﴾ ترجمه:طلاق دو مرتبه است سپس فرموده است: ﴿ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ﴾ترجمه:نیست گناهی بر ایشان آنچکه فدیه می دهند. وبعد از آن فرموده است :

(فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِل لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ﴾

ترجمه: اگر وی را طلاق داد پس بر وی حلال نیست تاز مانیکه با شوهر دیگری نکاح کند.

ووجه استد لال: قرآن کریم در قدم نخست دو طلاق را بیان کرده است و سپس خلع را ذکر کرده می کند وبعد از آن طلاق دیگری را بیان کرده است. اگر خلع بعنوان طلاق محسوب می شد؛ در اینصورت چهار طلاق وجود می داشت. همچنان این فرقت بدون لفظ صریح طلاق ونیت آن حاصل میشود؛ بناء مانند دیگر فسخها ؛ خلع فسخ محسوب میشود.ایشان نیز استناد به این حدیث پیامبر علیه السلام که ثابت بن قیس که با زن خود خلع نمود وپیامبر (صلی الله علیه وسلم) به زن قیس دستور داد که یک حیض عده نگه دارد. احتجاج کنندگان به این حدیث می گویند: اگر خلع طلاق محسوب می شد؛ پیامبر(صلی الله علیه وسلم) عدت زن خلع شده را یک حیض قرار نمی داد.

اما نظر دوم گفته اند: که چون خلع هم لفظی است که فقط شوهر مالک آن می باشد تنها درقبال عوض مالی واقع میشود، لذا طلاق محسوب میشود. ایشان به حدیث موقوفی که از عمر وعلی وابن مسعودرضی الله عنهم روایت شده است، استدلال می کنند «الْخُلْعُ تَطْلِيقَةٌ بَائِنَةٌ» خلع طلاق بائن است. یعنی خلع را طلاق معرفی کرده است. قول صحابه در صورت عدم آیت وحدیث، دلیل قوی می باشد.۱

ثمره خلاف که خلع، فسخ است ویا طلاق:

---

[۱] - نيل الأوطار،ج،۷ ص، ۳۵ ، ۳۸ - تبيين الحقائق،ج، ۲ ص، ۲٦۸ - تفسير القرطبي، ج، ۳ ص، ۱٤۳ - ۱٤٤ المغني، ج، ۷ص، ۵۷

اگر خلع، فسخ تعبیر شود در آن صورت، خلع در حالت طهر وحیض جواز دارد. اما اگر منظور ازخلع طلاق باشد، خلع کردن مانند طلاق دادن در حالت حیض جواز ندارد.

اگر خلع به فسخ تعریف شود، در آن صورت بعد از چندین بار خلع حق رجوع را جانبین دارند.

اگر منظور از خلع طلاق باشد، در صورت نیت طلاق ثلاثة، همان سه حساب می شود که احکام آن مشخص است. ودر صورت طلاق باین صغری، حق مراجعه را بعد از تجدید نکاح ورضایت جانبین می داشته باشد.

اگر منظور از خلع طلاق باشد، عدت طلاق را باید سپری کرد در غیر آن عدت فسخ را.

اگر خلع طلاق تعبیر شود در شریعت بدترین حلال، طلاق است پس خلع هم ناپسند می باشد.

اگر خلع را فسخ تعبیر نمود، در آن صورت فسخ هر نوع عقد، جایز بوده وناپسند نیست.

مطلب چهارم: حالات خلع

بطور کلی خلع از جهت حکم تکلیفی سه نوع است. دونوع آن مباح و جایز، ویک نوع آن غیر جایز و محظور است. که عبارتند از:

✓ حالت اول حالت جواز:

هرگاه زن بخاطر بعضی مشکلات وملاحظات در خِلقت و خُلق (شکل و اخلاق) شوهر متنفر شود، ویا از دیانت او خرسند نباشد و خوف این داشته باشد که حقوقش را رعآیت نکند؛ویا میان زن وشوهر شقاق اختلاف باشد، دراین صورت جایز است که در مقابل بخشیدن مقداری مال، از شوهر خود جدا شود. (شوهرش او را خُلع کند). چنانکه در این آیت آمده است:

(فإن خفتم ألا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾۱

ترجمه:مگر آنکه هر دو بترسند که حدود و مقرّرات خدا را [در روش همسرداری] برپا ندارند. پس شما [حاکمان شرع] اگر بترسید که آن دو نفر حدود خدا را برپا ندارند در آنچه زن برای رهایی خود [عوض طلاق] فدیه بپردازد، گناهی بر آنان نیست. اینها حدود خداست؛ پس از آنها تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، آنان بی تردید ستمکارند.

وجه استدلال: اگر شما هراس داشته ائید که میان شما حدود خداوند رعآیت نمی شود،بالای خانم گناهی نیست که فدیه دهد. پس پرداخت مال را به عنوان فدیه وخلاصی از قید نکاح، قران اجازه داده است. همچنان آیت دیگری نیز صراحت دارد.

﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا ﴾۲ ترجمه: ومهریه زنان را به عنوان هدیه ای الهی با میل و رغبت [و بدون چشم داشت و منّت گذاری] به خودشان بدهید؛ واگر چیزی از آن را با میل و رضآیت خود به شما ببخشند، آن را حلال و گوارا بخورید. اگر خانم ها برای شما چیزی را بخشش کردن آنرا خوش گوار بخورید.

وجه استدلال: این آیت هم بیان می کند اگر خانم ها برای شما(شوهران) چیزی را می بخشند از آن بخورید، لفظ بخشش عام است ممکن بخشش بدون عوض باشد و یا در بدل خلاصی از قید نکاح.

حالت دوم مکروه است:

خلع بدون شقاق وسبب، بلکه بدون وجود تنفر بین زن ومردبه اثر تقاضای خانم دربدل پرداخت مقداری از مال توسط زنش، او را خُلع کند. در این صورت این خلع جایز

۱- سوره البقره، آیت، ۲۲۹.
۲- سوره نساء،آیت، ٤.

است، ولی به دلیل حدیث شریف مکروه ونهآیت ناپسند وخطر محرومیت از جنت می باشد.

عن ثَوْبَانَ قال: قالَ رسولُ الله صلی الله علیه وسلم « أيُّمَا امرأةٍ سَألتْ زوْجَها الطَّلاقَ فی غیرِ مَا بأس، فحرَامٌ علیها رائِحةُ الجنّة"۱

ترجمه: هر خانمی که بدون سبب طلاقش را از شوهرش بخواهد، بوی جنت بالایش حرام می باشد. فقهاء می گویند: مالی را که خانم برای شوهر در بدل اخذ طلاق می دهد حلال است، ولی خوب وپاک نیست مشروط بر اینکه سبب خلع موجه بوده وخانم حق بجانب باشد. ۲زیرا اگرادعای خانم ناحق وکذب باشد، در آن صورت اخذ مال در بدل طلاق یا خلع، حق شوهر است. خصوصا که شوهر محتاج ونیازمند بوده باشد، باید جهت ازدواج دیگری مقدرای مال را وفق هدآیت قرآن از خانم در بدل طلاق بگیرد. در غیر آن همان سخن فقهاء است. اما اگر خانم طلاق را به نیت نکاح با شخص مورد نطر دیگری مطالبه نماید، در حالیکه شوهر تقصیر نداشته باشد، خانم متیقن باشدکه بوی جنت بروی حرام می شود، ومطالبه طلاق نیز حرام ومکروه است.

حالت سوم: حالت حرام

اگر شوهر بخواهد با اذیت وآزارو محروم کردن حقوق زن و به منظورگرفتن مالی از زن، او را مجبوربه خلع کند؛ جایز نیست. الله جل جلا له فرموده است :

﴿وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيراً ﴾۳

ترجمه: آنان را در تنگنا و فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را [به عنوان مهریه] به آنان داده اید پس بگیرید، مگر آنکه کار زشت آشکاری مرتکب شوند. و با آنان به صورتی شایسته و پسندیده رفتار کنید. و اگر [به علتی] از آنان نفرت داشتید [باز هم با آنان به

۳- رواه ابوداود، ج۲،ص،۶۶۷
۲- فتح القدیر ، ج۳ص،-۱۹۹مغنی المحتاج،۲ص،۲۶۹
۳- سوره نساء،آیت، ۱۹.

صورتی شایسته و پسندیده رفتار کنید] چه بسا چیزی خوشایند شما نیست و خدا در آن خیر فراوانی قرار می دهد.

وجه استدلال: الله جل جلاله مردان را به معاشرت خوب وبا روش معروف در زندگی با خانم ها با وصف بعضی عادات ناپسند زنان، دستور داده است. پس شوهریکه بدون سبب بالای خانم به نیت اخذ مال ازوی، فشار وارد می کند در مخالفت با قرآن بوده، ناجایز وحرام میباشد. اما اگرخانم مرتکب زنا شده باشد؛ و اورا مجبور به خلع می کند تا ازیک طرف حقوق دیگری خانم را تلف وعلاوه بر آن یک مقدار مال را نیز به عنوان خلع بگیرید، در مورد جایز بودن چنین کاری دوقول هست:

اول: تعدادی از فقهاء می گویند: چنین فشار به خاطر نشوز، روش بد ویا فساد اخلاقی خانم، جایز است و مستحق چنین جزا نیز هست. به دلیل اینکه خداوند بزرگ فشار را به سبب فحشاء استثنا کرده است (إلا أن يأتين بفاحشة). مگر اینکه به فاحشه بیایند. ومنظور از فحشاء همان نشوز وفساد اخلاقی است. ۱

قول دوم: فشاربالای خانم بد کار، بخاطر پرداخت مال در بدل طلاق، جایز نیست زیرا در آیتی از قرآن ، جزا برای زنا کار ثابت است که آن عبارت از سنگسار ویا رجم می باشد. بناء فشار آوردن بخاطر ، اخذ پول وعوض در مقابل طلاق ،جایز نیست. الله جلت عظمته می فرماید:

﴿فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾۲ترجمه: پس اگر [به ارتکاب آن] گواهی دادند، آن زشت کاران را در خانه ها [به عنوان حبس ابد] نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد، یا خدا [برای نجات] آنان راهی قرار دهد.

وجه استدلال: در صورت انجام فحشاء خداوند بزرگ جزا را تعین کرده است، که آن عبارت از سنگسار می باشد.

---

[۱] - تحفة الفقهاء، ج۲،ص،۲۰۰.
[۲] - سوره نساء،آیت، ۱۵.

ثانیا قتاده می گوید: منظور از (فاحشۀ) رادر این آیت به « نشوز» تأویل کرده شده است. بناء فشار وتهدید خانم بد کار، بخاطر پرداخت مقدار مال ومجبور ساختن وی به طلاق، مجاز نیست.

اگر دقت صورت گیرد نظر اول قوی تر به نظر می خورد، به دلیل اینکه خداوند بزرک هر نوع فشاربی مورد وبدون سبب را، بالای خانم ها منع کرده است. بعدا آیت شریف فشار وتهدید را بالای خانم که مرتکب فحشاء شده باشد اجازه داده است وکلمه فحش منحصر به زنا نیست، بلکهفحش به زبان عربی مطلق عمل وقول بد ناجائز را گفته می شود. بنابرین می توان گفت: که فشار به اساس عدم اطاعت خانم، جهت روش وسلوک بد وی، یا کسالت وتنبلی وی به ادای حقوق شوهر، اخذ پول از خانم به عنوان خلع جواز داشته باشد، پس فشار جهت پرداخت مال به ارتکاب عمل فحشاء، زجراً وسیاسۀ به طریق اولی جائز می باشد.

مطلب پنجم: شرط پرداخت مال

در مورد اینکه خانم چه مقدار مال را برای شوهر جهت خلاصی وی از قید نکاح پرداخت کند،

فقهآء نظریات متعدد دارند.

مذهب حنفی موضوع مقدار مال قابل پرداخت راچنین تفصیل می دهد. در قدم نخست باید علت خلع واضح شود که مشکل چه است اگر مشکل اختلاف وشقاق می مابین زوجین میباشد ویا بدون اینکه شوهر تقصیر قانونی داشته باشد، خانم ازشوهر نفرت دارد، درآن صورت برای ایشان جواز دارد که به هر مقداری ازمال توافق می کنند، برابر است که مال نسبت به مهربیشتر باشد ویا کمتر مهم توافق جانبین است. قال السمرقندی:« ثم الخلع جائزبکل بدل یصح مهرا»[1]ترجمه:سمرقندی که از فقهای مذهب حنفی است می گوید: خلع توسط هرمالی که مهر قبول شود؛ صحیح است. به دلیل اینکه الله مقدار مال فدیه(عوض خلع) را مشخص نساخته ،بلکه مطلق ذکر نموده است.

---

[1] ـ تحفة الفقهاء، ج،۲ص۲۰۱

(فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ﴾ اما اگر علت خلع ظلم وتجاوز وتقصیر شوهر باشد، در آن صورت ظلم ومجبور ساختن از طرف شوهر حرام واخذ مطلق مال نیز برای شوهر حرام میباشد. خداوند بزرگ فرموده است: ﴿وَإِنْ أَرَدتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴾۱ترجمه: و اگر خواستید همسری دیگر به جای همسر پیشین جایگزین کنید و به همسر پیشین مال فراوانی [به عنوان مهریه] پرداخته اید، چیزی از آن را پس مگیرید. آیا آن را با تکیه به تهمت و گناهی آشکار پس می گیرید؟وجه استدلال:آیت شریف شوهران را از اخذ مال از خانم به گونه ظلم منع کرده است. پس گرفتن مال بعد از منع کردن، مانند پول رشوت وسود که منهی عنه می باشد، حرام است.

مطلب ششم: ارکان خلع

در بین مذاهب فقهی پیرامون ارکان خلع اختلاف نظر است. مذاهب غیر از حنفی معتقد اند، که ارکان خلع پنج است آنهاعبارت است (موجب، قابل، معوض، عوض وصیغه)

اما مذهب حنفی دراکثریت عقود به دو رکن قائل اند، که آن ایجاب وقبول با الفاظ خاص می باشد. اما سائر شرائط را تحت همین دو رکن، جا گزین می کنند. بناءً مذهب حنفی می گوید: اولین رکن خلع ایجاب است که شوهر لفظ خلع را استفاده کرده برای خانم خود بگوید: من تو خانم را در بدل این مقدار مال خلع کردم. خانم در جواب بگوید: که من قبول کردم. همین حالت را ایجاب وقبول درخلع می گویند. رکن خلع تمام شد خلع صورت می گیرد. اما مذاهب دیگری می گویند: باید مقدار مال ویا منفعت که حلال باشد، مشخص شده ذکر گردد. واینکه ازمقدار مال خلع نسبت به مهر خانم بیشتر نباشد. ۲ اما مذهب حنفی می گوید:قال السرخسی:« فالخلع جائز بالمسمی قل اوکثر»۳

---

[1]- سوره نساء، ،آیت، ۲۰.
[2]- المهذب، ج،۲ص،۷۲-المغنی، ج،۷ص،۵۲-کشاف القناع، ج، ۵ص،۲۱۳-مغنی المحتاج ،ج، ۳ص،۲۶۳
[3]- بدائع الصنائع، ج،۳ص،- ۱۴۷ -المبسوط السرخسی، ج،۶ص، ۲۲۷

ترجمه: خلع جایز است که مال نسبت به مهرمسمی زیاد باشد ویا کم. ذکر کردن مقدار مال ویا منفعت در خلع ضرورت نیست. به دلیل اینکه دروازه ی هبه وبخشش در همه بخش ها باز است. واینکه در نصوص شریعت پیرامون مقدار مال وحتمی بودن عوض در خلع هم تأکید نشده است. اما حتمی بودن عوض مال حلال، طبعاً قاعده اساسی شریعت است که انعقاد هرنوع عقد در بدل مال ویا مفعت حرام جواز ندارد. وممکن هم شوهر در برابر خلع از خانمش چیزی مطالبه نکند ،ولی خلع کند ومال را ببخشد، بناءً در انجام خلع دو رکن اساسی کفآیت می کند وضرورت به ذکر مقدارمال، واجب وحتمی نیست. مذهب حنفی علاوه نموده است، اگر به چیزی حرام ویا به چیزی مجهول خلع کنند، خلع جائز ولی بدل خلع مساوی به مقدار مهر می باشد. ۱

ح: خلع از نظر قانون

در ماده (۱۵۶) قانون مدنی در فقره ۲-گفته شد ه است (خلع به لفظ صریح آن یا به هر لفظ دیگریکه مفهوم خلع را افاده نماید، صورت می گیرد.) در ماده (۱۵۷) ۲

چنین تذکر داده است (خلع وقتی صحیح می گردد که زوج واجد صلاحیت طلاق وزوجه محل ان باشد)

❊❊❊

۳- المبسوط السرخسی، ج،۶ص،۲۲۲

- مجموعه قوانین افغانستان، ج،۱ص،۷۵.[۲]

مبحث چهارم

تفریق به سبب خیار بلوغ.

در صورتیکه غیر از پدر ویا پدر کلان، دختر صغیر را به شوهربدهند سپس دختر صغیر، کبیر وجوان شد، اختیار قبول ورد نکاح را در وقت بلوغ دارد. در صورت قبول نکاح دروقت بلوغ، مشکل حل می شود. اما اگر دختر، جوان وبالغ شد، از نکاح خودباشخص معین اطلاع حاصل نمود، به مجرد اطلاع نکاح را رد کرد، همین رد را فقهاءبنام فسخ می گویند. البته فسخ را در حالات فوق، خاص مربوط به قضأءدانسته و بدون قضاء، فسخ را جائز نمی دانند. قال الکاسانی منها:« اختیار الصغیر اوالصغیرة بعد البلوغ فی خیار البلوغ » [۱]ترجمه: یکی از موارد تفریق خیار بلوغ به پسر صغیر وبه دخترصغیره است. که بعد از بالغ شدن به هریک، این حق محفوظ می باشد.

مطلب اول: تفریق به سبب تفویض صلاحیت طلاق

یکی از موارد فسخ نکاح، اختیاروتفویض طلاق برای خانم می باشد. گرچه ازنظرشرعی اختیارطلاق دراصل بدست مرداست وحکمت آن، مصارف وزحماتی است که مرد درقضیه ازدواج به عهده‌اش میباشد.

ثانیا مرد طبیعتا عجول واحساساتی نیست فلهذاتصمیم گیرنده اصلی باید به اوباشد؛مگردرحالات خاص که می‌تواند به اختیاردیگران قراربگیرد.

اختیارطلاق بدست خانم زمانی امکان پذیراست که درهنگام نکاح، زن آنرا به دست گرفته باشد. مثلاًبگوید: اگرمن را ازشهرخارج کردی ویاهمسردیگری گرفتی، من خود راطلاق می د هم. وشوهراین شرط را قبول نماید،

به محض نکاح زن دوم، زن اول می تواند خود را طلاق دهد ویا سکوت نماید ویا اینکه مرد بگوید : اختیارخودت راداری، اگرمی‌خواهی خودراطلاق بده، اگرکسی برای

---

[۱]- بدائع الصنائع، ج، ۳ص،۶۱۷

همسرش گفت اختیارداری و زن درجواب گفت بلی اختیارخودرادارم، طلاق خودم رامی‌گیرم ویا هرعبارت دیگری به همین معنی باشد، یک طلاق باین واقع می‌شودودر نتیجه تمام احکام طلاق باین کوچک، به اوتعلق می‌گیرد. ۱

اگرکسی برای همسرش گفت: اگرمی‌خواهی خودرا طلاق بده وزن درجواب گفت:بلی می‌خواهم خود را طلاق دادم، به نیت مرد ارتباط ندارد واگر نیت سه طلاق را داشته باشد،همان سه طلاق واقع می‌شودوتمام احکام طلاق باین بزرگ به آن تعلق می‌گیرد. ویا شوهر برای خانم خود بگوید: اختیار طلاق بدست شما است. ویا صلاحیت طلاق برشما تفویض شده است. برابر است که تفویض طلاق مقید به وقت وشرط باشد ویا مطلق، درهر دو صورت خانم حق فسخ وایقاع طلاق را مطابق به کیفیت تفویض طلاق می داشته باشد.

امام کاسانی می گوید: «انه لازم من جانب الزوج حتی لایملک الرجوع عنه ولانهی المرءة عما جعل الیها ولا فسخ لانه ملکها الطلاق»۲ترجمه: تفویض طلاق از جانب شوهرلازمی شده است حتا شوهر حق رجوع را ندارد وخانم را از طلاق دادن منع کرده نمی تواند وفسخ هم نیست، به دلیل اینکه شوهر ملکیت وصلاحیت طلاق را برای خانم داده است. سپس امام کاسانی تفویض را به چند بخش تقسیم کرده است: مقید، معلق ومطلق، ومی گوید: تفویض طلاق بنابر لفظ شوهر لازم است.

تذکر: درصورتیکه شوهراختیار طلاق رابه زن سپرد وخانم قبول کرد، بایدیادآورشدکه اختیارطلاق ازمرد سلب نمی‌شودباآن هم مرداختیاردارد که خانم خود راطلاق بدهد. زیرا طلاق حق مسلم شوهر می باشد، ولی توسط شرط ویا تفویض این حق را تقسیم نموده. مگر اینکه در وقت شرط ویا تفویض خانم قبول نکرده باشد. در آن صورت، طلاق به طور عادی مربوط به شوهر می باشد.

تفویض طلاق به زن از نظر قانون

---

[1]- البدائع الصنائع ، ج، ۳ص،۲۶۱
[2]- البدائع الصنائع، ج،۳ص،۲۵۲.

ماده (۱۴۲) قانون مدنی مشعر است(زوج می تواند زوجه اش را توسط وکیل قانونی طلاق دهد ویا اینکه صلاحیت طلاق را بخود زوجه تفویض نماید) ودر ماده (۱۴۳)[1]چنین می گوید: زوجه بعد از تفویض صلاحیت طلاق نمی تواند از آن رجوع کند مگر اینکه زوجه صلاحیت مفوضه را قبول نکرده باشد.) یعنی قانون مدنی هم به تفویض صلاحیت به خانم مقر بوده، وتفویض صلاحیت را قانونی وواقع می داند.

مطلب دوم: تفریق به سبب عدم وفاء به شرط

یکی از موارد تفریق وفسخ نکاح توسط خانم، عدم پابندی شوهربه شرط شرعی است، منظور از شرط شرعی اخراج شرط های باطل که مخالف نصوص شریعت باشد چون: یکی از جانبین شرط بگذارد که نکاح می کنیم، ولی با هم نزدیک نمی شویم. ویا نکاح میکنیم، ولی طفل نمی آوریم. این نوع شروط فاسد، ولی نکاح صحیح است. به دلیل اینکه همه شروط مخالف صراحت نصوص شرعیت به نکاح آسیب نمی رساند، بلکه خود شرط فاسد، وقابل عمل نمی باشد. اما بعضی شرط های دیگری که اساسا ناجایز نباشد هر یک زن وشوهر مکلف به تعمیل آن می باشند. مثال:خانم می گوید:نکاح را قبول میکنم مشروط بر اینکه، من به تحصیل خود ادامه میدهم، ازشهر خارج نمی شوم، بالایم زن دیگری نگیرید، شوهر هم موافقه می کند، ولی بعد از ازدواج اگر شوهر به شرط شرعی وفاء نکند، درمذهب حنفی ، شافعی ومالکی خانم حق مطالبه فسخ را ندارد. اما در مذهب حنبلی خانم حق فسخ را در صورت تخلف شوهر از شرط دارد. در فقه حنبلی چنین بیان شده است « وإذا اشترطت المرأة دارها أو بلدها أو لا يتزوج عليها فلها شرطها وإن لم يف به فلها فسخ»[2] ترجمه: وقتیکه خانم شرط بگذارد، که دروطن خود می باشد ویا اینکه بالایش زن نمی گیرد، اگر شوهر وفا نکرد خانم حق فسخ را دارد. در متن دیگری ازفقه مذهب مذکور آمده است

[1]- مجموعه قوانین افغانستان، ج۱،ص،۷۲-۷۱.
[2]- العدة شرح العمدة، ص،۳۸۶.

«لايخْرِجَهَا مِنْ دَارِهَا أَوْ بَلَدِهَا، أَوْ شَرَطَتْ نَقْداً مُعَيَّناً، أَوْ زِيَادَةً فِي مَهْرِهَا صَحَّ، فَإِنْ خَالَفَهُ فَلَهَا الفَسْخُ»۱ترجمه: اگر خانم بالای شوهر، شرط عدم خارج ساختن را ازمنزل وشهر ويا شرط مبلغ معين، ويا زيادت را در مهر را بالای شوهر می گذارد، صحيح است اگرشوهر مخالفت کرد، خانم حق فسخ را دارد. اين مذهب به احاديث ذيل استدلال می کنند.

(عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ، عن رَسُول اللهِ صلى الله عليه وسلم قال:ا ِنَّ أَحَقَّ الشَّرْطِ، أَنْ يُوفَى بِهِ، مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ». ۲ ترجمه: عقبه رضی الله عنه از پيامبر عليه السلام روايت نموده که فرموده است: سزاوار ومستحق ترين شرط که به آن وفا شود، آن شرائطی است که توسط آن عضو خاص خانم ها را حلال می سازيد. در روايتی ديگری نيز نقل شده است.

«عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَوْف، عَنْ أَبِيه، أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ:َ« الْمُسْلِمُونَ عَلَى شُرُوطِهِمْ، إِلاَّ شَرْطًا حَرَّمَ حَلاَلاً، أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا. »۳ ترجمه: عبد الرحمن ابن عوف رضی الله عنه از رسول الله صلى الله عليه وسلم روايات می کند که: مسلمانان ملزم به شرائط خويش هستند، مگر شرطيکه حرام را حلال، ويا حلال را حرام سازد. از احاديث صحيح معلوم می شود که در حين انعقاد عقود، شرط گذاشتن شروط که، مخالفت با اساسات شريعت نداشته باشد، هر جانب به جانب ديگری جايزوالزام آور می باشد. يکی از عقود، عقد نکاح است که هريک از زن وشوهر به شرط جانب ديگری ملزم ودر صورت تخلف، حق فسخ نکاح وشکآيت را دارند.. همچنان مذهب حنبلی رحمهم الله وبرخی از علمای معاصر چون: ابن عثيمين وشيخ صالح فوزان به جواز فسخ در صورت تخلف شوهراز شرط، فتوا داده اند. اما مذهب حنفی معتقد است که وفا به شروط صحيح، در غير از موارد نکاح الزامی می باشد؛ زيرا هدف نکاح دوام است رعآيت شروط مخالف هدف اساسی نکاح می باشد. بناء وفاء به شرط های معقول وصحيح بهتر ومتخلف آن

- الروض المربع شرح زاد المستنقع، ج۱ص[1]۳۴۰
[2]- صحيح البُخَاري، ج، ۳ ص؛۲۴۹– صحيح مسلم، ج،٤ص، ۱٤۰
- سنن ترمذی ، شماره حديث(۱۳۵۲) - سنن ابن ماجه، شماره حديث، (۲۳۵۳)[3]

گناه گاراست، ولی حق فسخ در این مورد حساس، به دلیل عدم نص واضح برای خانم داه نمی شود.

تفریق به سبب شرط از نظر قانون

در ماده (۸۸) در مورد شرط گذاشتن چنین صراحت دارد(زن می تواند هنگام عقد ازدواج شرط بگذارد که اگر زوج وی مخالف احکام مندرج ماده(۸۶) ۱این قانون با زن دیگری ازدواج کند صلاحیت طلاق به او انتقال داده می شود این شرط وقتی اعتبار دارد که در وثیقه نکاح در ج گردد.

مطلب سوم: تفریق به سبب عدم وجود کفائت:[۲]

یکی از موارد فسخ نکاح، عدم کفائت بین زوجین است. کفائت از کفو گرفته شده به معنی قریب در مسلک، تحصیل، حسن وجمال، قدرت، کسب ومسلک، ثروت ومال است. اسلام بخاطر توافق نظربین زوجین، هم سیال وهم مسلک بودن ویا سایر موارد را یکی از اساسات عقد نکاح می داند، به دلیل اینکه اگر یکی از خانم ویا شوهر از قشر خوب بلند، دیگری از قشر نسبتاً پائین، یا یکی آنهااز خانواده علم وتحصیل، دیگری آن جاهل، یکی آن نهآیت پول دار، دیگری آن از خانواده فقیر بوده باشد، چون طبیعت وخصلت عادات بین هم بنابرتفاوت در زندگی فرق می کند، ممکن میان زن وشوهر ساز گاری نیاید. بنابراین اسلام عزیز، برای جوانان قبل از انتخاب توصیه می کند که کوشش نمایند،هم کیش هم مسلک هم مانند خود را جهت ادامه زندگی خوب انتخاب نمایند. به همین دلیل فقهای کرام بعضی قواعد راپیرامون کفائت در نظام خانواده گذاشته اند

« قال الکاسانی منها: التفریق لعدم الکفاءة »۳ ترجمه: یکی از حالات تفریق عدم کفاءت زوج است. قال ابن الهمام:« اذا اشترط العاقد الکفاءة اواخبره الزوج بها حیث کان له التفریق » ۴ترجمه: وقتیکه عقد کننده کفاءت را در ازدواج شرط گذاشته باشد، ویا

---

[۱]- مجموعه قوانین افغانستان، ج،۱ص،۵۵-۵۴.
[۲]- کفاءت در مذهب حنفی شامل پنچ بخش می شود. نسب ، آزادی ، دیانت ، مال داری ،صناعت ومسلک.. شرح فتح القدیر، ج،۳ص،۲۹۴.
[۳]- البدائع الصنائع، ج، ۳ ص،۶۹۹.
[٤]- فتح القدیر، ج، ۳ص،۲۹۴.

شوهرازکفو بودن خود خبر داده باشد، درآن صورت، برای خانم حق فسخ است. یعنی قبل از نکاح یا شوهر نسب ومسلک خود را پنهان نموده ویا اینکه خانم سوال نکرده در نتیجه بعدا معلوم می شود، که شوهر کفؤ خانم خود نیست، ویا اینکه خانم بدون مشورت، ولی با غیر کفو نکاح نموده است. در این صورت خانم واولیاء وی، اختیار بقاء وادامه زندگی وهمچنان حق فسخ راباشوهریکه غیر کفو خانم است در صورت مراجعه به قضاء دارند، ولی بدون فیصله قضاء تفریق مجاز نیست. در مذهب حنفی منظور از کفائت، نسب، سویه تحصیل، فقر، کسب وپیشه را شامل می شود. یعنی در هریک از حالات فوق که میان زن وشوهر تفاوت باشد، خانم مطالبه فسخ را کرده می تواند.

مطلب چهارم: تفریق به سبب عدم پرداخت مهر مثل.

مهر مثل همان مهری را گفته میشود، که زن وشوهر در حین عقد نکاح، پیرامون مهر صحبت نکرده اند بعد از نکاح وعروسی مهر مطرح میشود. ویا در حین عقد در مورد مقدار مهر اختلاف نظر میان دوطرف رخ می دهد، جهت ختم نزاع به مهر مثل مراجعه میشود. ویا مهر تعین گردیده، ولی در وقت پرداخت مهر، بین زن وشوهردر مورد مقدارآن، چون زمان زیاد گذشته فراموش شده سند وشاهد هم وجود ندارد، اختلاف نظر به وجود میاید. درهمه حالات جهت ختم نزاع به مهر مثال مراجعه می شود. معیار در مهر مثل جانب خانواده خانم می باشد نه خانواده شوهر. در خانواده خانم بازهم کفاءت شرط اساسی است. یعنی دیده می شود که مهر خواهر این خانم چند بوده؟ وآیا خواهروی، مانند این خانم، در حسن وجمال ودر تحصیل وعلم با هم مساوی هستند ویا تفاوت بیشتر دارند.

یکی از موارد دیگری از فسخ در مذاهب، عدم پرداخت مهرمثل است. قال الکاسانی منها:

«التفریق لعدم الکفاءۀ اولنقصان المهر»[1] ترجمه: یکی از موارد فسخ عدم کفاءت ویا کم بودن مهر است. برابر است. که اصل مهر را نمی پردازد، بلکه به کمتر آن معترف

[1] - البدائع الصنائع، ج، ۳ص،۴۹۹. الموسوعة الفقهیة الکویتیة، ج،۲۳ص، ۱۳۶

است درحالکیه قدرت مالی دارد. ویا اینکه به گونه قصدی ویا غیر قصدی دروقت عقد، مهر تعین نشده بعد ازعروسی باید مهرمثل تعین شود، ولی شوهرحاضر به پرداخت مهرمثل نیست، بلکه به مقدار کمترازمهر مثل مُقِّر است. در این صورت مذهب حنفی و سه مذهب دیگری از اهل سنت میگویند: عفو وبخشش وزندگی با شوهر بهتر وافصل است. اما اگر مطالبه فسخ را نماید، برایش جایز می باشد..

مطلب پنجم: تفریق به سبب عدم انفاق ومصارف خانم.

یکی ازموارد فسخ نکاح شکآیت خانم از عدم انفاق شوهر، دربخش های ابتدای وضروری زندگی می باشد.حتی وسایل اولیه زندگی را فراهم نمی تواند، ویا نمی کند. البته شکآیت از فقر درصورتی است که شوهر توانائی کار وشغل را دارد وشغل هم موجود است، ولی شوهر بدون معذرت شرعی وقانونی از کار شغل ابا می وزرد.وانجام نمی دهد. در این صورت مطابق مذهب مالکی رحمه الله، خانم حق شکآیت را بحضور قاضی به دلیل وجود ضرر به نفس خود، دارد وقاضی بعد از تحقیق وبررسی پیرامون حقیقت ادعای خانم، حکم فسخ را صادر میکند.[1] اما اگر شوهر بنابر معذرت های متعدد فقیر بوده وبه مشکلات متعدد مواجه باشد از دید مذاهب فقهی برای خانم حق مطالبه فسخ نیست باید صبر کند. به دلیل اینکه خداوند بزرگ فرموده است:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾[2]

ترجمه: اگر قرض دار شما تنگدست بود [بر شماست که] او را تا هنگام توانایی مهلت دهید؛ و بخشیدن همه وام [و چشم پوشی و گذشت از آن در صورتی که توانایی پرداختش را ندارد] اگر [فضیلت وثوابش را] بدانید برای شما بهتر است.

وجه استدلال: اگر شما از شخصی   طلب مالی دارید ناتوان است، وفق هدآیت قرآن، باید برایش الی توانگری اش مهلت داده شود. شوهر هم در مقابل خانم خود مسؤلیت پرداخت مصارف را دارید. بناء شرعاً برایش مهلت داده شود. اگر بعد از مهلت

---

[1]- شرح الکبیر مع الدستوقی،ج،٢ص،٢٩٩

[2]- سوره البقره،آیت، ٢٨٠

بازهم قادر نشد، دیده شود که کار وشغل نیست ویا کار وشغل است، ولی شوهر تنبل است، در صورت اول بازهم مهلت دادن بهتر وصبر در نظام فامیلی معقول تر نسبت به طلاق است. درصورت دوم خانم حق شکآیت ومطالبه فسخ را مطابق مذهب مالکی ازطریق قضاء دارد.

عدم مصرف دادن از نظر قانون:

در ماده (۱۹۲) [۱]قانون مدنی می گوید: (هر گاه زوج از ادای نفقه امتناع ورزد در حالیکه ظاهرا مالک دارای نبوده وعجز وی از ادای نفقه نیز ثابت شده نتواند، زوجه می تواند مطالبه تفریق نماید.)

مطلب ششم: تفریق به سبب ازدست دادن قوت جنسی

یکی ازموارد فسخ نکاح ازدست دادن قوت جنسی بعد از عروسی است، شوهرو یاخانم بعد از عروسی ومجامعت توانائی وقوت عمل جنسی را بنابر عوامل متعدد، کاملا از دست میدهند، طوریکه اصلا امیدی به صحت یابی وی وجود نمی باشد. در این صورت میان فقهآء گفتگو های علمی پیرامون جواز فسخ وعدم آن، از دید شریعت وجود دارد. برخی از داشنمندان فقه به عدم فسخ، نظرداده اند وچنین استدلال می کنند. وقتیکه بین زوجین گرچه یک مرتبه معاشرت انجام شده باشد، سپس قوت جنسی را ویا اصلا آله تناسلی قطع شده باشد، بازهم خانم حق فسخ را به بخاطر عدم دلیل شرعی ندارد. علاوه بر آن چون یک مرتبه عمل انجام واستفاده شده. پس حداقل مقصود وهدف نکاح نیز برآورده شده است، بناء نکاح قابل برگشت، اعاده وفسخ نیست.

برخی دیگری از اهل علم به این نظراند: اگرجانب مقابل ومتضررسکوت وصبرکند حق وی محفوظ است. اما اگرصبرنکند چون: اهداف اساسی نکاح، که تناسل واشباع غرایزمی باشد، کاملا سلب شده است. بناءً حق فسخ را جانب متضرردارد. نظر مذهب حنفی طوریکه در مباحث قبلی توضیح داده شد، دو دیدگاه است. دید گاه عام مذهب، که صلاحیت فسخ را از زن درچنین موضوع سلب، بلکه صلاحیت طلاق رابرای مرد

---

[۱] ـ مجموعه قوانین افغانستان، ج،۱ص،۸۶.

محفوظ میدانند. اما به اساس قاعده فقهی، اما م محمد شیبانی وسرخسی رحمهم الله که از مجتهدین مذهب حنفی هستند در چنین حالت حق فسخ را برای خانم از طریق محکمه اجازه میدهند.۱

بناءً در صوریتکه شوهر از انجام عمل جنسی به گونه دایم به هردلیلی بازماند، خانم اگر صبر کند برایش اجر ثواب صبر، اما اگر تحمل نکند وشوهر به رضآیت خود طلاق ندهد، از دید امام محمد شیبانی وسرخسی رحمها الله برای خانم به اساس حکم محمکه، حق فسخ می باشد.

تفریق به سبب از دست دادن قوت جنسی بعد از عروسی از نظر قانون

در ماده(۱۷۹) قانون مدنی تصریح شده است « هر گاه عیب از نوعی تثبیت گردد که اعاده صحت وی غیر ممکن باشد، محکمه بدون تعویق به تفریق زوجین حکم می نماید» ۲ قانون نوع عیب را مشخص نکرده، ولی قید را وضع کرده که اصلا عیب قابل علاج نباشد. پس از قطع بودن آله تناسلی ویا از دست دادن کامل قوت جنسی که امید صحت آن نباشد، عیب بزرگتری وجود ندارد. بناء قانون هم به تعقیب از نظر امام حسن شیبانی مبنی به جواز فسخ نظر داده است. همچنان قانون وقت را قید نکرده، بلکه قانون عام می باشد. یعنی هر زمانیکه یکی از زوجین به همچو از عیوب مواجه شوند، حق فسخ را دارند.

***

[1]- المغنی المحتاج، ج،۳ص،۴۴۲- البدائع الصنائع، ج،۳ص،۴۹۹.
[2]- مجموعه قوانین افغانستان، ج،۱ص،۸۲.

فصل پنجم

اسباب مشترک تفریق

اسباب مشترک تفریق

اسباب تفریق وفسخ که مربوط به زن وشوهر می باشد. یعنی در انحلال نکاح علاوه ازنقش قضاء، هریک نیزنقش دارند. هریک حق داشته وبه نحوی به تفریق وفسخ دخیل می باشند. یعنی یک جانب در برابر جانب دیگری کوتاه آمده ومقصر می باشد جانب دیگری صبر نمی کند ودست به اعتراض می زند مانند غیابت ومفقودیت شوهر وامثال آن.

مبحث اول: تفریق به سبب غیابت شوهر

غیابت ونبود شوهر در منزل از جمله دشواری های است که بالای خانم سخت تمام میشود خصوصاً غیابت بیش از حد شوهر، موجب ضرر کلی برای خانم می باشد. به همین سبب فقهاء یکی از اسباب تفریق بین وخانم وشوهر را غیابت طولانی شوهر میدانند.

مطلب اول: مفهوم غیابت در لغت واصطلاح

غیا بت از غیب گرفته شده به معنی عدم، پوشیده از نظر، دور شدن وپنهان نمودن است. منظور در این موضوع دور شدن شوهر از خانواده می باشد.

غیابت در اصطلاح: غیابت شوهر؛ عبارت از دور شدن شوهر وغیابت آن از منزل وخانم می باشد، طوریکه همه حقوق خانم تلف وضایع شده وشوهر هیچ نوع اطلاع واحوالی از خانم واولاد خود، نداشته باشد.

مطلب دوم: حکم مطالبه فسخ در صورت غیابت شوهر

فقهاء در مورد نظریات متفاوت دارند، نظر مذهب امام ابوحنفیۀ وامام شافعی رحمهم الله این است. که در صورت غیابت شوهر، خانم حق مطالبه فسخ وتفریق را ندارد، به دلیل اینکه در مورد این حق، در شریعت کدام دلیل قوی ومستند نیامده است.

البته این حکم در صورتی است که محل ومکان زیست شوهر معلوم باشد. در آن صورت مکلفیت دولت اسلامی است که شوهر را یا مکلف به حضور وپرداخت مصارف نماید، ویا اینکه حاضر به طلاق گردد. ۱

نظر امام مالک وامام احمد رحمهم الله این است. در صورتیکه مکان شوهر مشخص باشد، ولی متوجه به حقوق مادی ومعنوی خانم خود نشود وخانم هم از غیابت شوهر واتلاف حقوق متعدد خود، متضرر بوده، در آن صورت در قدم نخست شوهر خواسته شود واز طریق مراجع متعدد تحت فشار جهت حضور قرارگیرد. اگر حاضر شد بهتر، واگر حاضر نشد، در آن صورت خانم حق تفریق را از طریق قاضی ویا حاکم مسلمان میداشته باشد. اما بین دو امام پیرامون علت ومدت غیابت اختلاف نظر است. مذهب مالکی رحمه الله می گوید: علت غیابت شرط نیست. برابر است که غیابت شوهر جهت تحصیل علم باشد، ویا کارهای دیگری، قصدی باشد ویا غیر قصدی، عذز شرعی وقانونی داشته باشد ویا خیر، مشروط بر اینکه مدت غیابت شوهر بیشتر از یک سال باشد. در این صورت به مجرد شکآیت خانم، قاضی باید حکم به تفریق نکاح دهد. فقهاء این تفریق را، طلاق بائن تعریف کرده اند.

اما مذهب حنبلی رحمهم الله می گویند: در صورتیکه شوهر مکان مشخص داشته وعذر شر عی وی هم معقول وموجه نبوده باشد، قاضی وی را از طریقه های مختلف حاضر نماید، اگر حاضر شده بهتر، اگر با وصف عدم معذرت شرعی حاضر نشد ویا مکان شوهر معلوم نبود، مدت غیابت هم بیشتر از شش ماه باشد. در آن صورت خانم به قضاء مراجعه کند. قاضی میان زن وشوهربه فسخ نکاح، حکم نماید. این دو امام به تفریق زوجین در صورت غیابت وعدم پرداخت مصارف به دلائل زیر استدلال کرده اند. ۲

قال الله تعالی﴿ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾[3] ترجمه: آنان را [با رجوع کردن] به طور شایسته

---

[1]- المغنی المحتاج، ج،۳ص،۴۴۲_ الدر المحتار، ج ، ۲ص،۲۰۲.
[2]- المغنی ابن قدامه، ج، ۴ص،۲۳۵.
[3]- سوره البقره،آیت، ۲۳۱.

و متعارف، نگه دارید یا [با ترک رجوع] به نیکی و خوشی رها کنید. و آنان را برای آزار رساندن و زیان زدن نگه ندارید تا بر آنان تعدّی و ستم کنید. و هر که چنین کند قطعاً به خود ستم کرده است.

وجه استدلال: الله جلت عظمته فرموده است: یا خانم های خود را به وجه نیکو نگه دارید، ویا ایشانرا به گونه پسندیده رها نمائید، خانم ها را به قصد اذیت ازار قید نکنید. همین که شوهر غائب است از هیچ حق خانم اطلاع وتوجهی ندارد، خود ضرر رساندن واذیت خانم ها می باشد.

بناءً در صورت وقوع وتحقق ضرر به جهت خانم آن هم بگونه مداوم، غیر شرعی وغیر قابل تحمل بوده، بناءً خانم حق دارد که در صورت غیابت وعدم ادای مسؤلیت شوهر در قبال خانم، مطالبه تفریق نماید.

الله جل جلا له فرموده: ﴿ اسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ ﴾[1] ترجمه: زنان طلاق داده را [تا پایان عدّه] به اندازه توانگری خود آنجا سکونت دهید که خود سکونت دارید و به آنان [در نفقه و مسکن] آسیب و زیان نرسانید تا زندگی را بر آنان سخت و دشوار کنید [و آنان مجبور به ترک خانه شوند.

وجه استدلال: گرچه آیت پیرامون زنان طلاق داده شده است که طلاق دهنده را در جریان عدت خانم ها از مضایقه ودر تنگ نا قرار دادن آنها منع کرده است، ولی مصداق آیت عام است که نباید شوهران بالای خانم ها، زمینه زندگی را تنگ سازند. اگر زندگی خانم ها در حالیکه در قید نکاح هم هستند. تنگ ساخته شود ومواجه به ضرر شوند؛ حق مطالبه حقوق خویش را شرعا دارند. اگر حقوق ادا شده بهتر در غیر آن همان راه فسخ وخلاصی از قید می باشد.

دلیل از حدیث:

[1] ـ سوره طلاق، آیت، ۶.

عن عبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «قَضَى أَنْ لَا ضَرَرَ، وَلَا ضِرَارَ»[١]

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: در اسلام ضرر رساندن بدون موجب وسبب، ویا ضرر رساندن با سبب نیست. تعبیر دیگری، در اسلام نه ضرررساندن است ونه قبول کردن ضرر.

وجه استدلال: غیابت شوهر، عدم پرداخت مصارف، عدم حل مشکلات متعدد خانم واولاد ها، بلآخره عدم رسیدگی به تقاضاها ی متعدد خانم، خود قبول ضرر بزرگ می باشد. بناء خانم حق شکآیت وتفریق را در صورت غیابت شوهر از طریق قضاء ومراحل قضائی می داشته.

دلیل از قول وعمل کرد خلفای راشدین:

«بينا عمر بن الخطاب يحرس المدينة فمر بامرأة فی بيتها وهی تقول: « تطاول هذا الليل واسود جانبه. . . وطال على أن لا خليل ألاعبه »« ووالله لولا خشية الله وحده. . . لحرک من هذا السرير جوانبه » فسأل عنها عمر فقيل له هذه فلانة زوجها غائب فی سبيل الله فأرسل إليها امرأة تكون معها وبعث إلى زوجها فأقفله ثم دخل على حفصة فقال يا بنية كم تصبر المرأة على زوجها ؟ فقالت سبحان الله مثلک يسأل مثلی عن هذا فقال لولا أنی أريد النظر للمسلمين ما سألتک ؟ قالت: خمسة أشهر أو ستة أشهر فوقت للناس فی مغازيهم ستة أشهر يسيرون شهرا ويقيمون أربعة ويسيرون شهرا راجعين فی رواية فامرهم اين ينفقوا او يطلقوا»[٢]

ترجمه: امیر المومنین عمر رضی الله عنه شبی از کوچه های مدینه منوره شخصا حراست می کرد. از نزدیک منزل مسکونی عبور نمود که آواز خانمی به گوشش رسید، خانم چنین مطلبی را در چوکات شعر می سرود. این شب بسیار طولانی شده واطرافش

---

[١]- رواه مالك في الموطأ ، ص، ٣١١- سنن الدارقطني، ج،٤ص، ٢٢٨شماره حديث [٨٦] والبيهقي،ج،٦ص، ٦٩-٧٠ قال الحاكم: صحيح الإسناد على شرط مسلم ووافقه الذهبي.: تلحيص الخبير، فی تخريج الرافعی، ج، ٤ص، ٤٧٥

[٢]- المنتقی شرح، الموطا، ج، ٣ ص،٢٥٤-المغنی لابن قدامه، ج،٢ص،١٩٩٠.

سیاه گشته است. طولانی شده فراق دوست من که باوی ملاعبه میکردم. قسم به الله اگر ترس ذات واحداللهی نمی بود، به یقین چهار طرف این سریر به حرکت می آمد. عمر رضی الله عنه از مشکل خانم تحقیق نمود، گفته شد که شوهر خانم، مصروف جهاد در راه خداوند است. شخصی را به عقب شوهرش فرستاد تا اینکه به منزل خود بر گردد. سپس خدمت حفصهٔ رضی الله عنها رفت وگفت: ای دخترم ! چه اندازه خانم از فراق شوهرش صبر وحوصله دارد؟ حفصهٔ رضی الله عنها گفت: سبحان الله شما از من چنین سؤال می کنید؟ عمر رضی الله عنه گفت: اگر تحقیق از حالت زندگی مسلمین نمی بود، من از شما چنین سؤالی نمی کردم. حفصه ام المومنین رضی الله عنها گفت: معمولا خانم ها از فراق شوهر، شش ماه صبر دارند. عمر رضی الله عنه به تمام کارمندان خلافت، مدت مسافر بودن را تعین نمود. وفرمان داد! هرشخصیکه به هروظیفه دولتی وجهاد توظیف می شود، چهار ماه حق اقامه را دارد ودو ماه دیگری جهت رفت وبرگشت ایشان. می باشد. در روایتی نقل شده است که مجاهدین مسافر را امر کرد یا نفقه ومصارف خانم های تانرا بدهید، ویا اینکه طلاق دهید. سپس فرمان داد که تمام شوهران حق غیابت را بیشتر از شش ماه ندارند، در صورت تخلف جزاء است.

وجه استدلال: امیر مومنین برای هیچ شوهر، فرصت غیابت را بیشتر از شش ماه نداد، بلکه اشخاصی که غایب بودند اختیار داده شدند، که یا انفاق مصارف سرپرستی خانم خود را بکنند ویا اینکه طلاق دهند. اختیار دادن شوهران بین دوگزینه (حضور در فامیل ویا طلاق) به عنوان فرمان خلافت، ایجاب می کند که مسلمانان از حکم وی منحیث سنت وحکم مرعی الاجراء، اطاعت کنند. این حکم برای امت اسلامی، دلیل وحجت است.

نتیجه بحث:

بطورعام مذاهب اهل سنت معتقد هستند، اگر شوهر به مکان معلوم بنابر ضرورت جدی سفر کند، برای خانم خود مصارف وسائر ضروریات منزل را فراهم نماید، بنابر معذرت شرعی غیابت نموده، در این صورت برای خانم حق شکآیت وفسخ نکاح نیست،

ونیز شوهر ازدید شریعت مقصر شناخته نمی شود وگناه کار هم نمی باشد، اما اگر شوهر سفر نموده در حالیکه محل اقامتش معلوم باشد ویانه، ولی مدت ها از غیابتش سپری شده، معذرت هم وجود ندارد، خانم بدون مصارف وبی سر نوشت باقی مانده است، در این صورت شوهر مسؤل مقصر وگناه گار، خانم حق شکآیت را نزد قاضی دارد بعد از شکآیت مسؤلیت قاضی است، که یاشوهر را احضار ویا اینکه حکم به تفریق نماید. البته حکم به تفریق توسط قاضی مربوط به شکآیت خانم می باشد. هرگاه خانم شکآیت نداشته باشد، گرچه سال ها از غیابت شوهر سپری شود، هیچ یک حق تفریق را ندارد. ونه طلاق واقع می شود.

تفریق به اثر غیابت از نظر قانون

ماده (۱۹۴)قانونی مدنی چنین مشعر است (هرگاه زوج مدت سه سال یا بیشتر از این مدت بدون کدام عذر عاقلانه غایب گردد و زوجه از غیابت زوج متضرر شود، زوجه می‌تواند از محکمه تقاضای طلاق نماید، ولو که زوج دارای اموال بوده که زوجه از آن اموال نفقه خود را تأمین بتواند)۱

مطلب سوم: تفریق به سبب حبس

جمهور علماء از مذاهب، حنفی، شافعی وحنبلی ها رحمهم الله معتقد هستند، درصورتیکه شوهر بنابر هردلیل که محکوم به حبس شده باشد، خانم حق مطالبه تفریق نکاح را ندارد. به دلیل اینکه در مورد، نصوص شریعت کاملا ساکت می باشد، وقتی که دلائل شرعی وجود نداشته باشد، اجتهاد هم محل ندارد. ۲بناءًنسبت به حبس شوهر، خانم حق فسخ نکاح را ندارد.

مذهب مالکی رحمه الله به این نظر اند، در صورتیکه شوهر بیش از یک سال محکوم به حبس گردد، خانم حق مطالبه تفریق را به حکم قاضی دارد. التبه این نوع

---

[1]- مجموعه قانون مدنی، ج،۱ص،۷۷.

[2]- البدائع الصنائع، ج،۲ص، ۱۷۱ _ مغني المحتاج،ج،۳ص،۳٤۳ _ المهذب،ج، ۲ص، ۱۰٥ _الدر المحتار، ج، ۲ص،۶۵۶

تفریق طلاق باین می باشد. قوانین مصر هم مبتنی به نظر امام مالک می باشد که حق مطالبه تفریق برای خانم که شوهرش بیشتر از یک سال محبوس باشد، داده اند. ۱

اگر در موضوع دقت شود می بایست که نظر امام مالک را ترجیح دادوبا آن عمل کرد، زیرا سبب جواز تفریق وفسخ میان زن وشوهر، همانا احتمال ضرر برای خانم می باشد. پس در صورتی که شوهر بیش از ده سال محکوم به زندان شود، اضرار مختلف متوجه به خانم می باشد.

بناءَبهتر خواهد بود که در صورت عدم صبر خانم به بخاطر حبس، غیابت وعدم وجود شوهر در زندگی خانوادگی اش، حق داشته باشد که حق فسخ وتفریق برایش داده شود.

تفریق به اثر حبس زوج در قانون

ماده (۱۹۶) قانون مدنی می گوید: (هر گاه زوج به حکم قطعی محکمه به حبس ده سال یابیشتر از آن محکوم گردیده باشد، زوجه می تواند پس از مدت پنج سال مطالبه تفریق نماید گر چه زوج محبوس، توان ادای نفقه را داشته باشد.) ۲ قانون مدنی به تاسی از نظر مذهب امام مالک رحمه الله، اجازه حق فسخ نکاح را برای خانمیکه شوهرش بیشتر از ده سال محکوم به حبس شده باشد، داده است.

مطلب چهارم: تفریق به سبب مفقودی.

مفقود لغتاً به معنی گم شده، منعدم، خساره و ضایع شدن می‌باشد.۳

در اصطلاح فقهاء:«غَائِبٌ لم يُدْرَ مَوْضِعُهُ وَحَيَاتُهُ ومَوْتُهُ وَأَهْلُهُ فی طَلَبِهِ يَجِدُّونَ وقد انْقَطَعَ عَنْهُمْ خَبَرُهُ وَخَفِيَ عليهم أَثَرُهُ»۴ترجمه: مفقود عبارت ازشخصی است که از محل مکان، از حیات مرگ آن شخص، در حالیکه به تعقیب وتجسس وی هستند خبرواثری

---

[1]- الشرح الكبير للدردير، ج،۲ص، ۵۱۹ -البدائع الصنايع، ج، ۲ص، ۱۷۱ _ مغني المحتاج، ج،۳ص، ۳٤۳.
[2]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ج،۱ص،۸۸.
[3]- المعجم الوسيط، حرف فا، ص،۳۴۵.
[4]- تبين الحقايق، ج، ۳ص، ۳۱۰

نباشد. به تعریف دیگری غایب برای شخصی می‌گویند که: از شهر خود غایب شده ودرمورد مرگ و حیات وی، متردد باشند.

منظور از مفقودی در فقه اسلامی شخصی را گفته می شود، که خود وی کاملا لا در ک، از مرک وزندگی وی خبری نباشد، خانم واولاد ومال شخص مفقود بلا تکلیف بوده است. فقه اسلامی چه راه کاری را برای خانم، اولاد ومالش مد نظر گرفته است. از اینکه موضوع بحث من، اسباب انحلال ازدواج است، بناءً پیرامون احکام متعلق به مال واولاد مفقود، بحثی ندارم، بلکه صرف تمرکز بحث هذا متوجه به سرنوشت خانم می باشد. در مورد خانم مفقود باید اذعان داشت، هرگاه خانم با تمام سختی ها ومشکلات به اثرمفقود بودن وغیابت شوهرش صبر می کند. از طرف شریعت برایش اجر مکافات است، هیچ فرد ومرجع حق اجبار را به ترک منزل واولادش، ویا وی را مجبوربه فسخ ویا به نکاح با شخص دوم، کرده نمی تواند.

مطلب پنجم: حکم نکاح با خانم که شوهرش مفقود شده باشد

فقهای مذهب مالکی وحنبلی، پیرامون اقسام مفقود بحثی ها طولانی دارند که سبب مفقود بودن آن چیست؟ وآیا همان شخص، در حالت جنگ مفقود شده ویا در حالت صلح، در کشود اسلامی مفقود شده است ویا در کشود کفری، قرض دار بوده ویا نه، به قصد تجارت خارج شده است ویا به قصد تعلیم وتحصیل، وآیا به نیت ادای نماز جماعت خارج گردیده سپس مفقود شده، در وطن خود مفقود شده ویا مسافر به وطن دیگران بوده است.

مذهب حنفی پیرامون سبب غیابت صحبت ندارند، بلکه مطرح بحث ایشان همانا مفقود شدن شخص می باشد، این مهم نیست که به چه دلیل وسبب، شوهر مفقود بوده است. به هر سبب که باشد مفقود می باشدواز خانم وخانواده خود بی خبر ودور است. در این صورت آیا خانم وی طلاق می شود ویا خیر ؟ وآیا برای خانم وی اجازه شوهر به فرد دیگری است ؟

در موردحالت اول باید گفت: در صورت که بین زن وشوهر سال ها جدای وفاصله باشد، مفقود باشد، همبستر نشوندشوهر چون حق خانم را پاه مال وحق تلفی کرده، شرعاً وقانوناً مقصربوده ومرتکب گناه کبیره شده است، ولی گذشت زمانه بدون رابطه، موجب طلاق نمی گردد. اما در مورد صورت دوم، فقهاء اختلاف نظر دارند.

نظر اول: مذهب حنفی وروایتی ازشافعی رحمهم الله:

این هامعتقد اند، زنیکه شوهرش مفقود شده تا زمانیکه مرگ ویا حیات شوهر، یقینی نشود، ویا تازمانیکه تمام هم سن های شخص مفقود، وفات نکرده باشند، خانم حق ازدواج را ندارد. ایشان به دلائل زیر استدلال کرده اند.

عَن الْمُغيرَة بن شُعْبَة قَالَ: قَالَ رَسُول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم: «امْرَأة الْمَفْقُود امْرَأته حَتَّى يَأتِيهَا الْخَبَر»[1] ترجمه: از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرموده است: خانم شوهرمفقود شده، خانم وی است. تا اینکه خبرشوهرش بیاید.

وجه استدلال: حدیث کاملا صریح است که برای خانم، الی آمدن خبر وفات ویا خبرحیات شوهر مفقود، اجازه شوهر کردن نیست.

عَن الْمُغيرَة بن شُعْبَة رَضِی اللهُ عَنهُ أن النَّبِی صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم قَالَ: «امْرَأة الْمَفْقُود تصبر حَتَّى يَأتِيهَا يَقِين مَوته أو طَلَاقه»[2]

ترجمه: خانمیکه شوهرش مفقود شده، تا اینکه خبر یقین از مرگ ویا از طلاق دادن شوهر بیاید، صبرکند.

همچنان از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت شده است: خانمیکه شوهرش مفقود شده، ازدواج کرده نمی تواند تا اینکه مرگ ویا طلاق ازشوهر وی معلوم شود.

اجماع فقهاء بر آن است، تا زمانیکه شوهر مفقود می باشد، نفقه خانم بالای شوهر فرض می باشد، به دلیل اینکه شوهر مفقود به نزد فامیل زنده است به همین ملاحظه خانم از مال شوهرحق مصرف را دارد. و اولیاء شوهرمکلفیت دارندکه تمام مصارف خانم

---

[1]- مصنف عبد الرزاق، ج، ۷ص ،۹۰

[2]- سنن دارقطنی، ج، ۳ص،۳۱۲

را بپردازند، این مکلفیت می رساند، که خانم در قید نکاح شخص مفقود می باشد. وقتیکه در قید نکاح بود نکاح دوم برای خانم مجاز نیست. مال شخص مفقود به میراث برده نمی شود این حکم خود نشان دهنده حیات وی است. ۱

بناء خانم که شوهرش مفقودباشد، حق ازدواج را الی معلوم شدن سرنوشت شوهر، ندارد.

نظر دوم: مذهب مالکی رحمهم الله: می گویند:

اگر شخصی در کشور اسلامی مفقود شده باشد، خانم بعد از حکم محکمه به فوت شوهرش، چهار ماه انتظار کشد، سپس عدت خود را سپری کند (چهار ماه ده روز) بعد از آن حق ازدواج را بادیگران دارد. اما اگر در کشور دشمن مفقود شده باشد، خانم حق ازدواج را الی تحقق حیات ویامرگ شوهر ویا هشتاد سال انتظار ندارد. اگر در حالت جنگ با کفار مفقود شده باشد، خانم الی یکسال انتظار کشد. اگر در حالت جنگ با مسلمانان مفقود شده باشد، در آن صورت موضوع به اجتهاد قاضی ربط دارد. غالبا مذهب امام مالک به اصل روح شریعت استدلال کرده است. که در شریعت قبول کردن ضرر جا ندارد، خانمیکه شوهرش مفقود شده؛ تا چه مدتی انواع واقسام ضرر را قبول کند، بناء برای خانم حق است که به قضاء مراجعه کند وقضآء بعد از حکم به فوت شوهر ومطالبه فسخ از طرف خانم، حکم به تفریق نماید. ۲

نظر سوم: برخی ازفقهای مذهب امام شافعی رحمهم الله معتقد هستند. خانمی که شوهرش مفقود شده باشد، چهار سال انتظار بکشد. البته فقهای مذهب امام شافعی دونظر دارند یک نظر ایشان با مذهب احناف است که قبلا تشریح شد. نظردیگری ایشان با نظر امیر المومنین عمر، امیر المومنین عثمان، امیر المومنین علی، ابن عمر وابن عباس رضی الله عنهم هم موافقت دارد

---

[1]- المبسوط ج،۲۹ص،۶۴.
[2]- المدونة ج۲ص۴۵۱حاشیية الدستوقی ج۲ص۴۷۹.

« عمر رَضی اللهُ عَنهُ قَالَ فِی امْرَأَة الْمَفْقُود: تتَربص أربع سِنِین ثمَّ تَعْتَد بعد ذَلِکَ»
۱ ترجمه: عمر رضی الله عنه در مورد خانمی که شوهرش مفقود شده، گفته است: چهار ماه انتظار بکشد بعد از آن عدت خود را سپری نماید. منظور از سپری کردن عدت، داشتن حق فسخ به صورت مفقود بودن شوهر می باشد.در غیر آن انتظار به عدت مفهومی ندارد.

نظر چهارم: مذهب حنبلی رحمهم الله هستند

آنها می گویند: که حالات مفقود به چند بخش تقسیم می شود. بخش اول درحالت جنگی ونبرد مفقود نشده، بلکه حالت عادی بوده وحیات وی نیزاحتمال داشته باشد. در این صورت خانم الی نود سال ودرروایت دیگری ۱۲۰ سال منتظر باشد، تا اینکه حیات ویا مرگ شوهر تثبیت شود. اما اگر در وقت خطرکه امکان مرگ شوهر بیشتر محتمل باشد، شوهرمفقود شود در آن صورت خانم مدت چهار سال منتظر باشد، بعد ازآن عدت رابه عنوان خانمی که شوهرش متوفی بوده است، سپری نماید وحق ازدواج را با دیگران، دارد. ۲

خلاصه بحث:

مذهب حنفی معتقد به این است وقاعده شرعی نیزدر مذهب وجود دارد، تا زمانیکه در مورد امورات فقهی واحکام ازقرآن وحدیث نص واضح وجود داشته باشد، اغماض وچشم پوشی از مسأله نهآیت دشوار، بلکه معصیت می باشد. پس پیرامون حکم ازدواج خانمی که شوهرش مفقود شده، حدیث واثر صحابی نقل شده است. مذهب حنفی به تأسی ازهمین عقیده واصل؛ به حدیث روایت شده عمل نموده وفتوی داده است که خانم الی تثبیت حیات ومرگ شوهر مفقود شده اش، الی ۱۲۰ سال منتظر بوده باشد، حق ازدواج را ندارد.

---

[1] - المغنی المحتاج ج۳ص۲۳۷. البدر المنیر ج۸ص۲۲۹.
[2] - المغنی، ج، ۶ص،۳۶۶.

اما مذاهب دیگری معتقد اند، که انتظار خانم الی مدت مدید ۹۰ سال ویا کم تر از آن، ضرر کلی برای خانم می باشد. می بایست که بالای شوهر مفقودشده، به عنوان میت، حکم شود وخانم وی بعد از حکم قاضی، عدت چهار ماه وده روز را سپری کند سپس در صورت رضآیت خانم، حق ازدواج را دارد.

به عقیده بنده بهتر خواهد بود که اگر شوهرش کاملا لادرک می شود، از وی هیچ اثر وخبری احساس ومشاهده نمی شود، بعد ازتکمیل شدن چهار سال از آغاز مطالبه ویا از وقت مأیوس شدن اولیاء شوهر، وسپری نمودن عدت متوفی (یعنی چهار ماه وده روز) بعد ازحکم محکمه به مرگ شوهر، وگرفتن تفریق از طریق محکمه به دلائل زیر، برای خانم حق ازدواج داده شود.

الله تعالی فرموده است : ﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ﴾[1] ترجمه: آنان را [با رجوع کردن] به طور شایسته و متعارف، نگه دارید یا [با ترک رجوع] به نیکی و خوشی رها کنید. و آنان را برای آزار رساندن و زیان زدن نگه ندارید تا بر آنان تعدّی و ستم کنید. و هر که چنین کند قطعاً به خود ستم کرده است.

وجه استدلال: الله جلت عظمته فرموده است: یا خانم های خود را به وجه نیکو نگه دارید، ویا ایشانرا به گونه پسندیده رها نمائید، خانم ها را به قصد اذیت ازار قید نکنید. همین که شوهر غائب ولادرک میشود، از هیچ حق خانم اطلاع ندارد، خود ضرر رساندن واذیت خانم ها می باشد. بناءً در صورت وقوع وتحقق ضرر به جهت خانم، آن هم بگونه مداوم، غیر شرعی وغیر قابل تحمل بوده است. بناءخانم حق دارد که در صورت مفقود بودن شوهروعدم ادای حقوق مادی ومعنوی وی، خانم ازقاضی مطالبه تفریق نماید.

---

[1] - سوره البقره ،آیت، ۲۳۱

الله جـلـت عظمته فـرموده اسـت. ﴿وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ ﴾[1] ترجمه: به زنان آسیب و زیان نرسانید تا زندگی را بر آنان سخت و دشوار کنید.

وجه استدلال: مصداق آیت عام است که نباید شوهران، بالای خانم ها زمینه زندگی را تنگ سازند. اگر زندگی خانم ها در حالیکه در قید نکاح هم هستند. تنگ ساخته شود ومواجه به ضرر شوند، حق مطالبه حقوق خویش را شرعا دارند. یکی از حقوق خانم در صورت ضرر، مطالبه تفریق می باشد. به دلیل اینکه سکوت در مقابل ظلم ، خود ظلم وناجایز می باشد.

دلیل از حدیث:

«عن عبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى أَنْ لَا ضَرَرَ، وَلَا ضِرَارَ»[2]ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است:که در اسلام ضرر رساندن بدون موجب وسبب، ویا ضرر رساندن با موجب نیست. ترجمه دوم ؛ در اسلام نه ضرر رساندن است ونه قبول ضرر. یعنی نه ضرر به فردی برسان ونه ضرر کسی را به نفس خود قبول کن.

وجه استدلال: قبول کردن ضرر برای هیچ شخص مشروع نمی باشد، بناءً همه معترف اند، که خانم به سبب مفقود بودن شوهر، آن هم به سال های متمادی به ضررجدی و بیشترمواجه می باشد، بناء حق مطالبه فسخ را دارد.

دلیل معقول:زیر بنای شریعت دفع ضرر، جلب مصلحت و سهولت برای همه دنیای بشریت می باشد. پس خانم ها نیم پیکر جامعه را تشکیل داده از این قاعده مستثنی نیستند. نیزاستفاده از مجموع لذایذ دنیا در چوکات شریعت حق مشروع هر انسان می باشدومحرومیت از حق مشروع وقانونی، خلاف آموزه های اسلام بوده است.

---

[1]- سوره طلاق،آیت، ۶

[2]-رواه مالك في الموطأ ، ص، ٣١١.- الدارقطني، ج،٤ص، ٢٢٨شماره[٨٦]–الحاكم، ج،٢ص، ٥٧٧ -البيهقي، ج، ٦ص، ٦٩- ٧٠], قال الحاكم: صحيح الإسناد على شرط مسلم ووافقه الذهبي.: تلحيص الخبير فى تخريج الرافعى، ج، ٤ص، ٤٧٥

بناء شخص محروم حق مطالبه فسخ را جهت ختم کردن محرومیت وخلاصی از ضرر را دارد.

نظریات خلفای راشدین برای اهل سنت دلیل قوی بعد از قران وسنت می باشد. در مورد تحدید به چهار سال، نظر سه خلیفه اسلام مبنی به جواز تفریق بین خانم وشوهربه اثر مفقود بودن شوهر، می باشد.

دلیل از قیاس: زمانیکه به اساس غیابت شوهر، محبوس بودن شوهر، درحالت وجود عیب به شوهر، برای خانم حق فسخ داده شود، در حالیکه جواز تفریق به اثروجود عیب، ازیک جهت ووجه، برای خانم ضررنسبی متصورمی باشد، ولی ضرر کلی شاید متوجه به خانم نباشد. به دلیل اینکه ممکن شوهر عیب داشته باشد، ولی صفات خوبی دیگری، مزایای بیشتر به وجود شوهر نهفته باشد، اما بازهم جمعی از فقهاء برای خانم حق مطالبه تفریق را در صورت غیابت ومحبوس بودن شوهرداده اند. در حالکیه مفقود بودن شوهر سر تاسر، بطور کل به گونه مداوم برای خانم ضرر می باشد. تحمل چنین نوع ضرر از دید شریعت واحادیث صریح مجاز نیست.

بناءً وقتیکه شوهر لادرک گردید واهل فامیل وولی مفقود، تلاش کنند اگر مایوس شدند، بهتر است که از طرف ولی شوهر، خانم طلاق داده شود ویا خانم در صورت رضآیت وخواست خود به قضاء مراجعه نموده، قاضی حکم به تفریق دهد.

دلائل مذهب حنفی را پیرامون عدم جواز مطالبه فسخ در وقت مفقودیت شوهر را، میتوان این گونه توجیه کرد، حدیثی که به آن استدلال شده است،(عَن الْمُغيرَةَ بن شُعْبَةَ قَالَ: قَالَ رَسُول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم: «امْرَأَةُ الْمَفْقُود امْرَأته حَتَّى يَأْتِيهَا الْخَبَر»[۱]

ترجمه: از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرموده است: خانم شوهرمفقود شده، خانم وی است. تا اینکه خبرشوهرش بیاید حدیث ضعیف، بلکه منکر می باشد. علت نکارت آن وجود محمد ابن فضل وشیخ آن مجهول و محمد ابن شرحبیل متروک

---

[۱]- مصنف عبد الرزاق، ج، ۷ص ،۹۰

الحدیث می باشد. واحادیث باطل را روایت می کند. به ضعف محمد ابن شرحبیل اکثر محدثین مانند امام زیلعی معتقد اند.

عَن الْمُغيرَة بن شُعْبَة رَضِی اللهُ عَنهُ أَن النَّبِی - صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم - قَالَ : «امْرَأَة الْمَفْقُود تصبر حَتَّى يَأْتِيهَا يَقِين مَوته أَو طَلَاقه» .

[1]قاعده کلی علم حدیث است، که به احادیث ضعیف احکام بنا نمی شود. علت ضعف حدیث هم واضح وروشن می باشد. **هَذَا الحَدِيث رَوَاهُ الدَّارقطنی فِی «سنَنه» ، عَن أَحْمد بن مُحَمَّد بن زِيَاد ، ثَنَا مُحَمَّد بن الْفضل بن جَابر ، ثَنَا (صَالح بن مَالک) ، ثَنَا سوار بن مُصعب ، ثَنَا مُحَمَّد بن شُرَحْبِيل الْهَمدَانِی ، عَن الْمُغيرَة بن شُعْبَة قَالَ : قَالَ رَسُول الله - صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم - : «امْرَأَة الْمَفْقُود امْرَأَته حَتَّى يَأْتِيهَا الْخَبَر» . وَلم يُضعفهُ . وَهُوَ حَدِيث ضَعِيف بِمرَّة ، وَرِجَاله من مُحَمَّد بن الْفضل إِلَى الْمُغيرَة مَا بَين ضَعِيف ومجهول ، مُحَمَّد بن الْفضل وَشَيْخه لَا يعرفان ، كَمَا قَالَه ابْن الْقطَّان . وسوار واهٍ ، قَالَ خَ : مُنكر الحَدِيث . وَمُحَمّد بن شُرَحْبِيل : مَتْرُوک . قَالَ ابْن أبی حَاتِم فِی «علله» : سَأَلت أبی عَن هَذَا الحَدِيث فَقَالَ : حَدِيث مُنكر قَالَ : (وَرَاوِيه) عَن الْمُغيرَة هُوَ)   البیدر المنیر فی تخریج احادیث والآثار ج۸ص۲۱۷**

آثاریکه از علی رضی الله عنه مبنی به نظر مذهب حنفی نقل شده است روایت مقابل ونظر متضاد نیز از علی رضی الله عنه نقل گردیده است. که امام علی رضی الله عنه فرموده است: خانمی که شوهرش مفقود شده باشد، بعد از چهار سال حق ازدواج را دارد.

همچنان از نظر اصول احناف سخن علی رضی الله عنه تحت قاعده. «اذا تعارضا تساقطا » ترجمه: وقتیکه بین دو نص تعارض واقع شود، هریک قابلیت استدلال وحجیت را از دست می دهد. پس نظریات علی رضی الله عنه در مورد، وفق قاعده فقهی به دلیل متضاد بودن آن، کاملا اعتبار خود را ازدست می دهد. در نتیجه به دلیل ضعیف بودن

---

[1]- نصب الراية، ج،۳ص،۴۷۳

دلایل مانعین، بعضی قوانین جهان اسلام مانند مصر مدت چهار سال رادر صورت مفقودیت شوهر ترجیح، تصویب وتسوید نموده اند.

مطلب ششم: سرنوشت خانم بعد ازعودت شوهراول

بعد از اینکه خانم نکاح خود را از شوهر اول فسخ نمود باردوم باشخصی دیگری نکاح کرد، بعد از عقدنکاح با شخص دوم، شوهر اول پیدا میشود ومی آید، حکم شریعت در مورد چیست ؟

قبل از اینکه نظریات فقهاء را پیرامون حکم مذکور توضیح دهم، میخواهم عرض کنم که اگر شوهر اول، بعد از نامزدی و قبل ازعروسی ومعاشرت با شوهر دوم میاید، نکاح خانم بدون طلاق وفسخ رسمی صورت گرفته باشد، درآن صورت به اتفاق همه فقهاء، خانم مربوط به شوهر اولی می باشد، نکاح دوم اگر عقد شده باشد باطل، باید به شوهر اول خود، بدون سپری نمودن عدت مراجعه نماید. اما زمانیکه خانم مذکوربا شوهر دوم بعد از فسخ رسمی وقضائی عروسی کند، ومجامعت صورت گیرد بعد از آن شوهر اول پیدا شود، دراین صورت بازهم نظریات فقهاء مختلف است.

جمهور فقهاء از مذهب حنفی، شافعی وحنبلی رحمهم الله با اختلاف نظرکه درجزئیات موضوع داشته، می گویند: خانم بعد از عروسی با شوهر دوم بازهم مربوط به شوهر اول می باشد، باید بعد از سپری نمودن عدت، به شوهر اول خود رجوع کند. زیرا نکاح شوهردوم، به مجرد پیدا شدن شوهر اول، فسخ ولغومی شود.

فقهای مذهب حنفی می گویند: تازمانیکه خبر طلاق ویا موت شوهر اول نیا مده باشد، خانم باشوهر دوم نکاح کرده نمی تواند. وقتیکه خبر رسید عدت خود را سپری نمود حق ازدواج را دارد، وقتیکه از دواج کرد بعد از آن شوهر اولی رسیدو پیدا شد، بین شوهر دوم وبین خانم مذکورتفریق می شود، ومهرهم بالای شوهر دوم به دلیل استمتاع واجب می گردد. ۱

---

[1]- كتاب الحجة على اهل المدينة، ج، ۴ص،۵۴

امام کاسانی می گوید: «وإذا نعی إلَی الْمَرْأةِ زَوْجُهَا فَاعْتَدَّتْ وَتَزَوَّجَتْ وَوَلَدَتْ ثُمَّ جاء زَوْجُهَا الْأَوَّلُ فَهِيَ امْرَأَتُهُ لِأَنَّهَا كانت مَنْكُوحَتَهُ ولم يَعْتَرِضْ على النِّكَاحِ شَيْءٌ من أَسْبَابِ الْفُرْقَةِ فَبَقِيَتْ على النِّكَاحِ السَّابِقِ وَلَكِنْ لَا يَقْرَبُهَا حتى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا من الثَّانِی» ١ ترجمه:وقتیکه برای خانم خبر مرگ شوهر مفقود شده رسید، عدت را سپری نمود، مجددا ازدواج کرد طفل به دنیا آورد بعد از آن، شوهر اولی پیدا شد وآمد، این خانم از شوهر اولی است. به دلیل اینکه خانم منکوحه وی بوده کدام سبب تفریق اصلی هم وارد نشده است.

بناءبه نکاح سابق خود باقی مانده است، مگر اینکه باشوهر اولی الی اتمام عدت از شوهر دوم، مراجعه کرده نمی تواند.

مذهب امام شافعی رحمه الله می گوید: « إذَا بَانَ حَيًّا فَهِيَ لَهُ وَإِنْ تَزَوَّجَتْ بِغَيْرِهِ وَحَكَمَ بِهِ حَاكِمٌ لَكِنْ لَا يَتَمَتَّعُ بِهَا حَتَّى تَعْتَدَّ لِلثَّانِی »٢. ترجمه:وقتیکه حیات شوهر مفقود آشکار شد وآمد، درحالیکه خانم وی با شخصی دیگری ازدواج نموده، زوجیت شوهر اول باقی است، مگر اینکه خانم با شوهر اول الی سپری نمودن عدت حق مراجعه را ندارد. اما بعضی روایات از مذهب شافعی بر آن است. وقتیکه شوهر اول بعد از مفقودیت پیدا می شود، که خانم وی باشخصی دیگری نکاح نموده است، در آن صورت خانم اختیار داده میشود که کدام یک شوهر را انتخاب واختیار می کند، اگر شوهر اول را انتخاب نمود بعد از سپری نمودن عدت مراجعه کند، اما اگر شوهر دوم را انتخاب کرد، همان عقد نکاح کفآیت می کند. البته این فتوای ابن زبیر ونظر امیر المومنین عمر، عثمان وعلی رضی الله عنهم است. با چنین فتوا صحابه کرام مخالفت نکردن، بناءً حکم اجماع را گرفت. ٣

نظر مذهب امام مالک رحمه الله: وقتیکه خانم با شوهر دوم بعد از مفقودیت شوهر اول نامزد، قبل از عروسی و نکاح، شوهر اول پیدا شد، خانم مربوط شوهر است. اما بعد

---

[١]- بدائع الصنائع،ج، ٣ص،٢١٥
[٢]- مغني المحتاج، ج،٥ص،٩٩
[٣]- كشاف القناع، ج،٥ص،٤٢٢.

از معاشرت ونکاح باشوهر دوم شوهر اول پیدا شد، در این حالت خانم مربوط به شوهر دوم می باشد. [۱]

نظر مذهب حنبلی: «وان قدم بعد دخول الثانی بها خیر الاول بین أخذها فتکون امرأته بالعقد الاول وبین صداقها وتکون زوجۀ الثانی» [۲] تر جمه: اگر شوهر مفقودشده، بعد از ازدواج خانمش با شوهر دوم پیدا شد، در آن صورت شوهر اختیار داده می شود. بین اینکه خانم خود را می خواهد ویا مهر آنرا، اگر خانم خود را خواست، خانم بعد از سپری عدت از شوهر دوم، خانم اول با همان عقد اول است. اگر مهر وی را خواست، خانم مربوط به شوهر دوم می شود.

مطلب هفتم: تفریق به سبب مفقود بودن از نظر قانون

درماده (۳۲۶) قانون مدنی تذکر داده شده است (هرگاه شخصی که بیش از چهار سال مفقود گردیده وغالبا هلاک وی متصور باشد چنین شخص به حکم محکمه با صلاحیت متوفی شناخته می شود.) [۳] از محتوای قانون چنین مطلب استنباط می شود. وقتیکه شوهرمفقودشده، متوفی شناخته شد، خانم آن حق شوهر کردن را با شخصی دیگری دارد، ولی اگر محکمه به مرگ شوهرمفقودشده حکم نکند، خانم از دید شریعت وقانون، حق شوهر کردن را ندارد.

❊❊

---

[۱]- الموطا، ج، ۲ص، ۵۷۵-حاشیة الدستوقی، ج، ۲ص، ۴۸۰.
[۲]- شرح کبیر، ج، ۹ص،۱۲۳
[۳]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ج،ص،۱۳۶.

مبحث دوم

حالات فسخ نکاح

در عمو م مطابق به مذهب حنفی زمانیکه خانم انحلال نکاح وجدا شدن را بنابر هر عاملی که از شوهر بخواهد، بنام فسخ یاد میشود، ولی در این مبحث منظور از فسخ مطالبه از بین رفتن نکاح است برابر است که مطالبه کننده شوهر باشد ویا خانم، مهم آن است که عامل جدا شدن یک جانب نمی باشد، بلکه سبب طلب فسخ هریک از زن وشوهر میباشد. علاوۀ بر صلاحیت زوجین در این موضوع قضاء هم نقش بارز میداشته باشد.

مطلب اول: فسخ در لغت واصطلاح

« الفَسْخُ: الضَّعْفُ والجَهْلُ والطَّرْحُ وإفْسادُ الرَّأيِ والنَّقْضُ والتَّفْريقُ والضعيفُ العَقْلِ والبَدَنِ كالفَسْخَةِ ومن لا يَظْفَرُ بِحاجَتِه ولا يَصْلُحُ لأمْرِهِ كالفَسيخِ. وانْفَسَخَ العَزْمُ والبَيْعُ والنِّكاحُ: انْتَقَضَ»۱

فسخ در لغت معانی متعدد را شامل میشود. ناتوانی، جهل، دور ساختن، فساد رای نظر، جدا کردن، عقل ضعیف، به معنای نقض وازبین بردن بیع ونکاح. اما در فرهنگ عمید، فسخ به معنای باطل کردن، نقض کردن، برهم زدن معامله و باطل کردن پیمان یا بیع، آمده است. ۲

تعریف اصطلاحی فسخ:

[1]- القاموس المحیط، ج، ۳۲۹ فصل الظاء
[2]- معجم الوسیط، حرف فا، ص، ۲۳۵.

فسخ عبارت از منحل شدن روابط زنان شوهری بحکم قاضی ویا شریعت است . ۱ یا به عبارت دیگری، فسخ عبارت از به انحلال و پایان دادن عقد که از روی اراده و قصد انجام می گیرد، فسخ است.

مطلب دوم: موارد فسخ

قبل از اینکه وارد بحث اصلی شوم، میخواهم نظریات فقهاء را پیرامون حق فسخ بین زوجین مورد بحث قرار دهم، که آیا هر یک از زوجین حق فسخ را دارند ویا اینکه حق فسخ تنها مربوط به خانم می باشد.

فقهاء دو نظر داردند.

جهمور فقهاء معتقد اند که حق فسخ مانند سایر عقود مربوط به هر دو جانب خانم وشوهر می باشد. به دلیل اینکه بُروز عیب به وجودهر یک ممکن ومحتمل بوده ونیزضرر بر جانب مقابل میباشد. به این اساس هر یک از خانم وشوهر، حق فسخ نکاح را دارند. ۲

نظر مذهب حنفی این است که حق فسخ تنها مربوط به خانم میباشد. به دلیل اینکه شوهر حق طلاق را در تمام حالات دارد وقتیکه بدون وجود عیب حق طلاق را داشته باشد، در صورت وجود عیب به طریق اولی حق دارد. بنابرآن؛ حق طلاق خاص متعلق به شوهر، وحق فسخ خاص متعلق به خانم می باشد. ۳ وقیاس عقد نکاح به سایر عقود قیاس مع الفارق است، زیرا عقد نکاح بین دو نفس است. وسایر عقود بین مال ونفس ویا بین دو مال یعنی ویژگی عقد نکاح را ندارد.

مطلب سوم: اسباب فسخ

آیا اسباب فسخ مشخص است ویا اینکه هر عیب که موجب ضرر به جانب دیگری شود، سبب فسخ عقد نکاح می شود؟

فقهاء دو نظر دارند.

---

[۱]- قانون مدنی افغانستان، ماده، ٦٠ ص، ۹

[۲]- کشاف القناع، ج، ٥ص، ١٠٦

[۳]- المبسوط، ج، ٥ص، ۹۷- فتح القدیر، ج، ۳ص، ۲٦۷- بدائع الصنائع، ج، ۲ ص، ٤٨٤.

مذهب حنفی، شافعی ومالکی ها رحمهم الله: معتقد اند که عدد عیوب که سبب فسخ نکاح می شود، مشخص ومعین است.

مذهب حنفی میگوید: شوهر چون حق طلاق را دارد ولو که خانم وی هر نوع عیب داشته باشد، حق فسخ را ندارد. بلکه حق طلاق را دارد. عیب ها ی مشخص که موجب فسخ نکاح می گردد. عبارت اند **از**

«العنۀ، والجب، والخصاء، والتأخذ، والخنوثۀ» قال الكاسانی –رحمه الله تعالى: «وأما خلو الزوج عما سوى هذه العيوب الخمسۀ من: الجب، والعنۀ، والتأخذ، والخصاء، والخنوثۀ، ليس بشرط، ولا يفسخ النكاح به»[1]

ترجمه:امام کاسانی میگوید: اگر شوهر غیرعیوب فوق، عیب های دیگری داشته باشد، شرط فسخ نیست وخانم هم حق فسخ را ندارد. به دلیل اینکه اصل درامور نکاح مجامعت است. همین که مجامعت صورت گیرد، هدف نکاح بر آورده میشود. بناء سائر عیوب، مانند اخلاق بد ویاصورت بد شوهر، قابلیت فسخ را ندارد.

مذهب مالکی رحمه الله معتقد است: عیوب قابل فسخ ۱۳-است بیشتر از آن فاقد اعتبارمیباشد. آن عیب ها عبارت از: « العنۀ، والجب، والخصاء، والتأخذ، الجنون، والجذام، والبرص، والعذيطۀ، والاعتراض، والرقق، والقرن، والعفل، والافضاء، والبخر» استدلال امام مالک رحمهم الله به حصر معایب فوق این است، که به وجود عیب های مذکور، زوجین از یک دیگری استمتاع درست ومقصود گرفته نمی توانند، ممکن منجر به بروز مشکلات وعدم توافقات شود، لهذا خانم حق فسخ را خاص در موارد گذشته دارد.[2]

مذهب شافعی رحمهم الله عیوب که موجب فسخ نکاح میشود، به هفت عیب منحصر میسازد:آنها عبارت از « الجنون، والجذام، والبرص، والعنۀ، والجب، والرتق، والقرن» [3]

---

[1]- بدائع الصنائع، ج، ۲ص، ۴۸۳ -الهداية، ج، ۲ص، ۳۰۶ - وبداية المجتهد-ج، ۲ ص، ۵۹ - وحاشية الدسوقي، ج، ۲ص، ۴۳۷– والحاوي،ج، ۹ص، ۳۴۰ -والمهذب، ج، ۲ص، ۴۸- والمغني ،ج، ۱۰ص، ۵۶

[2]- بداية المجتهد،ج، ۲ص، ۵۹ - وحاشية الدسوقي، ج، ۲ص، ۴۳۷ - والحاوي،ج، ۹ص، ۳۴۰

[3]- المهذب، ج، ۲ص، ۴۸

دلیل امام شافعی این است که عیوب مذکور مانع مقصود اصلی نکاح است، که آن عبارت از مجامعت وطفل آوردن میباشد. اما وجود جنون برص وامثال آن مانع نزدیکی شوهر به خانم میشود که بازهم مانع اصل مقصود نکاح بوده است در حقیقت تحمل ضرر مداوم است. بناء تنها اسباب فوق، سبب فسخ نکاح میگردد.

حنبلی ها دو نظر دارند.

نظر اول یک روایت از ایشان میگوید: که اسباب فسخ نکاح هشت است. «الجنون، والجذام، والبرص، والجب، والعنۀ، والفتق، والقرن، والعفل » اما روایت دیگری از مذهب ذکر شده که اسباب فسخ نکاح ۱۶-سبب میباشد« البخر، وسلس البول، واستطلاق الغائط، والناسور، والباسور، والقروح السيالۀ فی الفرج، والخصاء، والخنوثۀ الواضحۀ، الجنون، والجذام، والبرص، والجب، والعنۀ، والفتق، والقرن، والعفل »[1]

مذهب حنبلی همین نظر را که اسباب فسخ نکاح به ۱۶- عدد می رسد ترجیح داده اند. ایشان استدلال می کنند که بعضی عیب ها مانع مجامعت می شود، بعضی عیوب مانع لذت گرفتن یک جانب، وبعضی عیوب دیگری مانع ولادت وطفل آوردن میشود.

بناء همه عیوب فوق الذکر، اسباب فسخ نکاح محسوب می شود. یعنی در مجموع نظریات مذاهب فقهی اسباب فسخ نکاح را منحصر ومحدود می دانند.

نظر دوم از علماء هریک محمد ابن الحسن شیبانی، ابن تیمیه، ابن القیم، ابوثور، قاضی شریح وامام زهری رحمهم الله ایشان میگویند: اسباب فسخ نکاح منحصر نیست، بلکه هر عیب که موجب نفرت جانبین، مانع استمتاع مجامعت، ومانع ادامه زندگی اسلامی گردد، سبب فسخ شده میتواند. ۲

---

[1]- المغني، ج، ١٠ص، ٥٦- والفروع، ج، ٥ص، ٢٣٣،

[2]- زاد المعاد، ج، ٥ص، ١٨٣–المغني، ج، ٦ص، ٦٥١ - والروض المربع، ص، ٣٩٠ - بدائع الصنائع، ج، ٢ص،٤٨٤ -فتح القدير،ج، ٤ص، ٣٠٥- المبسوط،ج، ٥ص، ٩٧.

مطلب چهارم: قاعده فسخ

علمای که اسباب فسخ وانحلال ازدواج را منحصر نمی دانند، قواعدی را ذکر می کنند که هرگاه موضوع فسخ تحت همان قاعده قرار گیرد، فسخ می گردد. آن قواعد عبارت از:

الف -امام محمد شیبانی رحمه الله میگوید: « خُلُوُّهُ من کل عَيْبٍ لَا يُمْكِنُهَا الْمُقَامَ معه إلَّا بِضَرَرٍ كَالْجُنُونِ وَالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ شَرْطُ لُزُومِ النِّكَاحِ حتى يُفْسَخَ بِهِ النِّكَاحُ »[1]

ترجمه: خالی بودن مرد از هر عیب، که امکان زندگی را باخانم ناممکن می سازد مگر به ضرر، مانند: جنون، مرض جذام، پیس. شرط لزوم نکاح است حتا که در صورت وجود عیب های مذکور، نکاح فسخ می شود.

قال السرخسی: «ان النکاح عقد معاوضة یحتمل الفسخ باسباب فیثبت فیه حق الرد بعیب یخل بالمقصود کالبیع. والمقصود بالنکاح، طبعا قضاء الشهوة وشرعا النسل »[2]

ترجمه: به یقین نکاح عقد عوض است، توسط اسبابی مانند عقد بیع، فسخ می شود پس به اساس عیب، حق رد کردن ثابت می شود. زیرا هدف طبیعی از نکاح، اشباع غرائز وهدف شرعی نکاح، تناسل می باشد. از متن فوق چنین برداشت می شود، که عقد نکاح، عقد عوض است، یعنی از یک جهت وطرف مصارف، از جهتی دیگری، تمکین واستمتاع از هم دیگر می باشد. اگر این مقصود برآورده نشود، عقد هدف اصلی خود را ازدست می دهد، وقتیکه هدف اصلی معدوم شد، قابلیت فسخ را مانند بیع پیدا می کند. هرگاه دو هدف اصلی نکاح، که اشباع غرائز وتناسل می باشد، بنابر هرسبب ودلیل که باشد محقق نشود، آن سبب مخل هدف بوده، بناء از جمله اسباب فسخ حساب می شود، نتیجه کلی این است که امام سرخسی با نظریات عام فقهای احناف مخالف بوده وبا نظر امام محمد شیبانی رحمه الله مبنی بر اینکه اسباب فسخ نکاح منحصر نیست؛ موافق وهم نظر می باشد.

---

[1]- بدایع الصنائع ،ج، ۲ص، ٤٨١
[2]- المبسوط سرخسی، ج، ۵ص، ۹۰.

ب- ابن القیم جوزی قاعده فراتر ازقاعده مذهب حنفی گذاشته وفرموده است: «والقياس أن كل عيب ينفر الزوج الآخر منه ولا يحصل به مقصود النكاح من الرحمة والمودة يوجب الخيار»[۱] ترجمه: تقاضای قیاس در فسخ همین است، هرعیبی که سبب نفرت یکی از دو جانب شود، اهداف عالی ازداوج، مانند دوستی عاطفه، محقق نگردد، موجب اختیار فسخ جانب مقابل، می گردد.

اگر انسان در مورد قاعده مذکور دقت نماید، نظر دانشمندان ومجتهدان که اسباب فسخ را منحصر نساخته اند، قوی تر به نظر می رسد، به دلیل اینکه طوریکه زمان در تغیر است حالت ووضیعت، شرائط وظروف، تقاضا ها وحالات زندگی همه، هم در تغیر می باشد. طور مثال در سال های قبل مرض ایدز غیر متعارف بود، مرض سرطان اصلاً نامی نداشت ویا مبتلا شدن به مواد مخدرکه انسانیت انسارا کاملا زیر سؤال قرار می دهد، شخص معتاد اصلا از خانم واولاد خود اطلاعی ندارد، قبلا چنین عیوب وجود نداشت، ولی فعلا شائع شده وتعدادی از شوهران وحتا از خانم ها به این مرض مهلک عادت نموده اند.

بنابراین بهتر خواهد بود، که اسباب فسخ را منحصر نسازند. ومطابق به عیوب هر عصر زمان، راه حل را مد نظر گر فت وفتوا داد.

در نتیجه باید گفت: نظر مجتهدین که اسباب فسخ را تحت قاعده شرعی قرار دا ده، ومعتقدبه انحصار اسباب نیستند، قوی ومناسب تر به نظر می رسد، زیرا احکام فقهی باید وفق هر زمان مطابق به مقتضیات همان عصر عیار شود. ونیز باید جواب گوبه جامعه باشد، ممکن در آینده عیوب دیگری رو نما گردد، که حالا وجود ندارد طوریکه مبتلا شدن به مواد مخدرقبلا نبود، ولی حالا ترویج یافته خطر وضررش نسبت به بعضی عیوب که به اتفاق فقهاء سبب فسخ بوده می باشد بیشتر است.

---

[۱]- زاد المعاد،ج، ٥ص ،۱۸۳

مطلب پنجم: شرائط فسخ

منظور از شرائط فسخ، شرائط عام فسخ می باشد که علماء در مجموع شرائط عام فسخ را به پنج شرط، منحصر ساخته اند.

یکی ازشرائط فسخ این است، که قبل ازعقد نکاح، عیب موجود بوده باشد، ولی از جانب دیگری پنهان شده ، اما اگر عیب بعد ازمعاشرت به وجود آمده باشد، علماء نظریات مختلف دارند.

نظر اول: در هر زمانیکه عیب ظاهر گردد، حق فسخ ثابت می شودجانب مقابل درصورت بروز سبب، حق مطالبه فسخ را دارد. مگر اینکه مشکل عنین بودن به شوهر، بعد از مجامعت ایجاد گردد، درآن صورت خانم حق مطالبه فسخ را ندارد. این نظر مذهب امام شافعی وتعدادی حنبلی ها است١.

نظر دوم: عیب که بعد از معاشرت نکاح به وجود آمده باشد، حق فسخ برای خانم نیست. به دلیل اینکه به مجامعت گرچه یک مرتبه هم باشد، خانم به حق خود رسیده است زیرا هر چیز خریده شده بعد از استفاده قابل اعاده وفسخ نمی باشد. این نظر مذهب حنفی است ٢.

نظر سوم: اگر عیب مشترک رخ دهد ویا عیب تنها متوجه به خانم باشد، در آن صورت حق فسخ را شوهر می داشته باشد. اما اگر بعد از معاشرت عیب متوجه به مرد ازعدم توانائی جنسی باشد، خانم حق فسخ را ندارد. چون مشکل جدید است باید خانم صبر کند. این نظر مذهب مالکی ها است. ٣

خلاصه نظریات:

فقهای بزرگ اسلام همیشه متوجه به عاقبت موضوع بوده اند، همه ایشان می کوشند وتلاش دارند که کیان فامیل وخانواده ازهم نپاشد. به دلیل اینکه اگر خانمی یک شب را با مردی به هر عنوان که باشد سپری کند، حالت وی، اسم وی هم تغیر می کند.

---

[1]- نهاية المحتاج، ج، ٦ص، ٥٠٣- والمغني، ج، ١٠ص، ٥٧

[2]- الصنائع، ج، ٢ص، ٤٨١

[3]- الشرح الكبير للدردير، ج، ٢ص ، ٢٧٩.

یعنی از بانو ویا دختر به خانم تبدیل می شود. اکثر پسران جوان به دلیل کثرت دختران جوان، حاضر به ازدواج با خانم های بیوه نمی باشند، مگر حالات نادر واندک. تعدد ازدواج هم در اکثر جوامع یا ممنوع است ویا تؤام با مشکلات مداوم. بنابرین برای خانم ها توصیه می شود که چون: تمام حیات انسانی انسان، اتفاقی وتصادفی نبوده، بلکه به اساس تقدیر خالق ما می باشد. پس رضآیت نشان دادن به تقدیر وصبر کردن وسازش با چنین زندگی، نشانه غرور وایمان داری می باشد. به این ملحوظ فسخ را برای خانم که بعد از عروسی ومجامعت، شوهرش عنین شده است، مصلحت نداسته ومناسب نمی پندارند.

اما برخی دیگری از فقهاء، یکی ازاهداف مهم نکاح را، استمتاع وتلذذ در اشباع غرائز جنسی می دانند، به این جهت می گویند: هرگاه یکی از دوطرف قوت جنسی خود را کاملا ازدست دهد، حق تلفی کلی وضرر رساندن به جانب دیگری می شود. وجانب مقابل ممکن مرتکب سهو وخطا در این مورد شود. بناء می بایست که حق فسخ در چنین حالت برایش داده شود. علاوهٔ بر آن، وقتیکه حق فسخ را قبل از مجامعت به علت مذکور، برایش داده شده، باید بعد از مجامعت که مشکل ایجاد شده است وتوان معاشرت را از دست داده است، نیز برایش داده شود. به دلیل اینکه یکی از شرائط نکاح تمکین خانم برای شوهر مادام حیات بوده وهم چنان اشباع غرائز خانم از طرف شوهر مادام حیات می باشد. اگر وقت در نکاح قید گردد. موضوع از حدود شریعت خارج و نکاح شرعی نمی باشد، بلکه نکاح متعه ویا صیفه می باشد در حالیکه به اجماع فقهای اهل سنت، نکاح صیغه حرام است.

نتیجه موضوع همین می شود، که خانم در هر مقطع حیات خود که بقای وی در قید نکاح با شوهرمعیوبش، ضرر کلی وجدی مداوم متصور باشد، حق فسخ را می داشته باشد.

مطلب ششم: تفریق به سبب عیوب در قانون

عیب یکی از اسباب حکم محاکم در جدایی بین زن وشوهر میباشد، ولی عیبی زوجه که بر اساس آن عیب، تقاضای طلاق نماید در قانون مدنی مصداق آن ذکر نشده است، یعنی در قانونی مدنی واضح بیان نگردیده که فلان عیب زوج، سبب ایجاد طلاق برای زوجه می‌شود. در قانون مدنی فقط کلمه «مرض» برجسته شده است. بنابر این زوجه وقتی می‌تواند به محکمه مراجعه کند، وتقاضای طلاق نماید که شوهر او مریض باشد، این‌که چه نوع بیماری می‌تواند سبب طلاق گردد، باز در قانون مدنی ذکر از آن دیده نمی‌شود، به هر حال ماده ۱۷۶ق. م مقرر می‌دارد که: « زوجه وقتی می‌تواند مطالبه تفریق نماید که زوج مبتلا به‌مرض باشد که اعاده صحت وی غیر ممکن یا مدت طولانی برای معالجه او لازم باشد»[1] همان‌طور که درماده فوق ملاحظه می‌گردد، در قانون مدنی « اعاده صحت» مورد توجه قرارگرفته است به نحوی که بیماری قابل علاج نباشد یا اعاده صحت به طول بانجامد، زوجه می‌تواند تقاضای تفریق نماید.

۲- شرط دوم فسخ اینکه از عیب قبل از عقد اطلاع نداشته باشد. اما اگر قبل ازعقد خانم از عیب شوهر اطلاع داشته باشد، خانم حق فسخ راندارد. به دلیل اینکه سکوت به عیب در حالیکه آگاهی هم داشته، دلیل به رضآیت جانب مقابل دارد عقد با وصف اطلاع داشتن به عیب شخص، عقد صحیح است. ۲ یعنی به محض آنکه یکی از طرفین از عیب طرف دیگر مطلع شد باید از این حق استفاده کند در غیر آن ، حق فسخ او از بین می‌رود . البته فوریت این حق نیز با توجه به عرف و عادت تعیین می‌گردد.

۳- دلیل رضآیت بر خانم بعد از پیدا شدن عیب به جانب مقابل وجود نداشته باشد. اما اگر دلیل رضآیت به خانم به وجود عیب مشاهده گردید ویا عملا احساس شد، خانم حق فسخ را از دست می دهد. ۳

---

[1]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ج، ۱ص، ۷۲.

[2]- بدائع الصنائع، ج، ۲ص، ٤٨١ - والمدونة الكبرى، ج،۲ص، ۲۱۳- وروضة الطالبين،ج، ۷ص، ۱۷۸- والمغني،ج، ۱۰ص، ٦١.

[3]- روضة الطالبين، ج، ۷ص ، ٤٨٤–المغني، ج، ۱۰ص، ٦١-بدائع الصنائع، ج، ۲ص،۱۸۱ -حاشية الدسوقي،ج، ۲ص ، ٤٤١

۴- امید بر صحت یابی از عیب نباشد. اما اگر امیدی بر صحت شدن عیب باشد، حق فسخ ساقط می شود. [1]

۵- درخواست کننده فسخ باید سلیم الاعضاء واز هر عیبی سالم باشد. به دلیل اینکه اگر جانب مقابل عیبی دارد وخود وی هم معیوب می باشد، حق مطالبه فسخ را ندارد. [2]

خلاصه بحث:

حق مطالبه فسخ حتمی ولازمی نمی باشد. یعنی اگر شوهر معیوب گردید حقوق حقه خانم خود را به گونه صحیح ودرست ادا کرده نتوانست. در آن صورت خانم حق سکوت وصبر را دارد. اما اگر صبر نکند و فسخ را مطالبه نماید، در صورت توفر وتکمیل شرائط فسخ، برایش حق مطالبه فسخ وانحلال نکاح داده می شودوجواز دارد.

مطلب هفتم: اطلاع زوجه از عیوب شوهر قبل یا حین عقد از نظر قانون

گاهی ممکن است زوجه از عیب مرد قبل از این‌که با او ازدواج کند، آگاه باشد. یا این‌که در حین عقد نکاح از عیب مرد مطلع گردد، با وجود اطلاع از عیب ونقص با آن مرد ازدواج کند، در این صورت، زن بعد از عقد نمی‌تواند تقاضای جدایی نماید؛ زیرازن با علم و اطلاع، اقدام به عمل به ضرر خود نموده است. ماده ۱۷۷ ق. م نیز مقرر داشته که هرگاه زوجه هنگام عقد یا قبل از آن به‌عیوب متذکره‌ای ماده ۱۷۶ این قانون واقف بوده یا درصورت وقوع عیب بعد از عقد طور صریح یا ضمنی به آن رضایت نشان داده باشد، نمی‌تواند مطالبه تفریق نماید. [3]

***

---

[1]- والمغني ابن قدامه ، ج، ۱۰ص، ٦١.
[2]- المبسوط سرخسی ،ج، ٥ص، ١٠٤- وحاشية ابن عابدين، ج، ٣ص، ٤٩٤.
[3]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ج، ۱ص، ۷۲.

مبحث سوم

تعریف عیوبی که سبب فسخ نکاح می شود

یعنی کدام عیب است که برای خانم حق میدهد که در صورت وقوع وتصور ضرر، خانم مطالبه فسخ نکاح را نماید وچنین نوع موجب فسخ شود بناءً فقهای بزرگ اسلام عیب ها را به سه بخش تقسیم کرده اند.

الف: عیوب مشترک میان زن وشوهر:

ب: عیب خاص مربوط به مردها:

ج: عیب خاص خانم ها:

مطلب اول: عیوب خاص مردها

« العنۀ: وهی لغۀ مصدر (عَن) بمعنی الاعتراض والانصراف والعجز عن الجماع»[1]

عُنۀ به ضم عین به معنای بازگشت، اعتراض کردن، خیمه که ازچوب ایجاد شده باشد. ومرضی را گویند: که برای مرد ظهور کند ومانع مجامعت شود. ۲

والعنۀ فی الاصطلاح «صفۀ العنین والعنین هو من لا یقدر علی جماع فرج زوجته مع وجود الآلۀ لمانع منه ککبر أو سحر»۳

عُنه در اصطلاح: عنین عبارت از مرضی است، که به سبب سحر ویا کبر سن، مانع مجامعت به فرج خانم شود.درحالیکه مردآله ی تناسلی، داشته باشد.

الجُبُّ: «الجب فی اللغۀ هو القطع والاستئصال» [4] جُب به ضم جیم قطع کردن، از بیخ از بین بردن، چاه عمیق را، به فتح جیم قطع بودن ومغلوب شدن را گفته میشود. همچنان کوتاه بودن آله تنسالی مردکه زایل کردن بکارت را ممکن نسازد واشباع غرایز جانب مقابل تحقق نیابد،

---

[1]- التعریفات للجرجاني، ص، ٢٠٤ - حاشیة ابن عابدین، ج، ٣ص، ٤٩٤.
[2]- المعجم الوسیط، حرف عین، ص،۶۳۳.
[3]- مرجع سابق، حرف جیم ص، ١٠١.
[4]- الصحاح للجوهري،ج ١ص،٩٦

به تعریف مجبوب شامل می شود.

الجُبُّ فی الاصطلاح هو: «قطع الذكر كله بحيث لم يبق منه ما يطأ به» ۱

جب ویا مجبوب در اصطلاح فقه: قطع بودن آله تناسلی مرد راگفته می شود، که قدرت مجامعت را کلاًازدست داده می باشد.

- «الخصاء: يطلق الخصاء فی اللغة على السل والنزع المتعلقين بالخصية، ويكون فی الناس والدواب والغنم ».۲

خِصاء به کسر (خا) به معنی اخراج وکشیدن خصیتین جنس مذکر را گفته میشود، برابر است که انسان باشد ویا حیوان.

وفی الاصطلاح هو: «نزع الخصيتين مع بقاء الذكر، ولا فرق بين سلهما أوقطعهما أورضهما»۳

در اصطلاح: اخراج خصیتین باوصف وجود اصل آله ی تناسلی است. برابر است که خصیتین را بیرون کرده باشند، ویا قطع کرده باشند، ویا در مکانش میده وتکه پارچه کرده باشند.

- « الخنوثة: والخنوثة فی اللغة هی الليونة» خنوثة از خنثی گرفته شده است وخنثی شخصی را میگویند: که حقیقت آن یک جنس، ولی صفت ظاهر آن، نمایان گر جنس دیگری باشد.۴

« وفی الاصطلاح هی صفة من له آلتان الرجال والنساء أو ليس له شيء منهما أصلا »۵

خنوثت در اصطلاح: شخصی را گفته می شود، که آله ی تناسلی جنس مذکر ومؤنث رایکجا داشته باشد ویا اینکه اصلا آله تناسلی هیچ جنس را نداشته باشد.

۱- كشاف القناع، ج، ١٤ص، ٢٢٩-لسان العرب ، ج، ١٤ص، ٢٢٩.
۲- المعجم الوسيط، حرف خا، ص ، ٢٣٩
۳- فتح القدير ، ج، ٤ص، ٣٠١
۴- المعجم الوسيط، باب خا، ص،٢٥٨.
۵- التعريفات للجرجاني، ص، ١٠١.

- الاعتراض: هو من معانی العنة لغة، ترجمه: اعتراض در مذهب مالکی ها، همان معنای عَنَهَ است که گذشت اما در اصطلاح : عبارت از عدم انتشار آله ی تناسلی مرد میباشد. اما به نظر جمهور علماء اعتراض مرادف معنای عُنه است.۱

مطلب دوم: عیوب خاص خانم ها

الرتق: لغة من رتق الشیء إذا سده أو لحمه أو أصلحه)۲ ترجمه: رتق در لغت به معنای بند شدن، یکجا شدن ویک چیز بالای چیز دیگری را گفته میشود.

وفی اصطلاح الفقهاء هو: «انسداد الفرج باللحم» ۳

اما رتق در اصطلاح: عبارت از بند شدن دهن فرج خانم، توسط گوشت میباشد.

«القرن: لغة یطلق علی الطرف الشاخص من کل شیء وعلی الجمع والوصل »۴ ترجمه: قرن به شاخ حیوان، به جهت بلندی هرچیز، وبه جمع کردن وبه وصل کردن نیز اطلاق می شود.

فی اصطلاح الفقهاء هو: «انسداد الفرج بعظم» ۵

قرن در اصطلاح فقهاء: عبارت از بندشدن فرج خانم توسط استخوان است.

«العفل: وهو لغة یطلق علی شیء یخرج من قبل النساء، شبیه بالأدرة التی للرجال»۶ترجمه: عفل در لغت به آن مائع اطلاق می گردد که مانند: مذی مرد ها، از اندام مخصوص خانم ها خارج می شود.

در اصطلاح: عبارت از یک نوع چربی ومایع مانند مذی مرد ها است، که از عضو خاص خانم ها خارج می گردد. درنتیجه مانع لذت گرفتن خانم در وقت مجامعت می شود. به تعبیر دیگری، عفل عبارت از گوشتی است که در داخل فرج خانم ها اضافه می

---

[۱]- مرجع سابق -زاد المعاد،ج، ۵ص، ۱۸۳
[۲]- معجم الوسیط باب الراء،ص، ۱۹۸
[۳]- التعریفات للجرجاني، ص،۱۲۲
[۴]- معجم الوسیط، باب ق، ۲۹۹.
[۵]- التعریفات للجرجاني، ص، ۱۵۶
[۶]- معجم الوسیط، باب ع ص، ۲۳۴.

شود فرج مسدود شده مانع دخول ولذت میشود. اگر در اصل خلقت باشد، آنرا رتق می گویند: ۱

الفتق: «لغة الشق، فهو ضد الرتق»۲ترجمه: فتق به معنای شق وچیره شدن است.

فی الاصطلاح هو: «اختلاط مسلک الذکر بمسلک البول، أو ختلاطه بمسلک الغائط» ویسمی عند بعض الفقهاء بالافضاء»۳

فتق در اصطلاح: عبارت از خلط شدن دو مجرا میباشد. یعنی فرج خانم با مقعد آن یکجا می شود.به تعبیر بعضی علماء افضاء هم گفته می شود.

البخر: « یطلق البخر فی اللغة علی الرائحة الکریهة والنتن»۴ بخر در لغت به معنای بوی ناخوش وتعفن زیادرا گفته می شود.

اما بخردر اصطلاح فقهاء: بخر عبارت از بوی وتعفن بد است، که ازوجود ویااز عضو مخصوص خانم خارج می گردد.درنتیجه موجب نفرت شوهر می گردد.

القروح السیالة فی الفرج:

قروح روان ، عبارت از جرح وزخمی در اندام خاص خانم میباشد که بطور اکثر از وجود خاص خانم، بدون مریضی حیض ونفاس، خون جاری می باشد. در تمام این حالات، به نظر مذاهب غیر حنفی شوهر حق فسخ نکاح را دارد.به دلیل اینکه تعفن زیاد از عضو مخصوص خانم ویا مسدود شدن فرج خانم، دلیل ضرر به شوهر می باشد بناء شوهر حق فسخ نکاح را میداشته باشد، ولی مذهب حنفی به همان قاعده واصل خود متعهد واستوار هستند، که به هر حال شوهر حق طلاق را داردوفسخ در شرایط خاص حقوق خاص خانم ها میباشد.

---

[1]- بدائع الصنائع،ج، ۲ص، ٤٨١- زاد المعاد، ج، ٥ص، ١٨٣
[2]- معجم الوسیط، حرف فا،ص، ۱۹۷
[3]- کتاب تعریفات جرجانی، ص، ۱۲۲
[4]- لسان عرب ، ج، ۴ص، ۴۷

مطلب سوم: عیوب مشترک میان خانم وشوهر

یکی از عیب ها یکه به زن وشوهرمحتمل ومتوقع است ومشترک میباشد، جنون است.

الجنون: « وهو لغة يطلق على الستر والخفاء » ۱ترجمه: جنون از جن به معنای چیزی پوشیده، ومستور را گفته میشود.

فی الاصطلاح هو: «اختلال العقل بحيث يمنع جريان الأفعال على نهجة إلا نادرا»۲ترجمه: جنون در اصطلاح: عبارت از اختلال عقل است، که ازمجنون افعال واقوال درست صادر نمی شود مگر اندک.

الجذام: « ويطلق فی اللغة على القطع، وعلى داء معروف، وسمی بذلک لتجذم الأصابع وتقطعها وتساقطها » ۳ترجمه: جذام ازجذم گرفته شده است، به معنای قطع کردن، جذام را به همین سبب جذام میگویند: که گوشت اعضای بدن ازهم می پاشد ودربعضی حالت ها، انگشت ها قطع شده ومی افتد.

در اصطلاح: «علة يحمر منها العضو ثم يسود، ثم ينقطع وتناثر، وينتشر فی كل عضو، غير أنه يكون فی الوجه أغلب» ۴ ترجمه: جذام عبارت از مرضی است که درابتدا یک عضو انسان را زیر فشار قرار میدهد، در نتیجه عضو رنگ سرخ میگرد. بعدا سیاه میشود، سپس همان عضو فلج شده قطع میشود واز هم میپاشد.این نوع مرض به سائر اعضای انسان نیز سرآیت ومنتشر می شود.

البرص: « هو بياض يظهر فی ظاهر البدن لفساد المزاج » ۵ترجمه: برص درلغت به معنای سفیدی است، که جهت خرابی مزاج در جلد ظاهرشده و قابل دید میباشد. وعند الفقهاء هو: «بياض شديد يبقع الجلد ويذهب دمويته» ترجمه: برص در اصطلاح

---

[۱]- معجم الوسيط، حرف جيم، ص، ۱۴۱

[۲]- الموسوعة الفقهية الكويتية، ج، ۱۶ص، ۹۹

[۳]- معجم الوسيط، حرف جيم، ص، ۱۱۳.

[۴]- الموسوعة الفقهية الكويتية، ج، ۸ص، ۷۸

[۵]- قاموس المحيط، حرف باج، ۱ص، ۷۹۰.

عبارت از مرضی است، که درجلد ظاهرگردیده طراوت وزیبائی پوست را از بین می برد. ۱

العذيطة: « وهى لغة الحدث عند الجماع» ترجمه: عذیطه درلغت جاری شدن بول ویا مواد غائطه را گفته میشود. وعند الفقهاء هى: « التغوط عند الجماع» ۲در اصطلاح عبارت از جاری شدن ادرار ویا خروج فضلات از خانم در وقت مجامعت، میباشد.

الباسور: فى اللغة « هو علة تحدث فى المقعدة. » ترجمه: باسور در لغت مشکل ومرضی است، که داخل مقعدانسان به وجود میاید. به اصطلاح فارسی آن را بواسیر گفته می شود

در اصطلاح: باسور تری مواد غائطه است که از مقعد بشکل مائع، مداوم خارج می شود۳.

الناسور: هو فى اللغة« القطع والنقض والكشط »۴ ترجمه: ناسور در لغت نقض، قطع کردن و ازبین رفتن را گویند، دراصطلاح: زحمی است که داخل مقعد پیدا می شود بدون اراده منجر به خروج خون ریم ویا باد می گردد.۵

خلاصه مبحث:

فقهای کرام جهت زندگی سعادتمند زوجین، همه اسبابی که موجب نفرت وبرهم خوردن نظام فامیل می شود، برشمرده اند وهریک را تعریف نمودند، که کدام اسباب خلل وعیب محسوب می شود، کدام عیوب مانع تداوم زندگی شرافت مند، بدون نزاع بین خانم وشوهر می گردد، از جانب دیگری کدام سبب تحمل آن دشوار است وکدام نوع عیب موجب نفرت وانزجار خانم وشوهر می شود. عیوب فوق الذکر مشاهده شد، که فقهای کرام سبب حق فسخ را منحصر به عنین بودن مرد ویا خانم نساخته اند، بلکه

---

[۱]- کتاب تعریفات جرجانی، ص، ۸۷
[۲]- فقه علی المذاهب اربعه، ج، ۴ص،۹۷
- معجم الوسيط، حرف با، ص، ۳۶.[۳]
- معجم الوسيط، حرف نون، ص، ۹۱۷.[٤]
[٥]- بدائع الصنائع، ج، ۲ص،٤٧٧ - والخرشي على خليل،ج، ۲ص،۲۳٦ - روضة الطالبين، ج، ۷ص، ۱۷۸ – المغني، ج، ۱۰ص، ٥٦- زاد المعاد ج، ٥ص، ۱۸۲

بعضی تعفن وبوی بد، ویا جاری ادرار را در وقت معاشرت هم از اسبابی فسخ می دانند، به این معنی که اکثر فقهاء باور مند به قاعده سبب فسخ اند.هرگاه هر عیبی که سبب نفرت یکی از دوجانب شود، وتحمل بردیگری آن دشوار باشد، حق فسخ نکاح را به جانب دیگری می سازد.

اما تحمل در برابر عیب جانب مقابل، وصبربر آن نسبت به فسخ نکاح بهتر است، زیرا االله جلت عظمته فرموده است: اگر بعضی اخلاق همسر تانرا بد می بینید، شاید در آن خیر بیشتر دیگری نهفته باشد. این حکم متوجه به شوهر وخانم می باشد هرگاه یکی از زوجین عیب می داشته باشد، ممکن خصلت خوبی وبرکت دیگری داشته باشد، به همین سبب پیامبر علیه السلام زنان را از گرفتن طلاق بر حذر دانسته، بلکه یک نوع تهدید نموده است:

(عَنْ ثَوْبَانَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا طَلَاقًا فِي غَيْرِمَابَأسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُالْجَنَّة» [1]ترجمه: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: هرخانمی که بدون سبب شرعی ازشوهرخودطلاق رامطالبه میکنند، بوی جنت به مشام خانم نمی رسد.

وعن عقبة بن عامر رضی الله عنه مرفوعا:«إن المختلعات هن المنافقات»[2]

ترجمه: زنان خلع کننده به یقین ایشان منافقان هستند. زنان که طلاق را به عوض پرداخت مال به شوهر، می گیرند منافق اند. این حدیث تهدید برای کسی است که خانم بدون وجودعیب شوهر، میخواهد که خلع کند وطلاق گیرد. ولی اگر شوهر مشکل وعیب قابل ملاحظه ی دارد، در آن صورت خلع کردن ومطالبه طلاق از طرف خانم مانع نیست وتحت این تهدید نمی آید، ولی اگر صبر کند، برایش بهتر است.

---

[1]- سنن أبوداود، شماره حدیث (۲۲۲٦) - سنن الترمذي، شماره حدیث (۱۱۸۷) -سنن ابنماجه،شماره حدیث (۲۰۵۵)تصحیح البانبی .

[2]- طبرانی، ج، ۱۷ص،۳۳۹، حدیث را البانی در جامع الصحیح تصحیح کرده است شماره حدیث (۱۹۳٤)

مبحث چهارم
عیوب که درعصر حاضر رونما گردیده است

بعضی عیب هادرعصر کنونی کشف وبه وجود آمده که قبلاً وجود نداشت، مانند سرطان رحم، اعتیاد به مواد مخدر، ایدز ونیز بعضی امراض ناعلاج ویا صعب العلاج در عصر حاضر، ظاهر شده است که قبلاً در بین عام ویافقهاء معروف نبوده وپیرامون حکم آن، نیزبحثی نشده است. فعلاً علمای معاصر پیرامون حکم آن نظریات مختلف دارند؛که آیا عیوب جدید، ازاسباب فسخ نکاح شمرده میشود ویا خیر؟ نظریات ایشان متفاوت است

مطلب اول: مرض ایدز

در قدیم زمان اکثر مرض های مهلک وکشنده را بنام وباءو بلاء وحتی طاعون یاد می کردند، اما مرض ایدز به همین اسم ومسمی در حدود نیم قرن میشود که کشف ومیان مردم عام وخاص مستعمل می باشد، ولی تا همین اکنون تعدادی زیادی مردم به آن مبتلا میباشد که تا الحال علاج وتداوی آن کشف وتعین نگردیده است. اماتعدادی زیادی مردم را قربانی گرفته

است. حال بحث در اینجا است، شخصی که مبتلا به مرض ایدز گردد آیا جانب مقابل، حق فسخ نکاح را دارد ویا خیر ؟ قبل از توضیح نظریات فقهاء، باید مرض ایدز را تعریق نمود.

مرض ایدز عبارت از مرضی است؛ که قوت دفاعی وجود انسان را بحد کافی ضعیف میسازد که توان دفاع را در مقابل تمام امراض از دست میدهد. مرض ایدز از امراض ساری بوده که توسط وسایل واسباب مختلف که در زیر تشریح می شود، سرایت می کند.

یکی از وسایل که مرض ایدز از شخص به شخصی دیگری سرایت میکند، عمل زنا است. البته مجامعت زوجین هم تماس جنسی است، ولی همین که الله جل جلاله، از طریق نکاح تماس مذکور را مشروع ساخته است، اشکالی نداشته ونتیجه منفی هم در قبال ندارد.

از طریق خون دادن انسان مبتلا به مرض ایدز، به انسان سالم سرآیت می کند.زمانیکه خون شخص مبتلا به مرض، وارد وجود وجسم انسان صحمتند می شود، مرض ایدز سرآیت می کند.

از طریق رضاعت وشیر دادن مادر مبتلا به مرض ایدز به طفل صحتمند انتقال می یابد.وقتیکه مادر مریض، طفل صحتمند خود را شیر میدهد، مرض ایدز هم یکجا باشیر وارد وجود طفل می گردد.

از طریق حمل وولادت مرض ایدز مادر، به طفل سرآیت می کند وطفل از کودکی مبتلا به مرض مهلک ایدز می شود.
۱

مطلب دوم: حکم فسخ نکاح به سبب مرض ایدز

طوریکه در مباحث قبلی نظریات فقهای مذاهب اربعه بیان شد، که تعدادی ایشان فسخ را به عیب های مشخص منحصر ساخته بودند. وهریک را نیز تعریف کرده ونام گرفته اند. بناء به نظر ایشان، مرض ایدز سبب فسخ نکاح شده نمی تواند به دلیل اینکه مرض ایدز در بین اسباب قبلی نیست.

امانظر تعدادی دیگری به اساس قاعده آنها، (که اسباب فسخ نکاح منحصر نمی باشد) بلکه اسباب را معلول به علت دانسته و به واقیعت های عینی جامعه توجه نموده وفرموده

---

[۱]- نقص المناعة المكتسبة (الإيدز) أحكامه وعلاقة المريض الأسرية والاجتماعية، ص، ۱۷ وما بعدها، والأمراض الجنسية للدكتور محمد علي البار، ص، ۱۹٦. به کتاب مذکور به زبان عربی تالیف شده است مراجعه گردد.

اند. هرگاه، هرعیبکه سبب نفرت وضرر مداوم یکی از طرفین شود، طرف دیگری حق مطالبه فسخ را دارد. بنابراین نظریات فقهاء هم متفاوت است.

مذهب ظاهری ومذهب حنفی قبلا بیان شد که شوهرتنها حق طلاق را دا شته و حق فسخ را ندارد واینکه حق فسخ خانم هم محدود ومعین بوده است، بناء مرض ایدز را از اسباب فسخ نکاح نمی دانند. بناءً مرض ایدز در مذهب حنفی سبب فسخ نکاح، شده نمی تواند.۱

نظر دوم امام محمد ابن الحسن شیبانی وسرخسی که از شیوخ مذهب حنفی، معتقد هستند که مرض ایدز یکی از اساب فسخ نکاح از طرف خانم شده میتواند، به دلیل اینکه ایدز هم سبب نفرت وانزجار خانم است وهم مقصد اصلی که مجامعت است به سبب ضعف جسم وناتوانی شوهر، محقق نمی شود. بناء حق فسخ را خانم دارد. ۲

---

[۱]- مرجع قبلی.
[۲]- بدائع الصنائع، ج، ۲ص، ٤٨١.

نظر سوم مذهب سوم ابن تيميه وابن القيم بوده که ایشان معتقد به جواز فسخ نکاح به سبب بروز مرض ایدز به شوهرنیز میباشند. ۱ به دلیل اینکه خانم از خوف سرآیت مرض ایدز با شوهر خود مقاربت کرده نمی تواند.در حالکیه مقاربت ومقدمات آن بین زوجین یکی از حقوق حقه جانبین میباشد. وقتیکه این مقصد مهم مهیا وانجام نشود، طبعیی است که به جانب دیگری ضرر جدی است. ودوام ضرر جدی وقبول آن شرعا مجاز نمی باشد. بناء فسخ نکاح در همین صورت برای زوجین جائز می باشد.

مطلب سوم: فسخ به سبب مرض در آله تناسلی

بعضی امراض خاص به اندام مخصوص قشر إناث وذکور غیر از امراض قبلی که سبب سرایت آن به سائر اعضای بدن بوده، رونما می گردد. البته این مرض هم ساری بوده وهم سبب ضعف قوت جنسی بر جانب مریض می شود که ذیلاً تشریح می گردد.

السیلان:

---

[1] ـ زاد المعاد،ج، ٥ص، ١٨٣.

یکی از انواع امراض که سبب انزجار وضعف میشود بنام سیلان یاد میشود. این مرض در حقیقت بعضی جراثیم مکروب ها است، که درمجرای بول قشرذکور وإناث بروز کرده وپیدا میشود که همین مرض به اساس تماس جنسی با قشر دیگری افزایش وانتقال می کند.در نتیجه از اندام مخصوص مبتلا، زرداب وخون جاری شده که سبب تکلیف ونفرت جانب دیگری میگردد. ۱

الزهری:

مرض دوم بنام زهری یاد می شود. البته این مرض نهآیت خطر ناک است که به تمام اعضای بدن، ازطریق معاشرت، بوسه کردن، لمس وتماس گرفتن از یک شخص به شخصی دیگری قابل انتقال وسرآیت می باشد، این مرض مشکلات عام را درجسم ودرتنفس بار می آورد..

الهربس:

این مرض که بنام هربس یاد میشود، در اصل ویروث مخصوص به آله تناسلی است که توسط اعمال جنسی، بوسه

[1]- الموسوعة الطبية الحديثة، ج، ٤ص، ٨٠٦.

کردن ولمس، به جانب مقابل سرایت کرده که سبب درد شدید بوده وهمین درد شدید، مانع نزدیک شدن به جانب مقابل می گردد. ١

مطلب چهارم: حکم فسخ به اساس امراض، سیلان، زهری وهربس:

طوریکه در مبحث ایدز توضیح داده شد، علماء پیرامون حکم فسخ به وجود امراض مذکور، اختلاف نظر دارند. دلیل وانگیزه اختلاف نظر علت مشترک میان امراض فوق الذکر وعدم وجود نص ودلیل واضح در مورد می باشد.

بزرگان مذاهب اربعه فقهی امراض فوق را سبب فسخ نمی دانند، ولی تعدادی دیگری از فقهاء متوجه به علت بوده وجواز می دهند. به دلیل اینکه سبب فسخ همان وجود ضرر به یک جانب است.هر گاه هر نوع ضررکه مانع مقاصد نظام زوجیت شود ومداوم باشد، سبب فسخ شده می تواند، زیرا چون علت به وجود آمده است حکم هم می آید. بناءً جانب متضرر حق مطالبه فسخ را دارد.

نتیجه بحث:

[1] - مرجع سابق

اگر انسان به علت فسخ توجه نماید به یقین واضح می شود که علت مشروعیت فسخ همانا دفاع از حقوق شخصی، استمتاع جانبین، ودفع ضرر وشر از نفس می باشد. وقتیکه انسان مرض ایدز را ارزیابی کند، بخوبی درک می کند شخصی که به مرض ایدز مبتلا بوده باشد حقوق متقابل را به هیچ وجه رعآیت کرده نمی تواندوتمام حقوق مادی معنوی شخص مقابل هدر شده است.

بناء نظریات فقهای معاصر مبنی برجواز فسخ نکاح خانم، که شوهرش مبتلا به امراض فوق باشند ارجحیت دارد. وممکن اگر علمای متقدمین در عصر حاضر حیات می داشتند، مرض ایدز وامراض فوق را حتما از اسباب فسخ نکاح بر می شمردند. به دلیل اینکه مرض برص را که سبب فسخ نکاح می دانند در حالیکه خطر آن به مراتب نسبت به مرض امراض مذکور کمتر می باشد با وصف ضرر کمتر آن، مرض پیس را یکی از اسباب فسخ میدانند.

مطلب پنجم: تفریق به سبب ضرراز نظر قانون

مطابق ماده (۱۸۳) قانون مدنی صراحت دارد: « هرگاه زوجه از معاشرت با زوجه ضرری را ادعا کند که دوام معاشرت را در چنین حالت بین امثال زوجین غیر ممکن گرداند، می‌تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید». ۱

[1]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ج، ۱ص،۷۳

مبحث پنجم

فسخ به سبب عقیم بودن یکی از زوجین

عقم ویا عقامت به همان شوهر ویا خانمی اطلاق می گردد، که قوت جنسی دارند، ولی بنابر عیب داخلی از ولادت مایوس بوده وتشخیص گردیده است که فلان شخص به اساس مرض در نطفه ازولادت باز مانده است. اگر این عیب مربوط به خانم باشد، در آن صورت ممکن شوهر مشکل را به عروسی جدید با خانم جدید حل نماید. اما اگر تثبیت گردد مشکل عدم ولادت مربوط به مرد است. در این صورت آیا برای خانم اجازه مطالبه فسخ نکاح است ویا خیر؟ روی همین مطالب میخواهم نظریات فقهاء را جمع آوری نمایم.

مطلب اول: حکم مطالبه فسخ در صورت عقامت

در مورد اینکه آیا خانم ویا شوهر یکه ثابت شود که عقیم است.وامکان آوردن طفل از وی محال باشد، می شود که جانب مقابل مطالبه فسخ نکاح را نماید.در مورد نطریات مختلف میباشد. مذهب حنفی طوریکه قبلا هم بیان شد، حق فسخ نکاح را برای شوهرنمی دهند، بلکه موضوع فسخ را خاص مربوط به خانم میدانند بناءً شوهر حق فسخ را ندارد. از طرف دیگری اگر ثابت شود که شوهر عقیم است و حیات نطفه منی مرد کاملا محو شده است. آیا برای خانم حق مطالبه فسخ نکاح است ویا خیر ؟

نظریات فقهاءمتفاوت است.

به اساس فتوای امام محمد حسن شیبانی وابن القیم الجوزی، بلی خانم حق فسخ نکاح را در صورت ثبوت عقیم بودن مرد دارد. به دلیل اینکه مهم در مطالبه فسخ وجود ضرر برای یک جانب است.عقیم بودن مرد سبب ضرر به جهت خانم می شود.وخانم بیشتر به عدم طفل رنج می برد.بناء در صورت ثابت شدن عقیم بودن مرد، خانم حق فسخ نکاح را به اساس فتوای برخی فقهاء که مستند به روایات میباشد، دارند.[1]

---

[1]- بدائع الصنائع،ج، ٢ص، ٤٧٧- الخرشي على خليل، ج، ٢ص، ٢٣٦، - روضة الطالبين، ج، ٧ص، ١٧٨–والمغني ، ج، ١٠ص، ٥٦-وزاد المعاد،ج، ٥ص،١٨٢

عن معقل بن يسَار رَضِيَ اللَّهُ عَنْه قَالَ: « جَاءَ رجل إِلَى النَّبِى صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم - فَقَالَ: إِنِّى أصبتُ امْرَأَة ذاتَ حسبٍ وجمال، وَإِنَّهَا لَا تَلد إِذا تزوجتُها ؟ قَالَ: لَا.ثمَّ أَتَاهُ الثَّانِيَة فَنَهَاهُ، ثمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَة، فَقَالَ تزوَّجُوا الْوَدُود (الْوَلُود) فَإِنِّى مكاثرٌ بكم الْأُمَم»۱ ترجمه: معقل این یسار رضی الله عنه می گوید: مردی بحضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وگفت: من به خانمی نامزد شدم که وی صاحب حسن جمال وزیبائ است.مگر اینکه خانم من عقیم بوده طفل نمی آورد. آیا با وی نکاح کنم ؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: نخیر! باردوم وعین سوال را طرح نمود وی را نهی کرد. مرتبه سؤم شخص مذکور آمد وسؤال خویش را تکرار نمود. رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را دستور داد که با خانمی عروسی کنید که دوست دارنده باشد وبیشتر طفل آورنده، زیرا من در روز قیامت به کثرت امت خود افتخار می کنم.

وجه استدلال از حدیث: پیامبر علیه السلام از عروسی کردن با خانم عقیم منع کرده است.۲ زیرا طفل داشتن یکی از اهداف اساسی نکاح محسوب میشود وقتیکه هدف منتفی شود، خود عیب است، پس عقیم بودن، عیب تلقی می شود سبب فسخ نکاح شده می تواند، ولی باید عرض نمود که هرگاه طرفین به عیب جانب مقابل صبر کنند، هیچ یک حق مطالبه فسخ را ندارد.

« عن أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضى الله عنه أنه بعث رجلا على بعض الساعيۀ، فأتاه فقال: تزوجت امرأۀ، فقال: أخبرتها أنک عقيم لا يولد لک؟ قال: لا، قال: فأخبرها وخيرها.» ۳ترجمه: امیر مومنین عمر رضی الله عنه شخصی عقیم را عقب کاری توظیف کرده بود. آن مرد از وظیفه برگشت وگفت: ای امیر مومنین من با خانمی نکاح کردم.عمر رضی الله عنه برایش گفت: آیا شما آن خانم را از عقیم بودن خود اطلاع داده

۱- سنن أبو داود ، شماره حديث (۲۰۵۰) -سنن النسائي، شماره حديث (۳۲۲۷)

[۲]- در حدیث از نکاح با عقیم منع ذکر شده است، ولی منظور از منع معنای حرام بودن نیست، بلکه منظور از منع عدم اولی است . یعنی بهتر است که انسان باشخصی نکاح کند که عقیم نبا شد.

[۳]- رواه عبد الرزاق فی مصنفه، شماره حدیث ۱۰۳٤٦.

بودید ؟ گفت: نخیر! امیر المومنین برایش گفت بروید خانم خودرا از جریان اطلاع دهید و بین بقاء ورها وی را اختیار دهید.

از حدیث موقوف واضح معلوم می شود که عقیم بودن، عیب پنداشته می شود. بناء خیار گذاشته شد همین خیار دلیل بر جواز فسخ نکاح برای خانم می باشد.البته مطالبه فسخ نکاح برای خانم در این صورت ضروری نیست، بلکه اگر در همان حالت صبر کند برایش بهتر است.اگر صبر نکند ومطالبه فسخ نکاح را نماید، برایش گناه نیست، بلکه جائز می باشد.

مطلب دوم: فسخ به سبب جنون زوجین

جنون لغت عربی است ازجن گرفته شده، به معنای پنهان شدن، زوال عقل، فساد عقل وخرابی آن، ستر کردن وبه معنی تکفین کردن میت، هم استعمال شده است. ۱

دراصطلاح: «اختلال القوۀ التی بها ادراک الکلیات » ۲ ترجمه: جنون عبارت است مختل شدن آن قوتی است که توسط آن، کلیات هرچیز در ک می شود. یعنی جنون از دست دادن کل ویابعضی قوت عقل است که تمیز را از دست می دهد.

اقسام جنون :

الف: اقسام جنون از حیث اصلی وعارضی

جنون اصلی: عبارت است وجود فساد، در عقل در اصل خلقت وفطرت وی میباشد که امید علاج وصحت آن نباشد.

جنون عارضی: همان نوع خلل دماغی است، که به سبب عوارض ظاهر شده است، احتمال صحت وتداوی علاج آن ممکن باشد.۳

---

[1] - معجم الوسیط، ج،۱ص،۱۴۰

[2] - بحر الرایق، ج، ۱ص، ۲۷۶.

[3] - کشف الاسرار، ج،۴ص،۲۶۶

مطلب سوم: اقسام جنون از حیث تداوم

فقهای بزرگ اسلام، جنون را از نظر تداوم ومقطعی به دو بخش تقسیم کرده اند.

جنون مداوم: عبارت از آن جنونی است که بر وجود مریض بطور دائم بوده، همیشه عقل آن مختل بوده قابلیت درک را نمی داشته باشد. دراین صورت حکم تکلیفی از وی ساقط می شود در شریعت مکلفیت ندارد.

جنون غیر مداوم: جنون مقطعی آن مرضی است، که بعضی اوقات عقل مختل وقوت ادراک وی کاملا تعطیل می گردد.

مطلب چهارم: اثر جنون در عقد نکاح

مذاهب فقهی اهل سنت پیرامون اینکه آیاجنون با هرنوع آن، سبب فسخ نکاح می شود ویا خیر ؟

فقهای کرام درموردنظریات متعدد دارند:

سه مذهب فقهی غیر مذهب حنفی می گویند: هرنوع جنون شوهر، که طاری وحادث بوده ویا قبلا بگونه مبهم وپوشیده موجود بودباشد، که یک جانب از آن اطلاع نداشه موجب فسخ می گردد. اما اگر هر دوجانب از جنون همسرخود، آگاهی داشته باشد وعقد شود، حق فسخ را ندارند.

یک روآیت ازمذهب مالکی رحمه الله می گوید: جنون سبب فسخ برای زوجین وقتی جواز دارد که در وقت عقد باشد. اما بعد از عقد نکاح برای شوهرحق فسخ نیست، ولی برای خانم که شوهرش به جنون بعد از عقد مبتلا شده باشد، حق فسخ است.

مذهب حنفی:

این مذهب در مجموع معتقد اند که درصورت بروز جنون به شوهروخانم، برای هیچ یک در حالات فوق، حق فسخ نیست.

اما امام محمد شیبانی رحمه الله می گوید: در صورت بروز جنون بر شوهر، حق فسخ برای خانم است. به دلیل اینکه نظام زوجیت، جلب مصلحت است شوهریکه مرض جنون داشته باشد خیر وشر، خوب وخراب را تفکیک نتواند چگونه نظام زوجیت به میان

آید؟ ثانیاً یکی از عمده ترین اهداف نکاح استمتاع از جانبین می باشد. خانم چون شوهرش مریض است از این حق محروم می ماند. بناءً در صورت دیوانه بودن شوهر، خانم حق فسخ را دارد. البته این حکم در حالی است که شوهر قبلا مجنون نبوده واین مرض حادث باشد، اما اگر شوهر قبلا مریض بوده وخانم هم از نوع مریضی شوهر اطلاع داشته که خلل دماغ دارد بازهم حاضر به عقد نکاح شده، در این صورت خانم حق فسخ را ندارد.[1]

خلاصه بحث:

اساسا برهم زدن ازدواج وفسخ آن، در مواردی امکان پذیر است که به هنگام بستن عقد ازدواج، زن وشوهر از جنون دیگری آگاه نباشد، زیرا اگرفهمیده به جنون با او عقد کرده باشد، خود اقدام به ضررکرده است، حق فسخ را ندارد باید تحمل کند.

دوم جنون باید همیشگی یا ادواری باشد و در فواصل و دوره‌های خاصی بروز کند، در صورتی که جنون عارضه ای زودگذر و ناپایدار باشد و معالجه شود، برای همسر او حق فسخ نمی باشد.

سوم در صورتی که زن یا مردی در دوران زناشویی (یکی از آنها) دچار جنون شوند بین حالتی که مرد دچار جنون شود و حالتی که زن دچار جنون شود، تفاوت وجود دارد تفاوت این است که برای شوهر حق فسخ نیست ممکن خانم دیگری عقد کند وبرای خانم قبلی خود خدمت نموده ووی را معالجه نماید، اما تنها برای خانم که شوهرش مریض مداوم است حق فسخ می باشد. به دلیل اینکه برای خانم مشکلات مدیدی رخ می دهد، ازجمله محرومیت ازاستمتاع، تکلیف دیگری معالجه شوهر، تربیت اولاد، ازهمه مهم تر، سرپرستی ونفقه همه فامیل، به این اساس تنها برای خانم، در صورت جنون شوهر حق فسخ می باشد.

[1]- فتح القدیر،ج، ۴ص، ۱۳۳–الاختیار،ج، ۳ص، ۱۱۵-الموسوعة الفقهیة الکویتة، ج،۱۶ص،۱۰۸

مطلب پنجم: فسخ به سبب جنون از نظر قانون

مطابق ماده ۱۳۳ قانون مدنی هرگاه یکی از زوجین در حین عقد نکاح دچار کمی عقل باشد، جانب دیگر می‌تواند عقد نکاح را فسخ نماید. بیماری جنون تنها مورد از بیماری‌های می‌باشد که مطابق قانون شامل زن‌ها نیز می‌شود و فرد می‌تواند عقد نکاح را در صورت اثبات جنون زوجه اش، فسخ نماید.[1]

[1]- مجموعه قانون مدنی افغانستان، ج، ۱ص،۶۷.

مبحث ششم

تفریق به سبب تدلیس

تدلیس از دلس گرفته شده به معنی ظاهرساختن وآشکار کردن چیزی، خلاف اصل وحقیقت آن. در موضوع نکاح یکی از جانبین ناکح ویا منکوحه برای جانب مقابل خود، خویشتن را خلاف واقعیت معرفی نموده که بعد ها حقیقت کشف وآشکار می گردد.

مطلب اول: حکم کتمان حقیقت که در آن سؤی نیت باشد

یعنی یکی از جانبین برای دیگری خود قبل از عقد نکاح بعضی موصفات را مانند کتمان نسب، کتمان عمر، کتمان علم تحصیل، کتمان سرمایه.یعنی بعضی صفات فوق را معکوس گفته است.برابر است که از طرف خانم بوده باشد و یا از طرف شوهر، در صورت اثبات خلاف عهد وقول هریک اجازه فسخ را به حکم قاضی میداشته باشند.اگر فردی با این روش ازدواج کند، تکلیف آن ازدواج معلوم است: همسر می‌تواند قبل ازدواج، ویا بعد ازآن، نکاح ویا نامزدی را فسخ کند. تفاوت ندارد که این صفات و ویژگی‌های دروغین در متن عقد نوشته شده باشد یا خیر، چون در هر دو حالت، حق فسخ وجود دارد. بنابراین، آنچه در تدلیس مهم است وجود سوء نیت و قصد فریب طرف مقابل می باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسیکه غش خیانت کند از امت من نیست. این بزرگترین حالت غش وفریب است. همچنان عمل وی خلاف وعده وپیمان می باشد. طوریکه در عقد بیع اگر بائع چنین عمل را انجام دهد مبیعه وی قابل رد است.خصوصا که شوهر کفاءت خود را برای خانم پنهان کرده وخلاف واقعیت خود را معرفی نموده باشد. بناءً در صورتیکه واقعیت های عینی شوهر خلاف وعده های شوهر، برای خانم آشکار شود، خانم اگر قبول کرد ممانعت نیست، ولی اگر خانم رد کند بنابر فریب شوهر، حق فسخ نکاح را توسط حکم قاضی می داشته باشد.

مطلب دوم: تفریق به سبب اکراه در نکاح

اکراه از کلمه کُره به ضم کاف به معنی مشقت ونفرت وبه فتح کاف به معنی اکراه وحبررا میگویند. البته هر یک معنی عوض دیگری استعمال میشود طوریکه صاحب کتاب لسان عرب می گوید: « وقد أجمع كثير من أهل اللغة أن الكَرْهَ والكُرْهَ لُغتانِ فبأيِّ لغة وقع فجائزٌ إلا الفراء فإنه زعم أن الكُرْهَ ما أكْرهْتَ نَفْسَک علیه والكَرْه ما أكْرَهَکَ غیرُکَ» ١. ترجمه: به یقین که اهل لغت اجماع دارند که کُره وکَره هر دو یک معنا را افاده میکنند مگر فراء معتقد است که (کُره)به فتح کاف چیزی را گفته میشود که مجبوریت خود انسان نفس خود را به آن مکلف کرده باشد. اما (کَره) به ضم کاف مجبوریت توسط دیگران بالای انسان است. در نتیجه میتوان گفت که اکراه کسی را به زور به کاری واداشتن می‌باشد.

إکراه در اصطلاح فقهاء:

قال السرخسی: « الْإِكْرَاهَ اسْمٌ لِفِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْإِنْسَانُ بِغَيْرِهِ فَيَنْتَفِي بِهِ رِضَاهُ أو يَفْسُدُ بِهِ اخْتِيَارُهُ مع بَقَاءِ الْأَهْلِيَّةِ فِي حَقِّ الْمُكْرَهِ »٢

ترجمه: سرخسی میگوید: اکراه نامی از فعلی است که انسان علیه دیگران انجام میدهد در حالیکه اهلیت شخص مُکَرَه باقی وثابت بوده، ولی رضایتش کاملا سلب می شود. قال صاحب الاختیار: « وهو الإلزام والإجبار على ما يكره الإنسان طبعا أو شرعا، فيقدم عليه ما عدم الرضا ليدفع عنه ما هو أضر منه » ٣

ترجمه: إکراه عبارت از: لازم گردانیدن ومجبور ساختن طبیعی ویا شرعی انسان است، که جهت دفع کردن چیزی مضر تر به نفس خود اقدام میکند به عملیکه رضایت نمی داشته باشد.

---

[١]- لسان العرب باب کره، ج، ٣- ص، ٢٣٤.
[٢]- المبسوط کتاب الاکراه، ج، ٢٧ص ، ٢٠٩.
[٣]- الاختیار، ج ، ٢ص، ١٢٣.

تعریف إکراه در قانون:

إکراه عبارت از مجبور گردانیدن شخص بدون حق، به اجرائ عملی که به آن رضایت ندارد خواه إکراه مادی یا معنوی باشد. ۱

مقصود از إکراه در اصطلاح حقوقی نیز، عبارت است از "فشار مادی یا معنوی نامشروعی که، به وسیله‌ی کسی، بر طرف معامله وارد گردد و او را ناچار به انعقاد معامله سازد.

مطلب سوم: حکم نکاح وطلاق درحالت إکراه

در مورد حکم نکاح در حالت إکراه مذاهب مالکی وشافعی نظر قبلی را دارند که در حالت إکراه نکاح درست نیست. اگر صورت هم گیرد باید فسخ گردد. در فقه امام شافعی گفته شده است:

« فلو أکره علی النکاح: فإن العقد لا یثبت، ولا یترتب علیه آثاره» ۲

ترجمه: اگر کسی به إکراه نکاح داده شود، عقد ثابت نبوده وهیچ آثار دیگری بر آن مرتب نمی شود.

در فقه امام مالک گفته شده است « من أُکْرِهَ عَلَی النِّکَاحِ ثُمَّ زَالَ الْإِکْرَاهُ فَلَا بُدَّ مِنْ فَسْخِهِ» ۳ ترجمه: کسیکه به نکاح مجبور ساخته شده باشد، بعداً إکراه زائل گردد، نکاح وی فسخ می گردد.

مذهب حنفی بنابر تقسیم بندی که دارد معتقد است که هر عقدیکه قابلیت فسخ را نداشته باشد مانند نکاح، طلاق وآزاد کردن غلام درصورت إکراه که تمام شرائط آن محقق باشد، نکاح وطلاق وی واقع می گردد. وإکراه هم اعتبار ندارد.یعنی نکاح مُکرَه واقع شده است. اما خانم بعد از عقد نکاح چه کار می کند به وی ارتباط دارد. یعنی اگر نکاح به اساس اکراه صورت گرفته باشد در مذهب حنفی نکاح وی صحیح، ولی حق فسخ را نیز می داشته باشد.

---

[1]- قانون مدنی افغانستان، ماده، ۵۵۱.

[2]- فقه المنهجی، ج، ۷ص۱۵۷.

[3]- حاشیة الدستوقی علی الشرح الکبیر، ج،۹ص، ۸۰

برداشت بنده در مورد این است. اگر در حالت نکاح وطلاق اجباری، شخص مکرَه، نیت نکاح وطلاق را نداشته باشد، ولی حالت إکراه وفشار شخص را مجبور به دادن طلاق ویا قبول به نکاح ساخته باشد، در این حالت والله اعلم مذهب امام شافعی رحمۀ الله علیه راجح بوده که طلاق ونکاح را در صورت إکراه بدون داشتن نیت واقع نمی داند. اما اگر در جریان إکراه نیت طلاق ونکاح را نیز داشته باشد، طلاق ونکاح صورت میگرد. در غیرآن اگر موضوع نیت مطرح نباشد مذهب حنفی مبنی بر وقوع نکاح وطلاق بنابر دلائل آتی صحیح و راجح است.

دلائل احناف از آیت وحدیث:

خداوند بزرگ فرموده است: ﴿فَانـكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ﴾[1]ترجمه: با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر.

هم چنان فرموده است :﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُن ﴾[2] ترجمه: اگر زنان را قبل از مساس طلاق دادید.

وجه استدلال: هر دو آیت مبارک عقد نکاح وطلاق را مطلق ذکر نموده اند یعنی موضوع إکراه وغیر إکراه مطرح نشده است، بلکه هر زمانیکه طلاق باشرائط آن ونکاح به شروط وضع شده آن، انجام شود، طلاق دادن ونکاح کردن مذکور صحیح است. پس در حالت إکراه، اگر سایر شرائط نکاح در حین عقد متوفر وتکمیل باشد، نکاح مُکرَه وطلاق آن نیزصحیح می باشد. زیرا در آیت شریف طلاق ونکاح قید نگردیده، بلکه مطلق ذکر شده است ، به اساس فقه اسلامی مطلق در حالت اطلاقش عمل میشود.

در حدیث شریف تذکر داده شده که سه چیز، مزاح وقصدی آن یکسان حکم دارد. یعنی اگر طلاق ونکاح را در حالت اکراه؛ حالت استهزاء ومزاح یاد نماید، وفق تلفظ استعمال کننده واقع میشود.

---

[1]- سوره نساء، آیت، ٤
[2]- سوره بقره ، آیت، ۲۳۷

اصل قاعده اسلامی همین است که استعمال الفاظ عقود همچو نکاح وطلاق به مجرد ذکر آن با توفر شرائط وضع شده، منعقد می گردد.

بعضی مسائل دیگری درشریعت وجود دارد که إکراه تاثیر نداشته وعقد واقع میشود مانند: جماع کردن، خوردن ونوشیدن مکرَه در رمضان مبارک، شکننده روزه است. جماع در حالت احرام وإکراه شکننده حج فرضی است. مجبور ساختن مرتد به اسلام، اسلام آن درست است. إکراه به ذبح. إکراه به نماز خواندن. إکراه به روزه گرفتن در ماه رمضان. إکراه به رضاعت، رضاعت ثابت میشود. إکراه در تمام حالات فوق اعتبار نداشته اعمال فوق درست میباشد. پس طلاق ونکاح هم باید منعقد گردد.

اصل قاعده قیاس در صورتیکه رضاعت به إکراه، رضاعت را ثابت سازد، نماز خواندن وروزه گرفتن در حالت إکراه درست باشد، پس نکاح، طلاق وآزاد کردن غلام نیز درست است.

اگر نکاح به اساس إکراه صورت گیرد وبعد از نکاح زوجین زندگی خود را دوام دهند طوریکه چنین نکاح ها حتی در افغانستان واقع گردیده حکم این جریان چه خواهد بود؟ واولاد ایشان چه نامی رامیداشته باشد؟ درمورد نظریات دانشمندان فقه را نیافتم، ولی به نظر می رسد که اگر بعد از نکاح إجباری زوجین زندگی خود را دوام دهند، زندگی ایشان به اساس دلائل آتی زندگی اسلامی بوده باشد،ضرورت به تجدید نکاح بعد از إکراه نمی باشد.

الف- به اساس قاعده امر به معروف هر حکمیکه از طرف یک مرجع دینی که مذاهب فقهی اند، صادر شده باشد، آن حکم را حرام گفته نمی توانیم درحالیکه وقوع وصحت نکاح مکرَه را مذهب حنفی که مذهب مشهور است، تأئید کرده است.

ب- عقد نکاح وانحلال آن شرایط دارد طوریکه مشاهده میشود، نکاح وطلاق مکرَه تمام شرائط اساسی نکاح وطلاق را تکمیل کرده است.بناء باید طلاق ونکاح واقع شود.

ج- اگر نکاح مکرَه فاسد دانسته شود، نتائج نکاح هایکه به اکراه واقع شده است چه خواهد بود؟ درحالکیه بعضی از احکام شرعی ما، مبتنی به عموم بلوی است.بناءً

اگرنکاح مکره را خواسته باشند که فسخ کنند حق فسخ را نیز دارا می باشند. اگر خواسته باشند که زندگی خود را ادامه دهند، مطابق مذهب حنفی برای ایشان صلاحیت ادامه زندگی است.

مطلب چهارم: تفریق به سبب مبارات

الف: مفهوم مبارات

مبارات از کلمه برء گرفته شده به معنای برائت بیزاری ونفرت از یک دیگری را گفته میشود. هر گاه زن وشوهریک دیگری خودرا نخواهند وازهم دیگر نفرت داشته باشند، خانم مهر خودرا برای شوهر ببخشد که وی را طلاق دهد وشوهرهم موافق به طلاق می شود ویا اینکه بدون عوض حاضر به طلاق وتفریق شوند. همین حالت را در فقه اسلامی، مبارات می گویند. یعنی در مبارات نفرت جانبین معیار میباشد. در این صورت اگر شوهر موافق شده که بگوید من تو خانم را به پرداخت این مقدار مال ویا بدون آن مبارات کردم، اگر بعد از آن هریک نادم شوند وبخواهند که مراجعه کنند به اساس نظر امام ابوحنیفه رحمه الله بعداز تجدید نکاح حق مراجعه را دارند، به دلیل اینکه به نظر وی احکام خلع ومبارات یکی است طلاق باین می شود. البته این هم در حالی ممکن است که شوهر در حین مبارات وجدا شدن نام طلاق را نگرفته باشد.

مطلب پنجم: فرق میان خلع ومبارات

معنای لغوی هریک جدا است معنا ومطلب خاص را افاده می کند همچنان هریک ازخلع ومبارات حقوق والزامات جانبین را ختم می کند. یعنی در تصمیم واستعمال این کلمات، زن از شوهر کاملا جدا می شوند. اما فرق میان ایشان در یک جمله است، که در خلع نفرت از جانب خانم می باشد. ممکن شوهر نفرت نداشته باشد ونه به خلع رضایت داشته باشد. اما در مبارات نفرت از طرف جانبین بروز کرده است وهریک ازهم دیگر

نفرت داشته وجدای را مطالبه دارند.[1]بهتر است که در وقت جدای ایشان لفظ مبارات ذکر کنند. که تو خانم در بدل این مقدار مال ویابدون آن، مبارات هستید.

***

[1] ـ الاشباه والنظائر، ص٣٣ـالموسوعة الفقهية الكويتية، ج، ١٩ص،٢٣۶

فصل ششم

تفریق به سبب لعان

تفریق به سبب لعان

مبحث اول: تعریف لعان

لعان یکی از اصطلاحات وواژه های است که در شریعت اسلام استعمال گردیده، وقرآن کریم لعان را توضیح داده است وفقهای بزرگ اسلام، اجرای لعان را به محضر قاضی که به اساس شرایط وارکان آن انجام شود، یکی از اسباب تفریق وجدای زن وشوهر میدانند، که در مطالب زیر وضاحت داده خواهد شد.

مطلب اول: مفهوم لعان

لعان از لعن گرفته شده است به معنی طرد کردن، دور شدن ازخیر، و دور شدن را از الله جل جلا له ودور شدن را از انسان، نیز لعن، سب وشتم می گویند.

منظور از ملاعنه درفقه اسلامی چیست؟، لعن وملاعنه در شریعت عبارت از این است، که شوهر بدون داشتن شاهد، خانم خود را به زنا ویا به نفی از طفل نوزادش متهم میکند. خانم مخالف نظر شوهر، همه اتهامات وارد شده را از طرف شوهر، رد می کند موضوع به قضاء رجعت داده میشود،قاضی بین ایشان ملاعنه می کند .[1]

ب: لعان در اصطلاح

لعان درمذهب حنفی چنین تعریف کرده شده است. « هِيَ شَهَادَاتٌ مُؤَكَّدَاتٌ بِالْأَيْمَانِ مَقْرُونَةٌ بِاللَّعْنِ قَائِمَةٌ مَقَامَ حَدِّ الْقَذْفِ فِي حَقِّهِ وَمَقَامَ حَدِّ الزِّنَا فِي حَقِّهَا » [2]ترجمه: لعان عبارت از شهادت دادن مؤکد ومقرون ویکجا به سوگند ولعن می باشد، که در حقیقت این ملاعنه عوض حد قذف به جانب مرد، وحد زنا به جانب خانم می باشد.

صورت لعان: هر گاه شوهر خانم خود را بدون وجود شاهد،به عمل زنا متهم نماید ویا اینکه طفل خود را نفی کند که از من نیست، خانم این اتهام رارد کند، همین حالت

[1]- معجم الوسیط ،حرف لام، ج۲،ص ،۸۳۰.
[2]- بحر الرائق ، ج۴،ص،۱۸۹.

را بنام لعان می گویند، البته اجرا ونهائی شدن لعان، باید بحضور داشت قاضی وبه حکم آن صورت گیرد.۱

مطلب دوم: الفاظ لعان

یعنی کدام الفاظ سبب لعان می شود؟ فقهاء تصریح نموده اند، وقتی موضوع لعان مطرح می شود، که شوهر به خانم خود بگوید: « یا زانیهٔ، زنیت بفلان، ولدک من زنا، فانکرت المرأةُ». ترجمه: شوهر برای خانم بگوید: ای زنا کار یا بگوید با فلان شخص زنا کردی، این فرزندت اولاد من نیست. خانم انکار کند. در این صورت شرایط لعان تکمیل شده باید موضوع جهت اجرای آن، به قضاء محول شود.۲

مطلب سوم: شرائط لعان

هرحکم از احکام اسلامی داری رکن وشرائط خاص می باشد. ملاعَنَه چون هم حکم اسلامی ودر عین وقت یکی ازراه کار های حل مشکلات ذات البینی وسبب فسخ بین زوجین می باشد، نیز شرائط وارکان دارد.

اولین شرط در لعان عدم داشتن چهارشاهد از طرف شوهر است. زیرا اگر شوهر چهار شاهد که اهلیت حقوقی وشرعی را داشته باشنداحضار نماید، در آن صورت خانم رجم می شود.

شوهر باید حقیقی بوده ونیزتمام اهلیت حقوقی را دارا باشد. یعنی: مومن، عاقل، بالغ وحریت داشته باشد.

انکار کردن خانم: در صورت اتهام به زنا خانم شدیدا رد وانکار نماید، زیرا اگر خانم اقرار کند اعتراف به جرم، یکی از وسایل اثبات جرم است حد بالای خانم معترف لازم، وموضوع از حالت لعان خارج می گردد.

خانم باید عفیفه ومطهر پاک باشد. زیرا شخص مشهور به فسق وفجور قذف نمی شود.

---

[1]- بحر الرائق ، ج، ۴ص، ۱۸۹.
[2]- تحفة الفقهاء، ج، ۲ص ،۱۱۸

خانم مطالبه اثبات اتهام، ویا اجرای لعان را به نزد قاضی بخواهد. اگر نخواهد لعان صورت نمی گیرد.

اینکه در میان خانم وشوهر عقد نکاح صحیح قایم باشد. اگر عقد نکاح صحیح بین ایشان وجود نداشته باشد، در آن صورت یا ادعا را ثابت نماید ویا اینکه حد قذف بالای مدعی قایم می شود. زیرا جریان لعان مخصوص میان زن وشوهر است.

هریک از زن وشوهر نباید محدود در قذف باشند، زیرا شهادت محدود در قذف، در هیچ مورد قبول نیست.

حضور در محضر قضاء یکی از شرائط اساسی لعان می باشد. به غیر از قضاءهیچ مرجع اجرای چنین صلاحیت را ندارند.

در جریان لعان، لفظ شهادت را هر یک از خانم وشوهر باید تذکر دهند. ۱

قبل از لعان، شوهر خانم را طلاق نداده باشد. اگر طلاق داده بود، لعان نمی شود.۲ زیرا آنهازن شوهر نیستند.

مطلب چهارم: صورت لعان بحضور قاضی

هرگاه شوهر در حالیکه حالت عادی داشته واز جمیع تصرفات شرعی وقانونی بر خوردار باشد، خانم خود را به زنا متهم نماید، ویا طفل نوزاد را رد کند که طفل من نیست. از سوی هم دلیل موجه وشاهدان که شرائط شهادت را تکمیل کنند حاضر کرده نتواند، از طرف دیگری خانم هم عفیفه ومطهرۀ این اتهامات را رد وانکار نماید علاوۀ بر آن، خانم از این اتهامات شوهر شکوه داشته موضوع را به قضاء رسما انتقال دهد. در این صورت قاضی شوهر وخانم را در محضر قضاء احضار می کند، ابتدآء از شوهر می خواهد که چهار مرتبه بگوید: الله را شاهد می گیرم آنچه را در مورد زنای خانم ویا نفی فرزندم گفته ام، حقیقت دارد. ودر مرتبه پنجم بگوید: لعنت خداوند بالای شوهر اگردر مورد دروغ گفته باشد و بهتر است که به عربی هم تکرار کند که أشهد بالله أني من الصادقين.

---

[۱]- بحر الرائق، ج۴،ص، ۱۹۰.
[۲]- تحفة الفقهاء، ج۲،ص، ۲۱۸.

بعداز آن، خانم در حالیکه صاحب تمام تصرفات شرعی باشد، باید به حضور قاضی وشوهر چهار مرتبه تکرار کند. الله را شاهد می گردانم که شوهرم در مورد اتهام کرده ودروغ می گوید. ودر مرتبه پنجم خانم می گوید: اگر شوهر در مورد راست بگوید، بالای من غضب خداوند باشد. واین جمله هم تکرار نماید. اشهد انه من الکاذبین. یعنی من شهادت می دهم که شوهرم از جمله دروغ گویان است.

اگر قضیه اتهام طفل باشد در آن صورت بهتر است که شوهر بحضور قاضی بگوید: آنچکه من طفل را نفی کردیم راست می گویم. در مقابل خانم بحضور قاضی وشوهر بگوید: چیزی برای من از نفی فرزند نسبت دادی دروغ می گویی، بلکه این طفل از تو است.

مطلب پنجم: حکم انکار از لعان

شوهر خانم خود را به زنا ویا به نفی ولد طفل متهم نمود، وشاهدان را که بتواند اتهام را ثابت سازد حاضر ساخته نتوانست، خانم هم انکار نمود وقضیه را رسمی ساخت، ولی شوهر از انجام ملاعنه انکار نمود در این صورت نظر مذهب حنفی رحمهم الله چنین است. شوهری که حاضر به انجام لعان نشد، باید حبس گردد تا اینکه یا حاضر به ملاعنه شود ویا اینکه اقرار کند که دروغ گفته است. در صورت اول ملاعنه انجام می شود. در صورت دوم شوهر خانم خود را قذف کرده، حد قذف بالایش جاری می شود.

اما اگر خانم بعد از مراجعه به قضاء وانکار از ادعای شوهر، حاضر به ملاعنه نشد در این صورت خانم حبس گردد تا اینکه یا حاضر به لعان شودویا شوهر خویش را تصدیق نماید. در صورت اول ملاعنه انجام ومشکل حل میشود در صورت دوم. نظر مذهب حنفی این است که به مجرد تصدیق کردن شوهر، بالای خانم حد زنا ثابت نمی شود به دلیل اینکه حد زنا یا چهار شاهد شهادت دهد ویا خانم در چهار مجلس چهار مرتبه به زنا اقرار کند. دراین مورد خانم صرف حرف شوهررا تصدیق کرده ممکن ازخوف لعان بوده باشد ویا کدام هراس دیگری، این احتمال شک است، وجود هر نوع شک در حدود مانع

تطبیق حد می شود. بناء تا زمانیکه خانم چهار مرتبه به سخن شوهر تصدیق، ویا به زنای خود اعتراف نکرده باشد، بالایش حد زنا جاری نمی شود.۱

مطلب ششم: آثار لعان

اولین آثار لعان این است، که از هریک زن وشوهر حد قذف وزنا ساقط می شود. البته این تخفیف ذات اقدس الهی خاص برای زن وشوهر می باشد. در غیر آن در صورت ثبوت به غیر زوجین، حد لازم می گردد.

مذاهب شافعی، مالکی، حنبلی وامام ابویوسف رحمهم الله می گویند: که به مجرد لعان بین زن وشوهر حرمت دائمی ثابت می شود و هیچ وقت یکجا شده نمی توانند.

امام ابوحنیفه ومحمد رحمهم الله معتقد هستند که به مطلق لعان طلاق بائن واقع می شود. در نتیجه حرمت مجامعت ونزدیکی ثابت می گردد، ولی تا زمانیکه قاضی حکم نکند،تفریق وجدای ابدی نمی آید. بعد از ختم جریان ملاعنه زوجین اختیار دارند که به اساس تجدید نکاح وکسب رضایت خانم مراجعه می کنند ویا اینکه انتظار عدت را جهت ختم نکاح می کشند.

علت اختلاف بین مذاهب درموضوع، اختلاف دربرداشت از نصوص شریعت می باشد.

مذاهب سه گانه به این روایت استدلال کرده اند.

« قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم َ المتلاعنان لَا يَجْتَمِعَانِ أبدا. بِلَفْظ المتلاعنان إِذا تفَرقا لَا يَجْتَمِعَانِ أبدا) فِی روایة (فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَقَالَ لَا يَجْتَمِعَانِ أَبَدًا»۲ ترجمه: حدیث صحیح روایت شده . که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ملاعنه کننده گان هیچ وقت یکجا نمی شوند. به روایتی آمده است. ملاعنه کننده ها وقتی که جدا شوند یکجا نمی شوند. در روآیتی ذکر شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم ملاعنه کننده ها را جدا کرد سپس فرمود: ایشان هیچ وقت یکجا نمی شوند.

---

[1]- بحر الرائق ، ج، ۴ص، ۱۹۳.

[2]- سنن الدار قطني، ج، ۳ ص،۲۷٦،- كتاب النكاح: باب المهر، حديث، ۱۱٦- والبيهقي في السنن الكبرى، ج، ۷، ص٤۰۹.

وجه استدلال: از حدیث صریح استنباط می گردد که هرگاه لعان فی مابین زوجین صورت گیرد باردیگری امکان مراجعه بین ایشان نیست. یعنی حرمت ابدی در میان زوجین حاکم می شود.

مذهب حنفی به نظر خود حدیث را چنین توجیه و استدلال می کنند.

الله جل جلا له صورت لعان را بیان کرده، ولی از آثارش چیزی توضیح نداده است.

یعنی آیت مطلق است ما هم به اطلاقش عمل می کنیم. الله جل جلا له فرمود است:

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ)[1]ترجمه: کسانی که همسران خود را متهم به زنا می کنند و بر آنان شاهدانی جز خودشان نباشد، پس هر کدام از آن شوهران [برای اثبات اتهامش] باید چهار بار شهادت دهد که سوگند به خدا، او [درباره همسرش] در این زمینه قطعاً راست می گوید، « وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ » و (شهادت) پنجم این است که [بگوید:] لعنت خدا بر او باد اگر [در این اتهام بستن] دروغگو باشد؛ ﴿وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾آن زنی که مورد اتهام قرار گرفته این چنین دفع می کند اینکه چهار بار شهادت دهد که سوگند به خدا، آن مرد دروغگوست، ﴿وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾[2]و (شهادت) پنجم این است که [بگوید] خشم خدا بر او باد اگر [آن مرد در این اتهام بستن] راستگو باشد.

وجه استدلال از آیت: الله صرف موضوع وشرائط لعان را بیان کرده از صورت آن چیزی نگفته است. بناءً حالت آن اختیاری است.

منظور از لعان اثبات طهارت ودفع تهمت ازنفس است هیچ رابطه به رفع قید نکاح ندارد.

تمام آیات احوال شخصی در مورد بقای نظام زوجیت، تأکید می کند وروح اسلام هم نسبت به رفع قید نکاح، وبه بقای نکاح، صراحت دارد.

---

[1]- البدایع والصنایع ج٤ص٢٣٤.
[2]- سوره نور آیت ۹.

اینکه شوهر لفظ طلاق را تلفظ نکرده همچنان خانم فسخ را مطالبه نکرده است صرف خواسته است که از خود دفاع کند. وطهارت خود را ثابت نماید.

اینکه منظور از روآیت حدیث وقوع طلاق نیست، بلکه منظور این است که اگر زوجین بنابر بغض وکینه که ازاتهام به وجود آمده وقاضی بین ایشان تفریق نماید، عرفا وعادتا همین است که باردیگری. بعد از تفریق یکجا نمی شوند.نه قبل از تفریق به دلیل اینکه ایشان تا اکنون جدا نشده اند. ما هم معتقد هستیم که شوهر بعد از تفریق قاضی قبل از تجدید نکاح با هم یکجا نمی شوند.

ثانیا از لفظ حدیث چنین برداشت می شود

«المتلاعنان إِذا تفرقا لَا يَجْتَمِعَانِ أبدا» فی روایة « فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَقَالَ لَا يَجْتَمِعَانِ أَبَدًا»[۱]

یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بین زن وشوهر جدا کرد. مفهوم حدیث این است که بمجرد ملاعنه اگر جدائی می آمد ضرورت به جدای پیامبر علیه السلام بین زوجین نبود.

ثالثا ملاعنه کننده گان وقتی که جدا شوند، یکجا نمی شوند در لفظ حدیث حرف شرط که (إذا) است بکار رفته است. یعنی اگر از طرف قاضی وقتیکه تفریق آمد بار دیگری حق مراجعت نیست. مگر اینکه تجدید نکاح کنند. یعنی به مجرد تفریق قاضی، به اثر لعان طلاق بائن واقع می شود.

منظور از حدیث این است مادامیکه زوجین در جریان تلاعن وملاعنه باشند، وجریان یک طرفه نشده باشد، زوجین هیچ وقت ابدا حق مراجعه را باهم ندارند. به دلیل اینکه فعل ملاعنه، ایجاب عمل دو جانبه را در حال تشاغل ومصروفیت افاده می کند.[۲]

سومین آثار لعان:

---

[۱]- سنن الدار قطني ج ۳ص۲۷٦ كتاب النكاح: باب المهر، حديث ١٦، والبيهقي في السنن الكبرى ج۷ص٤٠٩.
[۲]- تحفة الفقهآء، ج، ۲ص، ۲۲۲.- بحر الرايق، ج،٤ص،۱۹۰.

به نظر امام ابوحنیفۀ و امام محمد رحمهم الله، هرگاه یکی از زوجین بعد از ملاعنه وفات شوند حق ارث را ازهم دیگر دارند همچنان شوهر حق طلاق ثلاثه را دارا می باشد. اگر شوهر از اتهام خود صرف نظر نماید وخود را تکذیب کند حق مراجعه را بدون تجدید نکاح دارند. اما مذاهب فقهی دیگری به این عقیده اند، که بمجرد لعان بدون حکم قاضی بین زوجین حرمت وطلاق ابدی واقع می شود.۱

مطلب هفتم: نوع تفریق بعد از لعان

در مورد اینکه بعد از لعان وتفریق قاضی چه نوع حکم مرتب می شود آیا فسخ است ویا طلاق، اگر طلاق باشد کدام نوع طلاق واقع خواهد شد.

فقهاء نظریات مختلف دارند.

امام ابویوسف، شافعی، مالکی ومذهب حنبلی رحمهم الله به همان نظر قبلی خود می باشند، که جدایی بعد از لعان مانند ثبوت حرمت رضاعت فسخ است بر همیشه بین زوجین حرمت می آید وحق مراجعه را ندارند.

امام ابوحنفیه ومحمد شیبانی رحمهم الله به این نظر اند، که تفریق توسط قاضی به سبب لعان طلاق بائن است. به دلیل اینکه موضوع از طرف شوهر تحریک گردیده است اما قاضی نیابتاً ازطرف شوهر، طلاق داده است. وقتیکه فعل منسوب به شوهرشود طلاق است. اینکه چرا طلاق باین است؟ بخاطر اینکه وقوع تفریق مربوط به حکم قاضی موقوف است، هرحکمی که درارتباط زن وشوهربه قاضی موقوف شود، باین می باشد، یعنی حق امکان رجوع در وقت عدت برای ایشان مساعد می باشد. زیرا اگر قاضی بین زوجین تفریق آورد، ولی شوهر نفس خود را تکذیب کرد بالایش حد قذف تطبیق می شود بدون هیچ اشکالی حق مراجعه را با خانم خود دارد.اگر به مجرد لعان، نکاح فسخ شود بعد از تکذیب شوهر، وی حق مراجعه را نمی داشت.

بناءً یکی از اسباب انحلال ازدواج بعد از حکم قاضی، لعان می باشد.

---

[۱] - مغنی ابن قدامه، ج،۷ص، ۴۱۲- مغنی المحتاج، ج، ۳ص، ۳۸۰ - شرح الکبیر الدستوقی، ج،۲ص،۴۶۷.

مطلب هشتم: تفریق به سبب لعان از نظر قانون

در ماده (١٣٣) لعان را یکی از موارد فسخ عقد نکاح شناخته است.

نتیجه مباحث :

وقتیکه دین اسلام را مورد غور وبر رسی قرار دهیم درخواهیم یافت، که اسلام دین آسایش، دین حریت وآزادی است وآزاد منشی را دوست دارد واز هرگونه شدت وخشونت مسلمانان را در تمام بخش های زندگی، نهی فرموده ونیز تحمل ضرر وبرداشت آنراغیر اسلامی وغیر شرعی میداند، بلکه قبول ضرر وضرر رساندن را به غیر، خصلت مسلمان نمی داند. وبرای تمام افراد جامعه عزت، وقار وحریت را در تصامیم مشروع در پیوند حیات فردی واجتماعی آن می ستاید وحمآیت می نماید. وبه هر فرد جامعه حقوق انسانی را قایل، واز آن به کمال جدیت دفاع می نماید. خصوصا برای خانم هاکه قشر مظلوم وبا عاطفه میباشند. برخلاف نظام های دیگری تمام امتیازات وحقوق مدینت را برای ایشان حق دانسته طی فرامین آسمانی در نصوص شریعت درج گردیده است. بنابرین میتوان گفت در صورت احتمال ضرر جدی به زندگی خانم در حالت خاص حق مطالبه فسخ نکاح را میداشته باشد مانند:

- درصورت ثبوت محرمیت توسط رضاعت، نکاح بدون خواست جانبین فسخ میشود
- ثبوت مصاهرت سبب فسخ نکاح میشود.
- زنا با خشو وخیاشنه، سبب فسخ نکاح با خانم میشود.
- درصورت خلل در رکن وعقدنکاح، نکاح فسخ است.
- نکاح با خانم پنجم درصورت موجودیت چهارخانم دیگر، نکاح همه خانم ها فسخ است.
- نکاح با خواهر خانم که در قید نکاح است، سبب فسخ نکاح هر دو خواهر میشود.
- نکاح بدون شهادت قانونی، صحیح نیست وفسخ است.

- نکاح بدون ایجاب ویا قبول، صحیح نیست وفسخ است.
- سه طلاق در یک مجلس،به اتفاق چهارمذهب، همان سه طلاق است.
- مطالبه فسخ در صورت عنین بودن شوهر،جایز وشرعی است.
- مطالبه فسخ در صورت مخنث شدن شوهر جایز وشرعی است.
- مطالبه فسخ در صورت مبتلا شدن شوهر به تغیر صورت مانند برص وپیس شرعی وقانونی است.
- مطالبه فسخ در صورت فلج شدن شوهر ، برای خانم جایز است .
- مطالبه فسخ در صورت خصی شدن شوهر؛ برای خانم جایز است.
- مطالبه فسخ در صورت مجبوب بودن شوهر (قطع شدن آله تناسلی شوهر، برای خانم جایز وقانونی است).
- مطالبه فسخ در صورت از دست دادن قوت جنسی شوهر، برای خانم شرعی است.
- مطالبه فسخ از طرف خانم، در صورت غیابت بیش از حد شوهر، جایز وشرعی است.
- حق مطالبه فسخ از طرف خانم در صورت محکومیت شوهر به حبس، بیش از ده سال، جایز وشرعی است.
- مطالبه فسخ در صورت مبتلا شدن شوهر به مواد مخدر، برای خانم جایز است.
- مطالبه فسخ از طرف خانم، در صورت مفقودیت شوهر وکاملا لادرک شدن آن، جایز است.
- مطالبه فسخ در صورت شقاق واختلاف که مصالحه میان ایشان ممکن نباشد، نیز جایز می باشد.
- حق مطالبه فسخ برای خانم در صورت جنون شوهر، ثابت است.
- حق مطالبه خلع، در صورت نفرت وانزجار خانم از شوهر.

- حق مطالبه فسخ برای خانم، در صورتی که شوهر، تمام حقوق خانم را پامال کند.
- مطالبه فسخ در صورت بروز امراض زیر: **البخر، وسلس البول، واستطلاق الغائط، والناسور، والباسور، والقروح السيالة فی الفرج، والخصاء، والخنوثة الواضحة، الجنون، والجذام، والبرص، والجب، والعنة، والفتق، والقرن، والعفل»**[۱]
- حق مطالبه فسخ برای خانم، در حالی که شوهر به شرط گذاشته شده در وقت عقد نکاح ،وفا نکند.
- مشروعیت مطالبه فسخ در صورت عقیم بودن شوهر.
- قانونی بودن مطالبه فسخ بعد ازختم شدن حالت جبر إکراه در نکاح .
- حق ومشروعیت مطالبه فسخ در صورت مبتلا شدن شوهر به مرض ایدز.
- در مذهب حنفی حق فسخ منحصر به خانم میباشدطوریکه حق طلاق منحصر به شوهر است.
- قول راجح اسباب انحلال ازدواج، منحصر به عدد شده نمی تواند.
- مطالبه فسخ در بدل مال. خلع وطلاق بائن حساب می شود.
- بعضی حالات انحلال ضرورت به حکم قاضی دارد، ولی بعضی حالات دیگری به مشوره زوجین اما بعضی حالات دیگری به مجرد ثبوت مشکل بدون دخالت ومشوره شخص نکاح منحل می شود. مانند اینکه رضاعت ثابت شود.
- سرطان هم یکی از اسباب فسخ وانحلال نکاح شده می تواند.
- مطالبه فسخ اجباری بالای خانم وشوهر نیست، بلکه حکم جایزی است.
- مطالبه فسخ در صورت مبارات نیز جایز می باشد

---

[۱] ـ المغني،ج، ۱۰ص، ٥٦ ـ والفروع، ج، ٥ص، ٢٣٣.

منابع

۱. قـــرآن کـریم

۲. ابراهیم انیس، وهمکاران وی (۱۹۶۰-م). المعجم الوسیط. ج- ۱. ترکیه: المکتبۀ الاسلامیۀ.

۳. ابراهیم ابن ضویان. منار السبیل فی شرح الدلیل علی مذهب امام احمد ابن حنبل تحقیق زهیر الشاویش. ۱۹۸۹م طبع هفتم. المکتب الاسلامی دمشق.

۴. آبادی محمد شمس الحق العظیم أبو الطیب عون المعبود شرح سنن أبی داود

۵. ابن حبان، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التمیمی البستی. (۱۴۱۴ هـ – ۱۹۹۳م). صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان ج -۴. تحقیق: سۀ الرسالۀ.

۶. ابن حجر، شهاب الدین احمد بن علی عسقلانی. (۱۴۰۷- هـ) فتح الباری شرح صحیح البخاری) قاهرۀ: دار المطبعۀالسلفیۀ.

۷. بن حجر، ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن احمد العسقلانی، التلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر، دارالکتب العلمیه.

۸. ابن حزم، ابو محمد بن علی بن سعید الاندلسی الظاهری. (ب ت) االمحلی بالاثار. بیروت: دار الفکر.

۹. ابن حنبل. أحمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیبانی. (۱۴۲۰هـ) - مسند الإمام احمد: شعیب الأرنؤوط. بیروت: مؤسسۀ الرسالۀ.

۱۰. ابن خزیمه، محمد بن إسحاق بن خزیمۀ أبو بکر السلمی النیسابوری. (۱۴۳۰ هـ) صحیح ابن خزیمۀ تحقیق: د. محمد مصطفی الأعظمی. بیروت: المکتب الإسلامی.

۱۱. ابن أبی شیبۀ، أبوبکر عبد الله بن محمد بن إبراهیم بن عثمان العبسی (ب- ت) المصنف طبعۀ دار القبلۀ.

١٢. ابن القيم. شمس الدين ابى عبد الله محمد ابن ابى بكر الزرعى الدمشقى الجوزى. زاد المعاد فى هدى خير العباد تحقيق شعيب الارنوط عبد القادر الارنوط موسسة الرسالة طبع جديد، ١٩٩٦.
١٣. ابن عبد البر أبو عمر يوسف بن عبد الله النمرى القرطبى، الاستذكار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار وعلماء الأقطار فيما تضمنه الموطأ من معانى الرأى والآثار وشرح ذلك كله بالإيجاز والإختصار، تحقيق: عبدالمعطى امين قلعجى. دار قتيبة – دمشق، دار الوعى- حلب الطبعة: الأولى ١٤١٤هـ - ١٩٩٣.
١٤. ابن كثير، اسماعيل بن عمرالدمشقى أبوالفداء (ب ت) تفسيرالقرآن العظيم، قاهره: مكتبة دار التراث.
١٥. ابن ماجه، محمد بن يزيد أبو عبدالله القزوينى (ب ت) سنن ابن ماجه، تتحقيق: محمد فؤاد عبد الباقى، بيروت دار الفكر.
١٦. ابن نجيم زين العابدين ابن ابراهيم. الاشباه والنظائر على مذهب ابى حنيفة النعمان، دار الكتب العلمية بيروت لبنان. طبع ١٩٨٥ م.
١٧. البار- الدكتور محمد على. (نقص المناعة المكتسبة (الإيدز) أحكامه وعلاقة المريض الأسرية والاجتماعية ص/١٧ وما بعدها، والأمراض الجنسية ص١٩٦.
١٨. الباجى.ابى الوكير سليمان بن خلف بن سعد بن ايوب قاضى. المنتقى شرح الموطا مالک. تحقيق عبد القادر احمد عطا دار الكتب العلميه بيروت لبنان طبع دوم.
١٩. بخارى، أبو عبدالله محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة الجعفى. الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه، تحقيق، محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة.
٢٠. بخارى محمد ابن اسماعيل الادب المفرد تحقيق عزت زينتم عبد الواحد سليمان محمد القاطونى تخريج احاديث ناصر الدين البانى دار الغد الجديد ٢٠١٤م.
٢١. برهان الدين مازه محمود بن أحمد بن الصدر الشهيد النجارى المحيط البرهانى دار إحياء التراث العربى.

٢٢. البغوى الحسين بن مسعود شرح السنة ـ للإمام البغوى المكتب الإسلامي - تحقيق: شعيب الأرناؤوط- محمد زهير الشاويش دمشق ـ بيروت ـ ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م الطبعة: الثانية.
٢٣. بهاء الدين عبد الرحمن ابن ابراهيم المقدسى. العدة شرح العمدة فى فقه امام السنة احمد ابن حنبل الشيبانى، ت ب دار الفكر، بيروت لبنان.
٢٤. بيهقى، أبوبكر أحمد بن الحسين بن على، سنن الكبرى للبيهقى السنن و فى ذيله الجوهر النقى، مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة فى الهند ببلدة حيدرآباد: الطبعة، الأولى ـ ١٣٤٤ هـ
٢٥. البهوتى منصور بن يونس بن إدريس الروض المربع شرح زاد المستنقع فى اختصار المقنع تحقيق: سعيد محمد اللحام دار الفكر للطباعة والنشر - بيروت – لبنان.
٢٦. ترمذى، محمد بن عيسى أبو عيسى (ب ت) الجامع الصحيح سنن الترمذى، تحقيق: أحمد محمد شاكر وآخرون، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٢٧. تهانوى اشرف على، اعلاء السنن، تحقيق محمد تقى عثمانى، دار الاحياء التراث العربى بيروت لبنان، طبع اول ٢٠١٣.
٢٨. جزيرى عبد الرحمن ابن محمد عوض. الفقه على المذاهب الاربعة الدار العالميه للنشر والتوزيع م ٢٠١٤/ هـ ١٤٣٥.
٢٩. الخرشي على مختصر سيدى خليل دار الفكر للطباعة بيروت لبنان.
٣٠. دُّسُوقِيُّ، مُحَمَّدُ بْنُ عَرَفَةَ ا الْمَالِكِيُّ. (ب ت) حاشية الدسوقى. بيروت لبنان: المكتبة العلمية.
٣١. رملى، شمس الدين محمد بن أبى العباس أحمد بن حمزة ابن شهاب الدين (١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م). نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج. بيروت: دار الفكر.
٣٢. زحيلى، وهبة (ب، ت). الفقه الاسلامى وادلته، باكستان: المكتبة الرشيدية.
٣٣. زيلعى، عبدالله بن يوسف أبو محمد الحنفى. (ب ت). نصب الراية لأحاديث الهداية. تحقيق: محمد يوسف البنورى

۳۴. سمرقندی، علاء الدین محمد. (ب ت) تحفۀ الفقهاء، بیروت: دار الکتب العلمیۀ.
۳۵. شربینی، محمدالخطیب. (ب ت) مغنی المحتاج إلی معرفۀ معانی ألفاظ المنهاج، بیروت: دارالفکر.
۳۶. شیبانی محمد ابن الحسن الشیبانی الاصل تحقیق دکتور بوینو کالن، طبع اول ۱۴۳۳هـدار بان حزم بیروت لبنان.
۳۷. شیبانی محمد بن الحسن أبو عبد الله الحجۀ علی أهل المدینۀ تحقیق مهدی حسن الکیلانی القادری ناشر عالم الکتب تاریخ ۱۴۰۳ لبنان بیروت.
۳۸. شیخی زاده عبد الرحمن بن محمد بن سلیمان الکلیبولی مجمع الأنهر فی شرح ملتقی الأبحرتحقیق خرح آیاته وأحادیثه خلیل عمران المنصور دار الکتب العلمیۀ تار یخ ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م لبنان/ بیروت.
۳۹. الشنقیطی محمد الأمین، بن محمد بن المختار الجکنی أضواء البیان فی إیضاح القرآن بالقرآن.
۴۰. الصنعانی أبو بکر، عبد الرزاق بن همام مصنف عبد الرزاق تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی المکتب الإسلامی– بیروت طبع دوم تاریخ، ۱۴۰۳.
۴۱. طبرانی، سلیمان بن أحمد، بن أیوب أبوالقاسم. (ه ۱۴۰۴هـ) المعجم الأوسط، تحقیق. حمدی بن عبدالمجیدالسلفی. قاهرۀ: مکتبۀالزهراء.
۴۲. الطحاوی أحمد بن محمد بن سلامۀ بن عبدالملک بن سلمۀ أبو جعفر شرح معانی الآثار تحقیق: محمد زهری النجاردار الکتب العلمیۀ – بیروت الطبعۀ الأولی، ۱۳۹۹.
۴۳. غزالی ابو حامد، محمد ابن محمد ابن محمد. الوسیط فی المذهب تحقیق ابی عمرو الحسینی ابن عبد الرحیم. دار الکتب العلمیه بیروت لبنان. طبع اول ۲۰۰۱م.
۴۴. فیومی، أحمدبن محمدبن علی المقری. (ب ت) المصباح المنیرفی غریب الشرح الکبیر. بیروت: المکتبۀ العلمیۀ.
۴۵. قاری علی بن سلطان محمد الهروی. (ب ت) مرقات شرح المشکات المصابیح مکتبه الاسلامیه کویته.

۴۶. قرطبی، أبوعبدالله محمدبن أحمدالأنصاری. (ب ت)الجامع لأحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

۴۷. کاسانی علاء الدين ابی بكر بن مسعود (ب ت). بدائع الصنائع فی ترتيب الشرائع. پشاور: مكتبۀ حقانيۀ محله چنگی.

۴۸. ما لک، ابن أنس أبوعبدالله الأصبحی. (ب ت)موطأالإمام مالک روايۀ محمد بن الحسن الشيبانی، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، كويت: وزارۀالأوقاف.

۴۹. مالک بن أنس بن مالک بن عامر الأصبحی المدنی. المدونۀ الكبری. تحقيق: زكريا عميرا دار الكتب العلميۀ بيروت ـ لبنا مكتبۀ المدينۀ الرقميۀ

۵۰. مرغيانی، علی بن أبی بكر بن عبد الجليل الرشدانی. (ب ت). الهدايۀ شرح بدايۀ المبتدی. هند: المكتبۀ الإسلاميۀ.

۵۱. مسلم، بن الحجاج أبو الحسين القشيری النيسابوری. (ب ت) صحيح مسلم. تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقی بيروت: دار إحياء التراث العربی.

۵۲. مولانا شاه فيصل، مترجم مولوی نصر الله منصور تخاری، تسهيل الهدايۀ فارسی شرح هدايۀ فيصل كتاخانه، پشاور پاكستان.

۵۳. مرتضی، محمّد بن محمّد بن عبد الرزّاق الحسينی أبو الفيض (ب ت) تاج العروس من جواهر القاموس. تحقيق مجموعۀ من المحققين بيروت: دار الهدايۀ.

۵۴. نواوی - محيی الدين يحيی بن شرف الدين. (ب ت) المجموع شرح المهذب– بيروت: دار الحكم.

۵۵. النووی محيی الدين يحيی بن شرف الدين روضۀ الطالبين وعمدۀ المفتی المكتب الإسلامی تاريخ۱۴۰ بيروت لبنان النووی أبو زكريا يحيی بن شرف بن مری المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج شرح النووی علی صحيح مسلمدار إحياء التراث العربی – بيروت الطبعۀ الطبعۀ الثانيۀ، ١٣٩٢.

۵۶. يوسف، بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر بن عاصم النمری القرطبی. (ب ت) التمهيد لمافی الموطأ من المعانی والأسانيد. مؤسسۀ القرطبه.

٥٧. هیثمی نور الدين على ابن ابی بكر ابن سليمان المصرى. مجمع الزوائد، منبع الفوائد تحقيق محمد عبد القادر احمد عطا. دار الكتب العلمية بيروت لبنان، ٢٠٠٩م.
٥٨. مجموعه قانون مدنى افغانستان.
٥٩. الموسوعة الطبية الحديثة.
٦٠. وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية – الكويت الموسوعة الفقهية الكويتية الطبعة: (من ١٤٠٤.
٦١. ابن رشد، محمد بن احمد بن محمد القرطبى. (١٤٣٠هـ - ٢٠٨٣ م). بداية المجتهد ونهاية المقتصد. سعودى: مكتبة العلوم والحكم.
٦٢. ابن الجارود سليمان بن داود (١٤١٩ هـ – ١٩٩٩ م) داود مسند أبى الطيالسى تحقيق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركى.
٦٣. ابن منظور، محمد بن مكرم الافريقى (١٤٢٨ هـ - ٢٠٠٨ م) لسان العرب.ج – ٣ بيروت: دارالفكر.
٦٤. ابن قدامه، عبدالله بن احمد بن قدامة (١٤٠٥ هـ - ١٩٨٤ م)، المغنى، ج – ٨.بيروت: دارالفكر.
٦٥. سيوطى، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر. (١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م) الحاوى للفتاوى فى الفقه تحقيق: عبد اللطيف حسن عبد الرحمن دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان – الطبعة.
٦٦. كوه جى، عبدالله بن الشيخ حسن الحسن. (١٤٠٢هـ ١٩٨٠ -م). زادالمحتاج بشرح المنهاج، تحقيق: عبدالله بن ابراهيم الأنصارى، قطر: الشؤون الدينية.
٦٧. ابن عابدين، محمد امين (ب ت) ردالمحتار، ج – ٣، پاكستان - كراچى: سعيد كمپنى.
٦٨. ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم بن محمد. (ب ت) البحر الرائق ج – ٣، پشاور: المكتبة الحقانيه.

٦٩. ابن همام، محمد بن عبدالواحد الحنفی. (ب ت) فتح القدير، ج – ٣، پشاور: المكتبة الحقانيه.

٧٠. زيلعی، عثمان بن علی الحنفی. (١٣١٣هـ). تبين الحقائق شرح كنز الدقائق، القاهرة: الناشر دار الكتب الإسلامی.

٧١. سرخسی، ابی بكر محمد بن ابی سهيل. (١٣٧٢م) اصول سرخسی. تحقيق. ابو الوفاء افغانی. دار الكتب العربی حيدر آباد هند.

٧٢. حصكفی، محمدعلاءالدين بن علی. (١٣٨٦هـ). الدرالمختارشرح تنويرالأبصارفی فقه مذهب الامام أبی حنيفة، بيروت: دارالفكر.

٧٣. دارقطنی، علی بن عمر أبو الحسن ا البغدادی. (١٣٨٦م). سنن الدارقطنی، تحقيق: السيد عبد الله هاشم يمانی المدنی) بيروت: دار المعرفة.

٧٤. مغربی، محمدبن عبدالرحمن أبوعبدالله. (١٣٩٨هـ). مواهب الجليل لشرح مختصرخليل، بيروت: دارالفكرللطباعة.

٧٥. فوری، علاء الدين علی بن حسام الدين المتقی الهندی البرهان، ١٤٠١ هـ/١٩٨١م. كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال المحقق: بكری حيانی- صفوة السقا مؤسسة الرسالة

٧٦. البهوتی، منصوربن يونس بن ادريس. (١٤٠٢هـ ١٩٨٢م)، كشاف القناع عن متن الاقناع. ج٣، تعليق الشيخ هلال مصيلحی. مصطفی هلال، بيروت: دارالفكر.

٧٧. جرجانی، علی بن محمد بن علی الجرجانی. (١٤٠٥ هـ). التعريفا ت. تحقيق إبراهيم الأبياری. بيروت: دار الكتاب العربی.

٧٨. نظام الدين وجماعة من علماء الهند. (١٤١١هـ ١٩٩١م) الفتاوی الهنديةفی مذهب الإمام الأعظم أبيحنيفة النعمان، بيروت: دارالفكر.

٧٩. دار الكتب العلمية – بيروت الطبعة الثانية، ١٤١٥.

٨٠. سرخسی، ابی بكر محمد بن محمد، (١٤٢٧ هـ٢٠٠٦م) المبسوط كويته: مكتبة الغفارية.

٨١. نَّسائی، أحمد بن شعیب أبو عبد الرحمن النسائی. (١٩٨٦م). سنن النَّسائی تحقیق: عبدالفتاح أبو غدة. بیروت: مکتب المطبوعا الإسلامیة.
٨٢. دردیر، احمد بن محمد بن احمد العدوی الشهیر. (١٩٩٩م). شرح الکبیر مختصر الخلیل للخرشی، بیروت: دارالفکر.
٨٣. شوکانی - محمد بن علی بن محمد. (٢٠٠٤م) نیل الاوطار من اسرارمنتقی الاخبار بیروت: دار الکتب العربی.
٨٤. صنعانی، محمد ابن اسماعیل امیر الیمنی. (١٤٠٧ هـ ١٩٨٧م) سبل السلام شرح بلوغ المرام من جمع أدلة الاحکام تحقیق فواز احمد زمرلی، ابراهیم محمد الجمل، بیروت: دار المکتبة العربیة
٨٥. أبو داود، سلیمان بن الأشعث السجستانی الأزدی. (١٤٠٨ هـ ١٩٨٨م) سنن أبی داود تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید دار الریان.
٨٦. حاکم، محمد بن عبدالله أبوعبدالله النیسابوری. (١٤١١ هـ١٩٩٠ م) المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبدالقادرعطا، بیروت: ارالکتب العلمیة.
٨٧. رازی، محمد بن أبی بکر بن عبدالقادر. (١٤١٥ هـ ١٩٩٥م). مختار الصحاح، تحقیق محمود خاطر، بیروت: مکتبة لبنان.
٨٨. موصلی عبد الله بن محمود بن مودود الحنفی. (١٤٢٦ هـ ٢٠٠٥ م) الاختیار لتعلیل المختار تحقیق: عبد اللطیف محمد عبد الرحمن. بیروت: دار الکتب العلمیة.

نکاح و طلاق در اسلام صرفاً روابط شخصی نیستند، بلکه احکامی دقیق و هدفمند برای حفظ بنیان خانواده‌اند. این کتاب با نگاهی فقهی و حقوقی، اسباب بقاء ازدواج و عوامل انحلال آن را بررسی کرده و جایگاه نکاح، انواع طلاق و حدود اختیارات زوجین را در چارچوب شریعت اسلامی تبیین می‌کند.

مطالعه این اثر، دریچه‌ای روشن به منطق اسلام در تعادل میان استحکام خانواده و امکان جدایی می‌گشاید.